

در دنیای آراء و اندیشه ها، هر فکر و ایده ای با نقد و تشکیک اندیشمندان و صاحب نظران استقبال و مشایعت می شود. در این میان گزاره ها و گزینه هایی ماندگار ترند که با رویکردی عقلی و منطقی از عهده پاسخگویی به همه ایرادات و شبهات برآیند. اما همه راهها به این جا ختم نمی شود. اثبات حقایق يك مکتب از طریق پاسخگویی متقن و مستدل به نقدها و شبهات، به همان اندازه که موجب مانایی و جاودانگی و گرایش دل‌های جستجوگر و حقیقت جو می شود، سنگواره های متصلب و متعصب را به واکنش و مقابله وامی دارد. بی جهت نیست که آموزه های وحیانی و آیات قرآنی در جاهای مختلف نسبت به اختلاف و درگیری پس از روشن شدن حقایق همواره هشدار داده است. (۱) طبیعی ترین و متداول ترین رفتاری که پس از ناکامی و ناتوانی در بحث و جدل از این سنگواره های انسانی سر می زند، چنگ اندازی به چهره رقیب با حربه «تحریف و افتراء» است. فرهنگ سترگ تشیع نیز در طول تاریخ بلند خود، از این تعاملات و تهاجمات بی نصیب نمانده است. پس از آن که در مواجهه و رویارویی با سیل عظیم سوالات، ایرادات و شبهات ملل و نحل مختلف، آفتاب معارف تشیع و اسلام ناب محمدی (صلی الله علیه و آله) بر آمد و سحر ساحران را باطل و نخ نما نمود، تازه نوبت به دروغ پراکنی ها و

{ 1 وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعِيًّا بَيْنَهُمْ } (آل عمران: ۱۹)

تحریرات رقیبان رسید.

فرهنگ و تاریخ کهن اما مظلوم تشیع، مجروح از تحریفات و افتراءاتی است که یهودیان و یهودی سانان مسلمان به قصد خدشه بر چهره تابناک آن ساختند و پرداختند. اسرائیلیات و آثار سلفیان افراطی از نمونه های بارز این چنگ اندازی دروغین است. با این حال علما و اندیشمندان شیعی با اقتدا به سیره رفتار اهل بیت (علیهم السلام) همواره شیوه بحث و مدارا پیش گرفتند و در مواجهه با مباحثات و تهاجمات تخریبی مخالفان، هیچگاه سلاح منطق و استدلال را از کف نیانداختند. چهره تابان و درخشان تشیع که امروز چشم و دل همگان را در سراسر جهان شیفته و فریفته خود کرده، ثمره همین تلاش علمی مقدس است که با حمایت ها و هدایت های خلیفه الهی از عهده پاسخگویی روزآمد و منطقی به همه ایرادات و شبهات و زدودن پیرایه ها و خرافه ها برآمده است.

نوشتار حاضر با بهره گیری و تأثیرپذیری از کتاب ارزشمند «شبهای پیشاور» فراهم آمده و ضمن پاسخگویی مستدل و مستند به پاره ای از سوالات و ایرادات مطرح شده، تلاش می کند تحریف ها و پیرایه های نادرستی را که توسط دشمنان کینه توز بر دامن اسلام و تشیع نشسته است، بزدايد.

نویسندگان گرچه در این نوشتار بیشترین بهره را از کتاب شبهای پیشاور تألیف مرحوم سلطان الواعظین شیرازی (قدس سره) برده اند لیکن در عین حال منابع دیگر، مخصوصاً منابع قابل قبول اهل سنت، را نیز از نظر دور نداشته اند و کوشیده اند به منابع فوق استناد نمایند. امید آن که خواهران و برادران ایمانی ما از آن بهره مند گردند.

چشم براه انتقادها و پیشنهادهای خوانندگان گرامی هستیم.

در پایان ثوب این اثر را به پدر و مادری که شیعه علی (علیه السلام) و دل بسته فاطمه (علیها السلام) بودند و شهد محبت اهل بیت (علیهم السلام) را با جانمان درآمیختند، مرحوم «سید عبدالله صانعی» و مرحومه «احترام عربی» تقدیم می داریم.

نویسندگان

سادات منسوب به پیامبر(ص) هستند یا امیر المؤمنین(ع)؟

پرسش: چرا در بین شیعیان، سادات خود را منتسب به پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) و از اولاد ایشان می دانند. در حالی که شجره آن ها در نهایت به حضرت امیر المؤمنین(علیه السلام) برمی گردد. بنابراین سادات از بستگان امیر المؤمنین(علیه السلام) می باشند، نه از ذریه و نسل رسول الله(صلی الله علیه وآله)؟

پاسخ: بر اساس شجره نامه ای که معمولاً سادات شیعه دارند، نسب آن ها به یکی از ائمه معصومین می رسد. واضح است که چون بقیه امامان، فرزندان علی و فاطمه(علیهما السلام) هستند، این شجره به راحتی به امام اول شیعیان و حضرت فاطمه زهرا(علیها السلام) متصل می گردد.

اما این استدلال که «چون عقبه و نسل هر فرد از طرف اولاد مذکر است و اولاد اناث، آدمی را به اجداد و نسل های قبلی وصل نمی کند، از طرفی چون حضرت محمد(صلی الله علیه وآله) نیز نسلی از اولاد ذکور نداشته است، لذا سادات از نوادگان ایشان نیستند»، يك اعتقاد نادرست و يك شبهه است. برای پاسخ به این شبهه، ابتدا به نقل يك مناظره تاریخی بین امام موسی کاظم(علیه السلام) و هارون الرشید خواهیم پرداخت.

دلیل اول:

امام موسی کاظم(علیه السلام) می فرماید: روزی در مجلس هارون الرشید - خلیفه عباسی - وارد شدم. از من سؤالاتی را پرسید که یکی از آن ها همین سؤال بود، چنین پاسخ دادم: خداوند در قرآن مجید می فرماید: { وَ هَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ یَعْقُوبَ کُلًّا هَدَيْنَا وَ نُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ وَ أَيُّوبَ وَ يُوسُفَ وَ مُوسَى وَ هَارُونَ وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ * وَ زَكَرِيَّا وَ یَحْيَى وَ عِيسَى وَ الْإِسْحَاقَ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ } (۱) از این آیات نتیجه می شود: اولاد نوح و ابراهیم، داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس، همگی از صالحین اند. اما چون

دلیل سوّم

محمدبن یوسف گنجی شافعی در «کتاب کفایة الطالب»، ابن حجر هیثمی مکی در کتاب «الصواعق المحرقة» از طبرانی از جابر بن عبدالله انصاری و خطیب خوارزمی در مناقب، حدیث زیر را از ابن عباس از پیامبر نقل می کنند «خداوند عزوجل ذریه هر پیغمبری را در صلب او قرارداد و ذریه مرا در صلب علی ابن ابی طالب قرارداد.» (۱)

دلیل چهارم:

خطیب خوارزمی در مناقب و امام احمد حنبل در مسند و میرسیدعلی همدانی شافعی در مودة القریبی از پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) چنین نقل می کنند «این دو فرزندانم حسن و حسین، ریحانه های من می باشند و هر دوی آن ها امامند؛ خواه قائم به امر امامت باشند، خواه ساکت و نشسته.» (۲)

دلیل پنجم:

ابن حجر مکی در صواعق و محمدبن یوسف گنجی شافعی در کفایة الطالب از خلیفه دوم عمر بن الخطاب نقل می کنند که گفت: از پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) شنیدم که فرمود:

«هر حسب و نسبی به جز حسب و نسب من در روز قیامت منقطع است. عصبه هر اولاد دختری از جانب پدر است، مگر فرزندان فاطمه (علیها السلام) که من پدر و عصبه (۳) آن ها می باشم.» (۴)

1. معجم الکبیر، ج ۳، ص ۴۴؛ جامع الصغیر، ج ۱، ص ۲۶۲؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۰۰؛ شبهای پیشاور، ص ۱۰۵: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ جَعَلَ ذَرِيَةَ كُلِّ نَبِيٍّ فِي صُلْبِهِ وَ جَعَلَ ذَرِيَّتِي فِي صُلْبِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.»

2. کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۱۲؛ شبهای پیشاور، ص ۱۰۶: «ابنای هذان ریحانتان، قاما أو قعدا.»

3. عصبه: در اصل پسران و خویشاوندان مذکر از جانب پدر را گویند.

4. کنز الفوائد، ص ۱۶۷، السیدة فاطمة الزهراء، ص ۶۱؛ افحام الأعداء والخصوم، ص ۷۷؛ شبهای پیشاور، ص ۱۰۶: «إِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) يَقُولُ كُلُّ حَسَبٍ وَ نَسَبٍ مُنْقَطِعٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا خَلَا حَسَبِي وَ نَسَبِي وَ كُلُّ بَنِي أُنتَى عَصَبَتِهِمْ لِأَبِيهِمْ مَا خَلَا بَنِي فَاطِمَةَ فَإِنِّي أَنَا أَبُوهُمْ وَ أَنَا عَصَبَتُهُمْ.»

جمع بین نمازها برخلاف سنت پیامبر است؟

پرسش: چرا بر خلاف سنت پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله)، شیعیان نمازهای ظهر و عصر را با هم و نمازهای مغرب و عشا را هم زمان می خوانند؟

پاسخ: نخست آن که نماز جزء فروع دین است و در مسائل فرعی بین علمای همه مذاهب اختلافات زیادی است، همانطور که پیشوایان و علمای اربعه اهل سنت با هم اختلاف زیادی در این مسائل دارند.

ثانیاً جمع خواندن نمازهای ظهر و عصر یا مغرب و عشا، بر خلاف سنت رسول الله(صلی الله علیه وآله) نمی باشد؛ چون ایشان گاهی این نمازها را جمع و گاهی جداگانه می خوانده اند. مثلاً در صحیح مسلم در باب «الجمع بین الصلاتین فی الحضر» از ابن عباس نقل شده که گفت: «بدون خوف و ترس و در غیر سفر، رسول خدا(صلی الله علیه وآله) نمازهای ظهر و عصر را جمع و نمازهای مغرب و عشا را جمع ادا می کردند.» (۱) مجدداً در همان صحیح مسلم و نیز امام حنبل در جزء اول مسند از ابن عباس نقل کرده اند: «با پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) هشت رکعت نماز ظهر و عصر و هفت رکعت نماز مغرب و عشا را به طور جمع ادا نمودیم.» (۲)

بالاخره چندین حدیث از ابن عباس درباره جمع خواندن نماز ظهر و عصر و نیز مغرب و عشا نقل شده است. برای مثال: «پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) در حال اقامت در مدینه، نه در حال مسافرت، هفت رکعت (نماز مغرب و عشا با هم) و هشت رکعت (نماز ظهر و عصر با هم) نماز گزارد.» (۳) احمد حنبل در مسند از سعید بن جبیر از ابن عباس روایت

1 صحیح مسلم، ج ۲، شبهای پیشاور، ص ۱۰۹: «صلی رسول الله(صلی الله علیه وآله) الظهر والعصر جمعاً والمغرب والعشاء جمعاً فی غیر خوف و لا سفر.»

2 سبل السلام، ج ۲، ص ۴۳؛ معجم الکبیر، ج ۱۲، ص ۶۵؛ شبهای پیشاور، ص ۱۰۹: «صلی مع النبی ثمانیاً جمعاً و سبعاً جمعاً.»

3 صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۵۳؛ شبهای پیشاور، ص ۱۰۹: «صلی رسول الله(صلی الله علیه وآله) فی المدینة مقيماً غیر مسافر سبعاً و ثمانیاً.»

می کند که گفت: «پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) بدون آن که در حالت خوف و ترس، یا در حال سفر باشد نماز ظهر و عصر را جمع خواند.»(۱) در جایی دیگر گفته است: «پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) بدون آن که در حالت خوف و ترس باشد، یا باران بیارد، نماز ظهر و عصر را جمع خواند.»(۲) ابو زبیر دلیل جمع خواندن نماز توسط پیامبر را از سعید بن جبیر سؤال نمود، او گفت: من همین سؤال را از ابن عباس پرسیدم و او پاسخ داد: «به این جهت جمع می خواند تا احدی از امتش در سختی و مشقت نباشند.»(۳)

همچنین در صحیح مسلم از قول عبدالله ابن شفیق می گوید: روزی بعد العصر، ابن عباس برای ما خطبه می خواند و سخنرانی می کرد. سخنش به درازا کشید و همچنان برای ما صحبت می نمود تا این که آفتاب غروب کرد و ستاره ها ظاهر شدند. صدای مردم بلند شد: «الصلاة، الصلاة» ابن عباس اعتنایی نکرد. در همین حال مرد دیگری ندای «الصلاة، الصلاة» سرداد. ابن عباس رو به او نمود و گفت: «مادر مرده، مرا سنت یاد می دهی؟ من خودم دیدم که پیامبر خدا نمازهای ظهر و عصر و نمازهای مغرب و عشا را جمع می خواند.»(۴) سپس عبدالله بن شفیق می گوید: چون این حرف برایم غیر قابل قبول بود و گران آمد، نزد ابو هریره رفتم و او نیز گفته های ابن عباس را تأیید کرد.

هر چند اخبار و روایات بسیاری در این باب نقل شده، لیکن همین که بابتی به نام «جمع بین الصلاتین» اختصاص یافته و احادیث مربوطه در این باب نقل گردیده، محکم ترین دلیل و برهان بر جواز جمع خواندن نماز است. زیرا اگر غیر از این می بود باید باب مخصوصی به نام «جمع بین الصلاتین فی السفر» یا «جمع بین الصلاتین فی الحضر» اختصاص می دادند تا احادیث مربوطه را تفکیک نمایند.

1 صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۵۱؛ کتاب الموطأ، ج ۱، ص ۱۴۴؛ کتاب الامام، ج ۷، ص ۲۱۶؛ شبهای پیشاور، ص ۱۰۹: «صلی رسول الله(صلی الله علیه وسلم) الظهر و العصر جمعاً بالمدينة في غير خوف و لا سفر.»

2 مسند احمد، ج ۱، ص ۲۲۳؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۵۲؛ شبهای پیشاور، ص ۱۱۰: «صلی رسول الله(صلی الله علیه وسلم) الظهر و العصر جمعاً بالمدينة في غير خوف و لا مطر.»

3 فتح الباری، ج ۲، ص ۲۰، ص ۱۵۱؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۲۸۳؛ شبهای پیشاور، ص ۱۱۰: «أراد أن لا يخرج أحد من أمته.»

4 صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۵۲؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۲۵۱؛ شبهای پیشاور، ص ۱۰۹.

از طرفی دیگر، بخاری همین احادیث را در صحیح خود آورده، لیکن به دلایل نامعلومی و با زبردستی آن ها را از محل «جمع بین الصلاتین» به محل دیگری مثل «باب تأخیر الظهر إلى العصر من کتاب مواقیت الصلاة» و «باب ذکر العشاء والعتمة» و «باب وقت المغرب» انتقال داده است.

در پایان یاد آوری این نکته مهم می باشد که نمازها را جداگانه و هر يك را در وقت فضیلتش به جا آوردن به نظر بعضی از علمای شیعه بهتر و افضل است. از طرف دیگر، بعضی از علمای اهل تسنن از جمله شیخ الاسلام انصاری در شرح صحیح بخاری قسطلانی در شرح صحیح بخاری و جم غفیری جداگانه نماز خواندن را افضل ندانسته اند و آن را ترجیح بلا مرجح و خلاف ظواهر احادیث خوانده اند (۱).

۱. تحفة الباری، ص ۲۹۲، ارشاد الساری، ص ۲۹۳، و ...

چرا علی(ع) وصیت کرد قبرش پنهان بماند؟

پرسش: چرا امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) بر پنهان داشتن قبر خود وصیت و اصرار داشت؟

پاسخ: چون شهادت حضرت، در آغاز زمان شکل گیری قدرت معاویه و طغیان بنی امیه و حضور سایر گروه های زخم خورده ناکثین و قاسطین و مارقین اتفاق افتاد، آن بزرگوار وصیت نمود که جسدش را شبانه دفن نمایند و حتی علامتی بر روی آن نگذارند. فقط عده کمی از اصحاب خاص و فرزندان آن حضرت در موقع دفن حضور داشتند. به همین دلیل، صبح روز ۲۱ ماه رمضان دو محمل به راه افتاد. یکی به طرف مدینه و دیگری به طرف مکه معظمه روانه شد. تا سال ها بعد کسی به جز فرزندان و اصحاب خاص آن حضرت، از محل دفن ایشان خبری نداشت. دلیل این کار هم شاید ترس از آن بود که به قبر مبارك آن حضرت اسائه ادب و بی حرمتی نمایند. چنانچه از امام صادق(علیه السلام) نقل شده است که حضرت امیر(علیه السلام) هنگام وفات به فرزند بزرگش، امام حسن(علیه السلام) سفارش نمود که پس از آن که مرا در نجف دفن نمودی، چهار قبر برای من در چهار موضع:

1. در مسجد کوفه،

2. در رحبه کوفه،

3. در خانه جعده حبییره

4. در عزی

حفر کنید تا کسی از محل قبر من آگاهی پیدا نکند. به همین جهت درباره قبر امیرالمؤمنین(علیه السلام) بین علمای اهل سنت اختلاف وجود دارد.

علت پنهان داشتن

برای علت یابی این قضیه باید به ظلم هایی که بر اهل بیت پیامبر گذشته مروری کنیم.

برای مثال علامه مقریزی ابوالعباس احمد بن علی شافعی در کتاب خود (النزاع و التخاصم فی ما بین بنی هاشم و بنی امیه) شرح فجایع اعمال بنی امیه را به تفصیل شرح داده است. در اینجا به دو واقعه مهم آن اشاره می‌کنیم.

در سال ۱۰۵ هجری قمری، هشام بن عبد الملك بن مروان به خلافت رسید. این حاکم قسی القلب، ظلم و ستم نسبت به بنی هاشم را به حد اعلای خود رساند. هنگامی که زید بن علی (پسر امام سجاد علیه السلام) از مدینه به شام جهت تظلم خواهی از حاکمان بنی امیه نزد خلیفه رفت و بالاخره توانست با هشام ملاقات نماید. در این ملاقات، قبل از این که زید سخنی بر زبان آورد، هشام به جای خوش آمد گویی و پذیرایی، اهانت‌ها و دشنام‌های زشتی به آن بزرگوار داد و او را از دربار خلافت خویش بیرون راند. حتی ابن ابی الحدید می‌نویسد: بعد از فحاشی ضربات شدیدی بر او وارد کرد. ایشان به ناچار از شام به کوفه رفت و برای مبارزه با ظلم به تشکیل نهضتی علیه امویان پرداخت.

یوسف بن عمر ثقفی - حاکم کوفه - با لشکر بسیاری به مبارزه با آن حضرت برخاست. با توطئه وی، ناگهان تیری از سمت دشمن به پیشانی زید اصابت نمود و شربت شهادت نوشید. یحیی پسر زید به اتفاق جمعی دیگر از شیعیان، بدن زید را محرمانه به بیرون شهر برده، در وسط نهر قبری کردند و جسد زید را دفن نمودند. پس از گذاردن سنگ قبر، آب را در آن نهر جاری کردند تا دشمنانش محل قبر زید را نیابند.

جاسوسان حکومتی محل قبر را شناسایی و به یوسف بن عمر ثقفی گزارش دادند. او دستور داد که نبش قبر نمایند، جسد زید را بیرون آورده و سرش را از تن جدا نموده آن را برای هشام به شام فرستاد. هشام نیز به یوسف بن عمر ثقفی دستور داد که بدن جناب زید بن علی را، لخت و عریان به دار آویزند. آن ملعون نیز این دستور را عیناً اجرا نمود. یعنی در سال ۱۲۱ هجری قمری بدن فرزند پیامبر خدا به دار آویخته شد، و تا سال ۱۲۶ هجری قمری که ولید بن یزید بن عبد الملك بن مروان به خلافت رسید، همچنان بالای دار بود. سپس ولید دستور داد استخوان‌های زید را از دار پایین آورده، آتش زدند و خاکسترش را نیز بر باد دادند.

همین عمل را با بدن یحیی پسر زید در جرجان (گرگان امروزی) انجام دادند. یحیی

نیز در میدان رزم به شهادت رسید و سرش را بریده به شام فرستادند. بدنش نیز مدت شش سال بالای دار ماند و دوست و دشمن به حال آن بزرگوار می گریستند. پس از قیام ابو مسلم خراسانی، بدن وی را از بالای دار پایین آورده و در گرگان به خاک سپردند.

از آنجایی که امیرالمؤمنین(علیه السلام) از عداوت این خاندان خبیث نسبت به بنی هاشم و همچنین عداوت خوارج نهروان آگاهی داشت، برای پیشگیری از چنین فجایعی وصیت و اصرار بر پنهان داشتن محل دفن خود داشت. لذا قبر ایشان تا زمان خلافت هارون الرشید - خلیفه عباسی - مخفی بود.

آشکار شدن مرقد مطهر حضرت امیرالمؤمنین(علیه السلام)

روزی هارون الرشید در نجف به صحرای نيزاری به شکار رفت. تازی ها و فهدها (سگ و یوزپلنگ شکاری) آهوان را تعقیب می کردند و آهوان به بالای تل نجف(۱) پناه می بردند، تازی ها هم از آن تل بالا نمی رفتند. این عمل چند بار تکرار شد و همین که تازی ها عقب نشینی می کردند آهوان پایین می آمدند. همین که دوباره آهوان را تعقیب می کردند دوباره به بالای تل خاک پناه می بردند و تازی ها از تعقیب آن ها باز می ایستادند.

خلیفه هارون الرشید دریافت که باید در این مکان، سرّی نهفته باشد که آهوان بدانجا پناه می برند و تازی ها از آن بالا نمی روند. پیرمردی از اهالی آنجا را احضار کرد و راز آن را از پیرمرد جویا شد. پیرمرد گفت: برای گفتن سرّ این تل خاک، از شما امان می خواهم و خلیفه نیز امانش داد. سپس پیر مرد گفت: با پدرم به اینجا آمدم و پدرم در این مکان زیارت نامه می خواند و نماز می گذارد. از پدرم سؤال کردم که زیارت خواندن در اینجا چه مناسبتی دارد؟ پاسخ داد: با حضرت امام جعفر صادق(علیه السلام) برای زیارت به اینجا می آمدم و ایشان فرمود: اینجا قبر جدش علی بن ابی طالب(علیه السلام) است که به زودی آشکار خواهد شد.

. [نجف در لغت به معنای تل خاک و پشته ای است که آب به آن نرسد.

خلیفه دستور حفر این محل را داد تا به علامت قبری رسیدند و لوحی در آنجا پیدا شد که بر روی آن با خط سریانی دو سطر نقش بسته بود که ترجمه آن چنین است: «این قبری است که نوح پیغمبر آن را برای علی(علیه السلام) وصی محمد(صلی الله علیه وآله) قبل از طوفان به هفتصد سال حفر نمود(۱)». هارون ادای احترام نمود و دستور داد خاک ها را به جای اول خود برگردانند. سپس پیاده شد، پس از وضو گرفتن دو رکعت نماز خواند و با حالتی گریان، خود را به خاک و تربت آن حضرت غلطانید.

آنگاه هارون نامه ای به امام موسی کاظم(علیه السلام) در مدینه نوشت و صحت این مطلب را از امام موسی(علیه السلام) سؤال کرد. ایشان آن محل را به عنوان قبر جدش علی بن ابی طالب(علیه السلام) تأیید کرد. سپس به دستور هارون، سنگ بنایی بر آن قبر نهاده شد که به «تحجیر هارونی» معروف شد.(۲)

ممکن است مصالح دیگری در نظر آن بزرگوار بوده که در نظر ما پنهان باشد. از آنجمله به دلیل ارادت شدید دوستان و شیعیان آن حضرت با آشکار بودن مرقد مبارک، شیعیان برای زیارت به بارگاه ملکوتی حضرت مشرف می شدند و باعث شناسایی ارادتمندان حضرت می شد و واقعه شهادت حجر بن عدی و میثم تمّار برای دیگران تکرار می شد و لذا مخفی بودن مرقد مبارک در دوران بنی امیه و اوائل دوران بنی عباس ممکن است باعث حفظ جان بسیاری از شیعیان شده باشد.

۱. الغارات، ج ۲، ص ۸۴۶؛ بحار الانوار، ج ۴۲، صص ۲۱۶ و ۲۳۶؛ شبهای پیشاور، ص ۱۲۷، «بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ، هَذَا قَبْرُ حَفْرَةَ نُوْحٍ لِّعَلٰی بْنِ اَبِي طَالِبٍ وَصِيِّ مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) قَبْلَ الطُّوفَانِ بِسَبْعِ مِائَةِ سَنَةٍ.»

۲. مرقد مطهر امیرالمؤمنین در زمان امام صادق(علیه السلام) برای خواص شیعیان به علت زیارت آن حضرت معلوم شد و در زمان هارون برای همه مکتشف گردید.

لازم به ذکر است قبلاً هم ابی حمزه ثمالی توسط امام زین العابدین(علیه السلام) از محل قبر آگاه شده بود (مفاتیح الجنان دو صفحه قبل از باب زیارت وداع امیرالمؤمنین(علیه السلام)). امام حسین(علیه السلام) هم قبلاً آن را به بعضی از خواص نشان داده بودند، کامل الزیارات باب ۹، ج ۲

قدمت شیعه از زمان پیغمبر گرامی اسلام(ص)

پرسش: آیا مذهب شیعه يك مذهب سیاسی است که به دست عبدالله بن سبای یهودی در زمان عثمان - خلیفه سوم - ابداع شد، سپس ایرانیان که با عربها سابقه بدی داشتند با این سلاح در مقابل اعراب مسلمان ایستادند. آنگاه تشیع در زمان دیالمه تقویت گردید و سپس در زمان صفویه مذهب رسمی ایران شد. در صورتی که در زمان نبی مکرم اسلام(صلی الله علیه وآله) نامی از شیعه وجود نداشته است؟

پاسخ: اولاً باید گفت که از دید شیعیان، عبدالله بن سبأ(۱) يك یهودی و ملعون است و در اخبار شیعه از وی مذمت بسیار شده است. ثانیاً شیعه يك حزب سیاسی نیست که در زمان خلافت عثمان درست شده باشد، بلکه سیر طبیعی اسلام است که در آن به دستورات حضرت خاتم الانبیاء(صلی الله علیه وآله) دقیقاً عمل شده است. شیعه در لغت به معنی پیرو می باشد و این کلمه برای این مورد اولین بار بر زبان خود صاحب وحی جاری شده است؛ بر زبان کسی که خداوند در قرآن کریم درباره او فرموده است: { وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ }؛ «هرگز با هوای نفس سخن نمی گوید و سخن او غیر از وحی خدا نیست(۲)». و در قرآن این لفظ چند بار آمده است { وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَآبْرَاهِيمَ }.(۳)

1 ارجع به عبدالله بن سبا چند نظر وجود دارد:

1 عبدالله سبا افسانه ای است و وجود خارجی نداشته و سیف بن عمر تمیمی آن را ساخته است (علامه عسکری).

2 وجود خارجی داشته و قبلاً یهودی بوده، اسلام آورده، در زمان یهودیت غلو می کرده، در اسلام هم غلو کرده است و توسط امیرالمؤمنین اعدام شده است.

3 وجود خارجی داشته، ولی احادیث سیف بن عمر ساختگی بوده است و با توجه به شواهد این به حقیقت نزدیک تر است (علامه شبیری زنجانی).

2 نجم (۵۳): ۳ و ۴

3 صفات : ۸۳ ; مریم : ۶۹

حافظ ابو نعیم احمد بن عبدالله - از محدثین بزرگ اهل سنت - در کتاب «حلیة

الاولیاء» از ابن عباس روایت می کند که چون آیه شریفه { إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ جَزَاءُ لَهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ } «آنان که ایمان آورده اند و نیکوکار شدند به حقیقت، بهترین اهل عالمند. پاداش آن ها نزد خدا باغ های بهشت عدن است که نهرها زیر درختانش جاری است و در آن بهشت تا ابد جاودان و متنعمند و خدا از آن ها خشنود است(۱)». بر پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) نازل شد، پیغمبر خطاب به علی ابن ابی طالب(علیه السلام) فرمود: «یا علی! در این آیه شریفه، مراد از خیر البریه تو و «شیعیانت» می باشید. روز قیامت تو و شیعیانت در حالی که خداوند از شما راضی و شما هم از خداوند راضی و خشنود هستید می آید(۲)».

ابو المؤید موفق بن احمد خوارزمی در مناقب حاکم ابوالقاسم عبیدالله بن عبدالله الحسکانی در کتاب «شواهد التنزیل لقواعد التفضیل»، محمد بن یوسف گنجی شافعی در «کفایة الطالب» و سبط ابن جوزی حنفی در «تذکرة الخواص» از یزید بن شراحیل انصاری، کاتب امیرالمؤمنین(علیه السلام) خبر داد که گفت: خودم از آن حضرت شنیدم که فرمود به هنگام رحلت خاتم الانبیاء پشت مبارک ایشان به سینه من بود، فرمود: «یا علی! آیا آیه شریفه (کسانی که ایمان آورده اند و صاحبان عمل صالح و خیر البریه...) را نشینده ای؟ به درستی که آن ها «شیعیان» تو می باشند و وعده گاه من و شما در روز قیامت، کنار حوض کوثر خواهد بود. همان روزی که خلائق، برای رسیدگی به حساب گرد آیند، شما را نیز بخوانند، و شما روسفید خواهید بود و شما را پیشوای روسفیدان صدا زنند.»(۳)

۱. ببینه (۹۸): ۷ و ۸

۲. اللمعة البيضاء، ص ۴۱۳، حدیث ۱۱۲۵؛ شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۴۵۹؛ الدر المنثور، ج ۸، ص ۵۸۹؛ المناقب، ص ۲۶۵، حدیث ۲۴۷؛ شبهای پیشاور، ص ۱۵۶ «أنت یا علی و شیعتک تأتي أنت و شیعتک يوم القيامة راضین مرضیین».

۳. زینابیع المودة لذوی القربی، ج ۱، ص ۱۲۵ و ج ۲، ص ۳۵۷؛ شبهای پیشاور، ص ۱۵۶ «أي علي أ لم تسمع قول الله تعالى: { إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ } هم أنت و شیعتک و موعدي و موعدم الحوض إذا اجتمعت الأمم للحساب تدعون غراً محجلین»

جلال الدین سیوطی در تفسیر خود «الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور» از ابن عساکر دمشقی شافعی از جابر بن عبدالله انصاری که از بزرگان صحابه خاتم الانبیا می باشد نقل می کند که گفت: در خدمت حضرت رسول (صلی الله علیه وآله) بودیم که علی ابن ابی طالب (علیه السلام) وارد شد، و پیغمبر فرمود: «قسم به کسی که جان من در قبضه قدرت او است، روز قیامت این مرد (اشاره به علی (علیه السلام)) و شیعه او از رستگارانند (۱). آنگاه آیه مذکور نازل گردید. در همان تفسیر از ابن عباس نیز روایت شده که چون آیه فوق نازل شد، پیامبر (صلی الله علیه وآله) به علی (علیه السلام) فرمود: «روز قیامت تو و شیعیانت در حالی که از خداوند راضی و خداوند هم از شما راضی باشد می آید (۲).»

از جابر بن عبدالله انصاری در مناقب نیز نقل شده است که گفت: در خدمت پیامبر گرامی اسلام بودیم که علی (علیه السلام) به طرف ما آمد. پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود: «برادر من رو به شما آمد (۳)». آنگاه به سمت کعبه نگاه کرد، دست علی را بالا برد و فرمود: «قسم به کسی که جان من در قبضه قدرت اوست، این علی و شیعیان او روز قیامت از رستگارانند (۴)». سپس پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود: علی (علیه السلام) قبل از همه شما ایمان آورد و باوقاترین افراد به عهد خدا می باشد و نیز عادل ترین شماها است و مرتبه اش در نزد پروردگار از همه شماها بالاتر است. در همان وقت، آیه مذکور نازل گردید. از آن به بعد هر گاه علی (علیه السلام) در میان جمعی ظاهر می شد، اصحاب پیغمبر می گفتند: «بهترین مردم آمد (۵)».

ابن حجر در باب ۱۱ صواعق و نیز علامه سمهودی در جواهر العقدين از «حافظ جمال الدین محمد بن یوسف زرندی مدنی» نقل می کند که: چون آیه مذکور نازل

۱. شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۴۶۷؛ المناقب، ص ۱۱۱؛ شبهای پیشاور، ص ۱۵۷ «و الذي نفسي بيده إن هذا و شيعته لهم الفائزون يوم القيامة فنزل { إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ. »

۲. اللمة البيضاء، ص ۴۱۳، حدیث ۱۱۲۵؛ شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۴۵۹؛ الدر المنثور، ج ۸، ص ۵۸۹؛ المناقب، ص ۲۶۵، حدیث ۲۴۷ «تأتي أنت و شيعتك يوم القيامة راضين مرضيين.»

۳. المناقب، ص ۱۱۱؛ شبهای پیشاور، ص ۱۵۷ «قد أتاكم أخي.»

۴. ينباع المودة لذوی القربى، ج ۱، ص ۱۹۷؛ شبهای پیشاور، ص ۱۵۸ «و الذي نفسي بيده إن هذا و شيعته لهم الفائزون يوم القيامة.»

۵. الدر المنثور، ج ۶، ص ۳۷۹؛ المناقب، ص ۱۱۲؛ شبهای پیشاور، ص ۱۵۸ «جاء خير البرية.»

گردید، پیغمبر اسلام خطاب به علی(علیه السلام) فرمود: «یا علی! تو و شیعیانت خیر البریه هستید. روز قیامت تو و شیعیانت در حالی که از خدا راضی و خدا هم از شما راضی است، می آید و دشمنان تو با حالتی خشمناک که دستهایشان به گردنشان بسته می باشد، خواهند آمد. آنگاه امیرالمؤمنین(علیه السلام) پرسید دشمن من کیست؟ فرمود: کسی که از تو بیزاری می جوید و تو را لعن می نماید(۱)». این حدیث با اندک اختلافی در مودة القربی نیز آورده شده است.

میر سید علی همدانی شافعی در مودة القربی و ابن حجر در صواعق نیز از ام سلمه زوجه پیامبر نقل می کند که آن حضرت فرمود: «یا علی! تو و شیعیان و اصحابت در بهشت می باشید(۲)».

در فصل نوزدهم مناقب، از رسول الله(صلی الله علیه و آله) خطاب به علی(علیه السلام) نقل شده است: «مثل تو در امت من مثل عیسی بن مریم است(۳)» که قوم او سه فرقه شدند - مؤمنین و حواریون، دشمنان او که همان یهود بودند و غلات که درباره او غلو نموده و او را خدا و شریک خدا قرار دادند - امت من هم نسبت به تو، سه فرقه می شوند: «فرقه شیعتک و هم المومنون؛ فرقه ای شیعیان تو هستند که همانا مؤمنین می باشند»؛ فرقه ای هم دشمنان تو هستند و آنان ناکثین و شکنندگان عهد و بیعت با تو هستند و فرقه ای غلوکنندگان درباره تو هستند و آن ها گمراهان و جاحدین می باشند. سپس افزود: «یا علی! تو و شیعیانت و دوستان شیعیان تو در بهشت و دشمنان و غلوکنندگان درباره تو، در آتش جهنم خواهند بود(۴)».

1. ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۲، صص ۳۵۷ و ۴۵۲؛ النهایة، ج ۳، ص ۲۷۶ به نقل از الغدير، ج ۳، ص ۷۸؛ شبهای پیشاور، ص ۱۵۸ «یا علی أنت و شیعتک تأتي أنت و شیعتک يوم القيامة راضين مرضيين و يأتي أعداؤك غضباناً مقمحين قال يا رسول الله و من عدوي؟ قال: من تبرأ منك و لعنك.»

2. المناقب، ص ۱۱۳؛ ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۱، صص ۳۲۸ و ۴۲۵؛ شبهای پیشاور ص ۱۵۹ «یا علی أنت و أصحابك في الجنة أنت و شیعتک في الجنة.»

3. الشیعة فی احادیث الفریقین، ص ۱۲۸ به نقل از المناقب، ص ۲۲۶؛ ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۲، ص ۱۰۹؛ شبهای پیشاور، ص ۱۵۹ «مثلک فی امتی مثل المسیح عیسی بن مریم.»

4. المناقب، ص ۳۱۷؛ ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۱، ص ۳۲۸؛ شبهای پیشاور، ص ۱۵۹ «فأنت یا علی و شیعتک في الجنة و محبوا شیعتک في الجنة و عدوک الغالی فیک في النار.»

از طرفی دیگر چون در زمان حیات پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) چهار تن از بهترین صحابه خاص پیامبر یعنی:

1. ابوذر غفاری،

2. سلمان فارسی،

3. مقداد ابن اسود کندی

4. عمار یاسر

دارای این لقب (شیعه) بوده اند، می توان دریافت که نه تنها لفظ شیعه بعد از خلافت عثمان به وجود نیامده بلکه از زمان حیات پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) این لفظ رایج بوده است.

از طرفی، حافظ ابو نعیم در حلیه الاولیا و ابن حجر در صواعق محرقه از ترمذی نقل نموده اند که پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) فرمود: «خداوند مرا به دوستی چهار نفر امر نموده و خبر داده است که خدا این چهار نفر را دوست می دارد(۱)» و این چهار نفر عبارت اند از: «علی ابن ابی طالب(علیه السلام)، ابوذر، مقداد و سلمان». ابن حجر نیز مشابه همین حدیث را از پیغمبر نقل می کند: «بهشت برای سه نفر - علی و عمار و سلمان - مشتاق است(۲)». آیا اعمال و رفتار اصحاب خاص رسول الله(صلی الله علیه وآله) که خداوند امر و خبر از دوست داشتن آن ها داده است، دلالت بر حقانیت شیعه ندارد؟

1. تاریخ الکبیر، ج ۹، ص ۳۱؛ مستدرک الحاکم، ج ۳، ص ۱۳۱؛ شبهای پیشاور، ص ۱۶۱ «إن الله أمرني بحب أربعة وأخبرني أنه يحبهم.»

2. سنن الترمذی، ج ۵، ص ۳۳۲؛ مسند ابویعلی، ج ۵، ص ۱۶۶؛ شبهای پیشاور ص ۱۶۱ «الجنة تشفق إلى ثلاثة؛ علي و عمار و سلمان.»

دلایل توجه ویژه ی ایرانیان به تشیع

پرسش: چرا ایرانیان توجه خاصی به تشیع دارند؟

پاسخ: بعد از فتح ایران به دست قوای مسلمین، ایرانیان آزادی نسبی داشتند و اکراه و اجباری هم در پذیرش دین مقدس اسلام نداشتند. ولی بر اثر معاشرت با مسلمین، به حقانیت اسلام پی بردند و دین چندین هزار ساله خود را، ناقص تشخیص داده و به اسلام گرویدند.

ایرانیان تنها در زمان خلافت هارون و مأمون به ولایت امیرالمؤمنین(علیه السلام) به دلیل تشریف فرمایی حضرت رضا و امامزادگان همراه علاقمند نشدند، بلکه از زمان خود پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) این مودت در دل ایرانیان ریشه دوانید. به طوری که هر ایرانی، پس از آن که به مدینه مسلمان وارد می شد، حق و حقیقت را در علی(علیه السلام) می یافت و به امر و راهنمایی پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) به جبل متین و ریسمان ولایت آن حضرت چنگ می زد. نمونه آن ها هم سلمان فارسی بود که بنا به روایت علمای همه فرقه ها، پیغمبر خدا(صلی الله علیه وآله) در باره وی فرمود: «سلمان از ما اهل بیت است(۱)» و از همان ابتدا به سلمان محمدی معروف شد. بدان جهت سلمان از شیعیان خالص علی(علیه السلام) گردید که مکرر از پیامبر خدا شنیده بود: «کسی که علی(علیه السلام) را اطاعت نماید، مرا اطاعت نموده و کسی که مرا اطاعت نماید خدا را اطاعت نموده است. کسی هم که با علی(علیه السلام) مخالفت نماید، مرا مخالفت نموده و کسی که مرا مخالفت نماید خدا را مخالفت نموده است(۲)». به همین جهت سلمان از مخالفان سرسخت سقیفه بود.

1. ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۲، ص ۹۳؛ تحف العقول، ص ۵۲؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۷۵؛ المستدرک، ج ۲، ص ۵۹۸؛ شبهای پیشاور، ص ۱۶۴ «سَلْمَانٌ مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ».

2. المستدرک، ج ۳، صص ۱۲۱ و ۱۲۸ به نقل از الغدير، ج ۷، ص ۱۷۷؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۲۷۰؛ الکامل، ج ۴، ص ۳۴۹؛ شبهای پیشاور، ص ۱۶۴ «مَنْ أَطَاعَ عَلِيًّا فَقَدْ أَطَاعَنِي وَمَنْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ خَالَفَ عَلِيًّا فَقَدْ خَالَفَنِي وَمَنْ خَالَفَنِي فَقَدْ خَالَفَ اللَّهَ».

از طرفی دیگر، هر ایرانی که به مدینه می رفت و مسلمان می شد وقتی که برخورد بزرگان و صحابه را می دید، غالباً جذب سجایای اخلاقی امیرالمؤمنین و اهل بیت می شد. علاوه بر این ها برخورد با ملاطفتی که امیرالمؤمنین (علیه السلام) با شاهزادگان اسیر ایرانی نمود، ایرانیان را به مقام شامخ و مقدس آن بزرگوار و عترت طاهره اش، متوجه ساخت. بنابر نقلی، وقتی که اسرای مدائن (تیسفون) وارد مدینه شدند، خلیفه دوم - عمر - دستور داد تمام اسیران زن به کنیزی مسلمانان در آیند. امیرالمؤمنین (علیه السلام) او را از این کار منع نموده و فرمود: شاهزادگان مستثنی و قابل احترام هستند. چون دو دختر یزدگرد پادشاه ایران در میان اسیران بودند به آن ها اختیار داده شد که برخیزند و هر فردی از مسلمانان را که بپسندند آزادانه به شوهری خویش اختیار کنند. این دو دختر در بین مسلمانان نظر کردند و یکی از آن ها به نام «شاه زنان» محمد بن ابی بکر را که تربیت شده خود امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود و دیگری که «شهربانو» نام داشت حضرت امام حسین (علیه السلام) را برگزیدند و به عقد شرعی آنان در آمدند. خداوند فرزندی به نام محمد (قاسم فقیه) به شاه زنان داد که وی پدر بزرگ مادری امام ششم شیعیان، امام جعفر صادق (علیه السلام) بود. از شهربانو نیز امام چهارم شیعیان، حضرت زین العابدین (علیه السلام) متولد گردید. پخش این خبر در بین ایرانیان، باعث علاقمندی آنان به امام علی (علیه السلام) شد. مخصوصاً بعد از فتح ایران، قلباً به آن حضرت توجه کامل نمودند.

بنابراین وقایعی که در زمان دیالمه و آل بویه اتفاق افتاد، فقط پرده از روی این حقیقت (علاقه به علی و خاندانش) برداشته و ایرانیان آزادی یافتند تا مکنونات قلبی خویش را آشکار نمایند.

در دوران سلطنت غازان خان مغول (نام اسلامی او محمود خان بود) که خود او به اهل بیت طهارت توجه خاصی داشت، مذهب تشیع آشکارتر شد. پس از وفات وی، برادرش شاه محمد خدابنده (اولجایتو) به پادشاهی رسید و در حضور خود، مجالس مناظره ای را بین علامه حلی و خواجه نظام الدین قاضی القضاات شافعی ترتیب داد. در آن جلسات، مبحث امامت مورد بحث و بررسی قرار گرفت و علامه حلی، امامت بلافصل امیرالمؤمنین (علیه السلام) را اثبات و ادعای خلافت بقیه خلفا را ابطال و رد نمود. در این

جلسات، علامه حلی چنان راه تشکیک را بر حضار بست که طرف مقابل او، یعنی خواجه نظام الدین قاضی القضاات شافعی گفت: «دلایل شما بسیار محکم، قوی و متقن است اما چون گذشتگان ما بر این راه رفته اند ما هم برای جلوگیری از تفرقه کلمه اسلام، باید همان راه را رفته و پرده دری نکنیم». از آنجایی که شاه محمد خدابنده تعصبی نداشت، پس از استماع این دلایل، مذهب امامیه را اختیار و به تشیع گروید و آزادی مذهب شیعه را در تمام بلاد ایران صادر و اعلام کرد. سپس به تمام والیان و فرمانداران خود دستور داد که در مساجد و در خطبه ها نام امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) و سایر ائمه اطهار را بخوانند. او همچنین دستور داد عبارات: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ» و «عَلِيٌّ وَلِيُّ اللَّهِ» را روی مسکوکات رایج حک کنند. سپس علامه حلی را که از حله احضار کرده بود، نزد خود نگه داشت و برای او مدرسه علمیه ساخت. بدین ترتیب، ولایت و امامت علی ابن ابی طالب (علیه السلام) در سراسر ایران جهانتاب شد و اینک ایرانیان، شیعه علی (علیه السلام) و یازده فرزند معصومش می باشند.

به طور کلی علت گرایش به تشیع در ایران از آغاز تا قرن دهم و از قرن دهم تا کنون را چنین می توان خلاصه نمود:

1- برخورد متعصبانه عمر علیه ایرانیان

2- سیاست حق گرایانه امیرالمؤمنین نسبت به عموم مردم بدون تعصب قومی

3- فضائل اهل بیت و برخورد جذاب آن ها با افرادی که از ایران می آمدند

4- عکس العمل ظلم هایی که به ائمه و شیعیان روا می شد.

5- اعزام دانشمندان و مبلغین از طرف ائمه (علیهم السلام) مانند زکریا بن آدم، عبدالله بن سعد اشعری... به قم و سایر شهرها

6- تشریف فرمائی امام رضا (علیه السلام) به ایران

7- مهاجرت امام زادگان در پی مسافرت ایشان، عزیمت امامزاده ها از ترس خلفا و تبلیغ آن ها در نقاط مختلف ایران، مهاجرت سادات به علت وجود امنیت نسبی.

8- تلاش علمای شیعه مثل شیخ صدوق، علامه حلی، شیخ بهائی، علامه مجلسی و...

9- روی کار آمدن حکومت های شیعی نظیر آل بویه، دیالمه و بویژه صفویان.

10- هماهنگی و همکاری تنگاتنگ علمای شیعه با دولت های طرفدار شیعه نظیر صفویه.

10. اعلام مذهب شیعه به عنوان مذهب رسمی ایران. (۱)

1. برای تفصیل بیشتر به کتاب تاریخ تشیع در ایران، رسول جعفریان و کتابهای مشابه مراجعه شود.

محمد(ص) و علی(ع) از دیدگاه شیعیان به ویژه ایرانیان

پرسش: آیا حقیقت دارد که شیعیان و مخصوصاً ایرانیان علی(علیه السلام) را بالاتر از پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) می دانند و حتی او را خدا می خوانند؟! و نیز برخی معتقدند که جبرئیل اشتهاً وحی را به محمد(صلی الله علیه وآله) نازل کرده، در صورتی که ماموریت جبرئیل، رساندن وحی به علی(علیه السلام) بوده است؟

پاسخ: اگر مطالب فوق در یکی از کتب شیعیان نوشته شده بود و یا یکی از علمای شیعه در جایی بیان کرده بود، طرح این اتهام مناسبت داشت، بر اساس آنچه در کتب اعتقادی شیعه ثبت شده و مطابق روایات نبوی و اهل بیت پیامبر، شیعیان امیرالمؤمنین(علیه السلام) جملگی بندگان حق تعالی هستند. علی(علیه السلام) را امیرالمؤمنین و محمد(صلی الله علیه وآله) را نیز پیامبر و عبد صالح او دانسته، مطیع و فرمانبردار پروردگار متعال هستند. عقیده آن ها درباره علی ابن ابی طالب(علیه السلام) چیزی جز آنچه پیغمبر درباره او فرموده، نیست. آن ها علی(علیه السلام) را عبد صالح پروردگار، وصی و خلیفه بلافصل رسول الله(صلی الله علیه وآله) می دانند. بنابراین هر عقیده دیگری از نظر شیعیان مردود است. البته غلات را نیز از مسلمین ندانسته و آن ها را کافر، مرتد و نجس می دانند. لذا هر کس که با وسوسه شیطان غلو نماید، از شیعیان نمی باشد. حتی خود آن حضرت آنان را مستحق کیفر می دانست. برای مثال وقتی که جمعی از اهالی سودان و هند نزد ایشان آمدند و اقرار به الوهیت آن حضرت نمودند؛ امام علی(علیه السلام) آن ها را پند داد و موعظه نمود. امام علی(علیه السلام) خود می فرماید: «پروردگار! همانطور که عیسی از نصاری بیزاری جست من نیز از طایفه غلات بیزارم. پروردگارا آن ها را برای همیشه مخدول و منکوب فرما و احدی از آنان را یاری مفرما(۱)». در جای دیگر نیز می فرماید: «دو طایفه

هلاک می شوند و (چون به عمل آن ها راضی نمی باشم) از برای من تقصیر و گناهی

۱. مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۲۲۶؛ شبهای پیشاور، ص ۱۷۳ «اللهم إني بريء من الغلاة كبراءة عيسى ابن مريم من النصاری اللهم أخذلهم أبدأ و لا تنصر منهم أحداً.»

نیست. طایفه اول کسانی هستند که در محبت من افراط نموده و بسیار غلو می کنند. طایفه دیگر، آن هایی هستند که بغض و عداوت بی جهت نسبت به من دارند. پس به درستی که نزد پروردگار از کسانی که درباره ما غلو می کنند و مرا از حد خود بالاتر می برند، بیزاری می جویم، همانطور که عیسی ابن مریم از نصاری بیزاری جست(۱). لذا خود امیرالمؤمنین(علیه السلام) و سایر اهل بیت از غلات برائت جسته اند و شیعیان اثنی عشری هم آن ها را جزء مشرکین و کفار می دانند. در کتب شیعه مانند بحار الانوار در مجلد هفتم (چاپ قدیم) به این موضوع پرداخته است. در کتب فقهی شیعه هم نظیر جواهر الکلام، مسالك آن ها را باطل دانسته و ازدواج با آن ها حرام شمرده شده است. شیعیان (بنا به فرمایش امام صادق منقول در کامل الزیارات) پیامبر را بنده خدا و فرستاده و افضل همه پیامبران و ائمه می دانند، آنگاه امیرالمؤمنین را افضل از همه ائمه می دانند و قائل به پیامبری برای غیر پیامبر نیستند و برای حضرت علی(علیه السلام) شأنی را قائلند که پیامبر خدا قائل شده اند و در کتب سنی و شیعه از قول پیامبر نقل شده و ائمه هم همانها را ذکر کرده اند.

امام صادق(علیه السلام) فرموده اند:

«وما نحن إلا عبید الذي خلقنا واصطفانا والله ما لنا على الله من حجة و لا معنا من الله برائة و إنا لمیتون و موقوفون ومسؤولون من أحب الغلاة فقد أبغضنا و من أبغضهم فقد أحبنا، الغلاة کفار و المفوضة مشرکون لعن الله الغلاة». (۲)

ما بنده او هستیم که ما را خلق کرده برگزید و می میریم. در مقابل خدا ایستاده و مورد سؤال واقع می شویم، کسی که غلات را دوست دارد دشمن ماست و کسی که غلات را دشمن دارد ما او را دوست داریم، غلات کافرند و مفوضه مشرکند، لعنت خداوند بر غلات باد.

اما جواب تفصیلی؛ بعضی از خطب نهج البلاغه که در باره پیامبر خدا ایراد فرموده

1. عیون اخبار الرضا(علیه السلام)، ج ۱، ص ۲۱۷؛ شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۲۳۱؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، صص ۲۹۵ و ۳۰۲؛ شبهای پیشاور، ص ۱۷۳ «یهلک فی اثنان و لا ذنب لی، محب مفرط و مبغض مفرط، أنا لنبرأ إلى الله ممن یغلو فینا فوق حدنا کبراءة عیسی ابن مریم من النصاری.»

2. بحار الأنوار، جلد سوم، چاپ قدیم.

و توضاع های عجیب و غریبی که از خود در مقابل آن بزرگوار نشان داده، می باشد

و سخنانی مانند «أَنَا عَبْدٌ مِنْ عَبْدِ مُحَمَّدٍ»، و این که «مَنْ عَلَّمَنِي حَرْفًا فَقَدْ صَبَّرَنِي عَبْدًا»، به اضافه اعترافات که حضرت در مورد تلمذ و تعلم خود از رسول الله داشته است. «سافرت مع رسول الله (صلی الله علیه وآله) لیس له خادم غیری، (۱) و اسیبته بنفسی فی المواطن التي تنکص فیها الأبطال». (۲)

حال این امیرالمؤمنین (علیه السلام) که پیشوای شیعیان است و در عقاید و اعمال، میزان اعمال همه خصوصاً شیعیان است و اولین مؤمن است، آیا به قرآن ایمان داشته است یا نه؟! آیا به سوره بقره آیات ۹۶ و ۹۷ در قرآن کریم ایمان داشته است یا نه که جبرئیل (علیه السلام) وحی را به پیامبر خدا نازل کرده و دشمنی با ملائکه و رسل و جبرئیل و میکائیل از کفار است؟ آیا آن بزرگوار به آیات ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ سوره جن، { عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْئَلُكَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أبلغُوا رسالات ربهم وأحاط بما لديهم وأحصى كل شيء عدداً } (۳) ایمان داشته است یا خیر؟

از طرف دیگر معلوم است که ملائکه الهی به دلیل سوره تحریم آیه ۶ { لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ } از گناه و خطا معصوم اند.

علاوه بر این، مأموریت های آن ها تحت نظارت کامل پروردگار متعال است همانگونه آیه شریفه { وَ مَا نَنْزَلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَ مَا خَلْفَنَا وَ مَا بَيْنَ ذَلِكَ وَ مَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا } (مریم - ۶۴) می فرماید نازل شدن آن ها به دستور خداست و خداوند بر ذوات آن ها، افعال و آثار آن ها احاطه کامل دارد و خداوند فراموش کار نیست.

1. کتاب حیاة امیرالمؤمنین عن لسانه، ص ۵۵

2. همان مصدر، ص ۱۲۵، و باب تعلم و تلمذ آن حضرت از پیامبر خدا، ص ۲۲۲ - ۲۱۰، همان مصدر. نهج البلاغه.

3. دانای نهران است و کسی را بر غیب خود آگاه نمی کند جز پیامبری که از او خشنود باشد که (در این صورت) برای او از پیش رو و از پشت سرش نگاهبانی خواهد گماشت تا معلوم بدارد که پیامهای پروردگار خود را رسانیده اند و (خدا) بدانچه نزد ایشان است احاطه دارد و هر چیزی را به عدد شماره کرده است.

همانگونه که آیات سوره جن نیز بر کنترل کامل پروردگار عالم بر افعال رسولان برای این که کاملاً طبق دستور ربوبی عمل کنند دلالت دارد. بنابراین چگونه ممکن است مسلمانی که به قرآن معتقد است و به آیات ذکر شده فوق معتقد است به اشتباه جبرئیل (علیه السلام) در مأموریت نیز معتقد باشد؟!

با توجه به روایات مشحون از تواضع و اعتراف به تلمذ که از امیرالمؤمنین (علیه السلام) بدست ما رسیده، چگونه ممکن است شیعه در حالی که با اعتقاد به امامت بلا فصل آن بزرگوار افتخار می کند درباره مولا علی (علیه السلام) و نسبتش به پیامبر (صلی الله علیه وآله) نظری بر خلاف نظر خود علی (علیه السلام) داشته باشد و او را بالاتر از پیامبر بدانند؟!

اما نعوذ بالله اعتقاد به الاهیت علی (علیه السلام) که کفر صریح است، اعتقاد اقلیتی انحرافی و انشعابی است که از نظر فقه شیعه محکوم به کفر و نجاست هستند، ارتباطی به شیعه ندارد.

برای این که معلوم شود چه کسی اهل غلو است خوبست جلد ۷ و ۸ الغدیر تورقی شود تا غلاة شناخته شوند!

شیعیان و دلایل گفتن سلام و صلوات بر معصومین و امامان

پرسش: چرا موقعی که شیعیان، نام امامان خود را می برند به جای رضی الله عنهم از سلام الله عليهم یا از صلوات الله عليهم استفاده می کنند. در صورتی که بر طبق آیه شریفه { إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا }؛ خداوند و فرشتگانش به روان پاک پیغمبر درود می فرستند، ای اهل ایمان، شما هم بر او درود فرستاده و سلام گویند و تسلیم فرمان او شوید(۱). بنابراین سلام و صلوات مخصوص نبی گرامی(صلی الله علیه وآله)اسلام است و شیعیان بر خلاف نص صریح قرآن، عمل می کنند. آیا این کار هم بدعت و هم غلو نیست؟

پاسخ: شیعیان نیز معتقدند که عملی برخلاف نص قرآن مجید نباید انجام شود. اما مطالب سؤال فوق به دلیل زیر بدعت و غلو نمی باشد.

اولاً آیه مورد اشاره فقط سلام و صلوات فرستادن بر رسول الله را امر نموده و هرگز از سلام و صلوات فرستادن بر دیگران ممانعت ننموده است. مثلاً در آیه ۱۵۷ بقره { الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ } خداوند صلوات را بر بندگان زیادی که شامل این آیه شوند نثار می کند، بلکه بر اساس آیه ۴۲ احزاب { هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا }، این درباره صلوات و در مورد سلام نیز، نه تنها منتفی نیست بلکه آیات قرآن آن را تشویق می کند.

{وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ} (انعام - ۵۴)

ملائکه بر مؤمنان سلام می کنند، رعد آیه ۲۴؛ و تحیت مؤمنان در بهشت به یکدیگر سلام است، ابراهیم - ۲۳.

تا اینجا مربوط به عامه اهل ایمان است که درود و سلام بر آن ها منعی ندارد. اما در مورد اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه وآله) به دلایل زیادی که به برخی از آن ها اشاره می شود از فضیلت بیشتری برخوردار است.

خداوند در سوره صافات می فرماید: { سَلَامٌ عَلَى آلِ يَاسِينَ } (۱) و یا در همین سوره، مرتب بر سایر انبیای عظام سلام می فرستد: { سَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ } (۲)، { سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ } (۳)، { سَلَامٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ } (۴)، { سَلَامٌ عَلَى مُوسَى وَ هَارُونَ } (۵)، واضح است که در این آیات، نوح، ابراهیم، موسی و هارون جملگی پیامبران الهی هستند و بر آن ها سلام گفته است. اما (یاسین) یکی از نام های حضرت ختمی مرتبت است و سلام بر آل او یعنی سلام بر اهل بیت و اولاد او. بنابراین چون در هیچ جای قرآن بر اولاد سایر پیامبران به جز اولاد حضرت محمد مصطفی (صلی الله علیه وآله) سلام نشده است، پس { سَلَامٌ عَلَى آلِ يَاسِينَ } یعنی سلام بر اولاد خاتم الانبیا. مخصوصاً در قرآن مجید و به منظور روشنگری بیشتر امت، پنج نام از دوازده نام مبارک پیغمبر را آورده است که عبارتند از: (نون، یس، محمد، احمد و عبدالله)

از نظر علمای شیعه، مراد از آل یاسین یقیناً آل محمد می باشد. بسیاری از علمای اهل سنت نیز این گونه برداشت نموده اند. مثلاً ابن حجر در صواعق محرقة از ابن عباس و جمعی دیگر از مفسرین نقل می کند که: «مراد از آل یاسین، آل محمد (۶) می باشد». این تفسیر را امام فخر رازی در جلد هفتم تفسیر کبیرش، نقاش از کلبی در باب دوم و نیز

سید ابی بکر شهاب الدین علوی در باب اول کتاب «رشفة الصادی من بحر فضائل بنی النبی الهادی» بیان کرده است. مهمتر از این مطالب آن چیزی است که امام فخر رازی

1. صافات (۳۷): ۱۳۰. بنابر قرآنتی، «سلام علی آل یاسین» می باشد.

2. صافات (۳۷): ۱۸۱

3. صافات (۳۷): ۷۹

4. صافات (۳۷): ۱۰۹

5. صافات (۳۷): ۱۲۰

6. فتح الباری، ج ۶۵، ص ۲۶۵؛ ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۶ ص ۴۳۵؛ تنبیه الغافلین، ص ۱۴۶؛ شبهای پیشاور، ص ۱۸۰ «أَنَّ الْمُرَادَ بِذَلِكَ سَلَامٌ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ.»

ذکر کرده است «اهل بیت آن حضرت در پنج چیز با آن حضرت برابری می کنند:

1. در سلام؛ که خدای متعال فرموده است: سلام بر پیغمبر بزرگوار و نیز بر آل یاسین (یعنی سلام بر آل محمد).

2. در صلوات بر آن حضرت؛ که در تشهد نماز، بر اهل بیت او صلوات فرستاده می شود.

3. در طهارت؛ که خدای متعال فرموده است: طه. یعنی ای طاهر و آیه تطهیر را نازل کرده است.

4. در تحریم صدقه؛ که بر پیغمبر و بر اهل پیغمبر صدقه حرام است.

5. در محبت؛ که خدای متعال فرموده است: بگو اگر شما خدا را دوست می دارید، مرا متابعت کنید تا خدا شما را دوست بدارد. درباره اهل بیت آن حضرت فرموده است: ای محمد؛ به آن ها (امت) بگو: من از شما بجز دوستی ذوالقربی و اهل بیتم اجر و مزدی نمی خواهم (۱)». (۱)

بخاری و مسلم در صحیح خود آورده اند که پیغمبر فرمود: «بین من و اهل بیت من در صلوات جدایی نیندازید» به طوری که وقتی آیه شریفه { إِنَّ اللَّهَ وَ مَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيمًا } بر پیغمبر نازل گردید از ایشان سؤال شد: یا رسول الله؛ چگونه بر شما صلوات بفرستیم؟ حضرت در پاسخ فرمود: «اللهم صل على محمد و آل محمد». امام فخر رازی نیز در جلد ششم تفسیر کبیر

پاسخ ایشان را چنین نقل می کند: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ وَ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ». ابن حجر، دنباله این پرسش را چنین روایت می کند که پیغمبر فرمود: «صلوات بریده و بترا بر من نفرستید(۲)» و ادامه داد که صلوات بترا مثل

1. بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۱۷۰ به نقل از ابن حجر در صواعق از قول فخر الدین رازی؛ نظم در السمطين، ص ۲۹۳؛ شبهای پیشاور، ص ۱۸۰ «إن أهل بيته يساؤونه في خمسة أشياء في السلام قال السلام عليك أيها النبي و قال سلام على آل يس و في الصلاة عليه و عليهم في التشهد و قال طه أي يا طاهر و قال: (وَ يُطَهَّرْكُمْ تَطْهِيراً) و في تحريم الصدقة و في المحبة قال الله تعالى (فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ) و قال: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى. (۲)» ()

2. مصباح الفقيه، ج ۲، قسمت ۱، ص ۳۷۰؛ شبهای پیشاور، ص ۱۸۲ «لا تصلوا على الصلاة البتراء»

«اللهم صل على محمد» می باشد که تکمیل شده آن باید به صورت «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ» باشد. حتی سید ابی بکر شهاب الدین علوی، از علمای اهل تسنن در باب دوم از کتاب «رشفة الصادي من بحر فضائل بني النبي الهادي»، صلوات بر محمد و آل محمد را در تشهد نماز واجب شمرده است. (۱) شافعی و دیگران بر این عقیده اند و در شعر معروف خود به آن اشاره کرده است:

يا أهل بيت رسول الله حبكم *** فرض من الله في القرآن أنزله

كفاكم من عظيم القدر أنكم *** من لم يُصلِّ عليكم لا صلاة له

ای اهل بیت رسول الله دوستی شما را خداوند در قرآن واجب نموده است. در بزرگی و مقام شما همین بس که هر کس بر شما (آل محمد) صلوات نفرستد نمازش قبول

نمی شود.

یادآوری این نکته ضروری است که خود اهل سنت نیز بین علی(علیه السلام) و سایر خلفا فرق می گذارند و نوعاً درباره ایشان کرم الله وجهه یا علیه السلام (نظیر فصول المهمة) می گویند و به نظر می رسد که رضی الله عنه رانسبت به ایشان روانمی دانند. زیرا موجب این گمان می شود که ایشان با دیگران برابر است و حال آن که خود می فهمند که وجداناً این طور نیست.

خوب سلام و صلوات بر ائمه هدی(علیهم السلام) بدعت است! اما آیا حذف «حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ» در زمان خلیفه دوم سنت نیست؟ آیا تحریم متعه حج و متعه نساء در زمان او سنت نیست؟ آیا خواندن نوافل ماه مبارك رمضان بصورت جماعت سنت نیست؟ در حالی که در زمان پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) و زمان خلافت ابوبکر و اوایل خلافت خلیفه دوم، «حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ» در اذان گفته می شد، متعه حج و متعه نساء مورد عمل واقع می شد و نوافل فرادی خوانده می شد، و او به اجتهاد خود این تغییرات را ایجاد کرد، این ها بدعت و خروج از سنت است یا سلام کردن مؤمنان به یکدیگر و سلام آن ها بر فرزندان پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله)؟

۱. انسائی، دارقطنی، ابن حجر، بیهقی، ابو اسحق مروزی، سمهودی، دووی (در تنقیح) - سراج الدین قصیمی نیز بر این نظراند. همه در ص ۲۹ تا ۳۵ باب ۲ - «رشفة الصادي من بحر فضائل بني النبي الهادي». چاپ اعلامیه مصر ۱۳۰۳ هجری.

شیعیان چند گروه اند و کدام يك از آنها حق است؟

پرسش: شیعیان به چند دسته تقسیم می شوند و کداميك از آنان بر حق می باشند؟

پاسخ: شیعیان واقعی که همان بندگان مطیع خدا و پیروان خاندان رسالت می باشند، بیش از يك گروه نیستند. شیعیان، دوازده امامی هستند که امام اول آن ها علی ابن ابی طالب (علیه السلام) است و فرزندانش حسن و حسین... تا حضرت حجت مهدی صاحب الزمان (عج) - که هم اینک از دیده ها پنهان است، امامان بعدی آن ها می باشند. در طول تاریخ گروه های منحرف دیگری به نام تشیع و شیعه ظهور نموده اند که غیر از مذهب شیعه دوازده امامی که از طرف پیامبر و امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) منصوص است، سه دسته دیگر خود را پیرو امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) می دانند، (فرقه های دیگری هم بوده اند که منقرض شده اند). این سه دسته عبارتند از:

1. زیدیه؛ که خود را پیرو زید بن علی بن الحسین (علیه السلام) می دانند و مبادی اعتقادی آن ها با مذهب اثنی عشری از هر نظر متفاوت است و در یمن و اطراف آن حضور دارند. البته خود زید بن علی بن الحسین تابع برادر بزرگترش امام محمد باقر (علیه السلام) بود و هیچگونه ادعایی نداشته است.

2. اسماعیلیه؛ که خود را پیرو اسماعیل فرزند امام صادق (علیه السلام) می دانند (و در گذشته حکومت فاطمیان را در مصر داشته اند و دانشگاه الازهر بنام جامعه الزهرا را تأسیس کرده اند که با رفتن آن ها تغییر نام گرفته) و اکنون در ایران و مصر حضور دارند. اسماعیل در زمان حیات امام صادق (علیه السلام) فوت کرد و خود حضرت ایشان را تشییع و بخاک سپرد و در چند محل از حاضرین در مرگ وی استشهاد کرد.

3. رِفْضَه و غلاة؛ که در مورد امیرالمؤمنین (علیه السلام) غلو تا حد الاهیت می کنند که آن ها جزو دسته بندی شیعیان به حساب نمی آیند و همانطور که گذشت شیعیان آن ها را کافر می دانند و امیرالمؤمنین از آن ها برائت جسته اند.

در مقابل این سه گروه، فرقه دیگری وجود دارد که شیعه امامیه اثنی عشری

(دوازده امامی) نام دارند و شیعه واقعی هستند. این گروه معتقد به ذات واجب الوجود حضرت احدیت - جل و علا - می باشند که احد و واحد است، نظیر و شبیه و عدیل ندارد، نه جسم است و نه صورت، نه عرض است و نه جوهر و از جمیع صفات امکانیه مبرا است. او را خالق اعراض و جواهر می دانند و شریکی در خلق موجودات و در افاضه فیوضات برای او قائل نیستند.

چون ذات واجب الوجودش هرگز قابل رؤیت نیست و از طرفی نیز خلق محتاج راهنمایی و هدایت اوست، لذا فرستادگان و رسولانی را از جنس بشر برگزیده، و آنان را با دلایل، براهین، معجزات، بینات و دستورهای کافی، به اقتضای احتیاجات هر زمان، برای هدایت بشر فرستاده است. تعداد آن ها بسیار می باشد؛ اما تمامی آن ها تحت اوامر پنج پیغمبر اولو العزم یعنی:

1. نوح شیخ الانبیا(علیه السلام)

2. ابراهیم خلیل الرحمن(علیه السلام)

3. موسی کلیم الله(علیه السلام)

4. عیسی روح الله(علیه السلام)

5. محمد مصطفی خاتم الانبیا(صلی الله علیه وآله);

هادی و راهنمای بشریت بودند. شیعه معتقد است که دین و شریعت محمد(صلی الله علیه وآله) تا قیامت باقی است. بنابراین «آنچه که محمد حلال نموده تا روز قیامت حلال و آنچه را حرام نموده تا روز قیامت حرام است و شریعت او تا روز قیامت مستمر و پا بر جا است»(۱). طبق اعتقاد شیعیان واقعی، خداوند متعال برای جمیع اعمال آدمی، سزا و جزایی معین فرموده که در بهشت و دوزخ به آن ها داده می شود. به همین جهت معتقد به یوم الجزا است، یعنی در آن روز تمام خلایق از ابتدای آفرینش تا آخرین نفر، دو باره زنده و به صحرای محشر آورده می شوند و پس از رسیدگی و محاکمه، به سزا یا جزای اعمال

1. النص و الاجتهاد، ص ۱؛ وسایل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۲۴ حدیث ۴۷؛ التحفة السنیة، ص ۱۱۳؛ شبهای پیشاور، ص ۱۸۹ «حلال محمد حلالٌ إلى یوم القیامة و حرامٌ حرامٌ إلى یوم القیامة و شریعته مستمرة إلى یوم القیامة.»

خود می رسند.

سند محکم و ثابت شیعیان، همین قرآن کریم است که از زمان رسول الله (صلی الله علیه و آله) تا کنون دست نخورده و تحریف نشده می باشد و شیعیان عامل به دستورات آن هستند. شیعیان به همه احکام واجب مندرج در قرآن از قبیل نماز، روزه، زکاه، حج، جهاد و غیره معتقدند. همچنین از کلیه معاصی و گناهان کبیره و صغیره نظیر شراب، قمار، زنا، لواط، ربا، قتل نفس و ظلم و ستم و غیر آن ها که در قرآن مجید و اخبار اهل بیت منع شده است، باید اجتناب نمایند.

از آنجایی که شیعیان بر این عقیده اند که همانگونه که احکام و دستورات الهی آورنده ای دارد که حکیم متعال او را برگزیده و معرفی نموده است، باید نگاهدارنده ای هم داشته باشد تا بعد از وفات آورنده (پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله)) حافظ، حارس و نگهبان آن دین و شریعت باشد. همانگونه که خداوند این آورنده و پیغمبر را به مردم معرفی نموده است، بایستی وصی خلیفه و نگاهدارنده دین را انتخاب و به وسیله آورنده دین (پیغمبر) به امت معرفی نماید. چون تمامی انبیا، اوصیا و جانشینان خود را به امر خدای متعال معرفی نموده اند، خاتم الانبیا که افضل و اکمل همه آن ها می باشد، برای جلوگیری از اختلاف و فساد در بین امتش آن ها را به حال خود رها ننموده و بر اساس همین سنت، اوصیای خود را به امر پروردگار معرفی نموده است. تعداد این اوصیا که از جانب خدای متعال معرفی شده اند، دوازده نفر به شرح زیر می باشند:

1. اول آن ها سید الاوصیا علی ابن ابی طالب (علیه السلام);

2. پس از او فرزندش حسن (علیه السلام);

3. سپس برادرش الحسین (علیه السلام);

4. سپس فرزندش علی زین العابدین (علیه السلام);

5. سپس فرزندش محمد باقر العلوم (علیه السلام);

6. سپس فرزندش جعفر الصادق (علیه السلام);

7. سپس فرزندش موسی کاظم (علیه السلام);

8. سپس فرزندش علی الرضا (علیه السلام);

9. سپس فرزندش محمد التقى(عليه السلام);

10. سپس فرزندش على النقى(عليه السلام);

11. سپس فرزندش حسن العسكرى(عليه السلام);

12. سپس فرزندش محمد المهدي(عليه السلام) و هو حجة القائم الذي غاب عن الانظار لا عن الأمصار ملأ الله الأرض به قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً.

بر اساس اعتقاد شیعیان، این دوازده امام بر حق از جانب پروردگار و به وسیله پیامبر گرامی اسلام(صلی الله علیه و آله) معرفی شده اند که بنابر اخبار متواتر، امام دوازدهم آن ها غیبت اختیار نموده است. در حقیقت خداوند آن وجود مقدس را برای رفع ظلم و جور، و نیز نشر عدالت به عنوان ذخیره و مصلح کل قرار داده است.

این اخبار در احادیث اهل سنت نیز موجود است.

صحیح بخاری و صحیح مسلم در نگاه شیعه

پرسش: نظر شیعیان درباره دو کتاب صحیح بخاری و صحیح مسلم (و سایر صحاح) که بعد از قرآن مجید مرجع معتبر اهل سنت می باشد، چیست؟

پاسخ: بسیاری از علمای اهل سنت، مثل شهاب الدین احمد بن محمد قسطلانی در «ارشاد الساری»، علامه ابوالفضل جعفر بن ثعلب شافعی در کتاب «الامتاع فی احکام السماع»، شیخ عبد القادر بن محمد قرشی حنفی در «جواهر المزیئه فی طبقات الحنیفه» و شیخ الاسلام ابو زکریای نووی در شرح صحیح و ابن القیم در «زاد المعاد فی هدی خیر العباد» و... صریحاً به برخی از احادیث صحیحین انتقاد داشته و اعتراف دارند که بسیاری از احادیث ضعیف غیر صحیح در صحیحین موجود است؛ بعضی از روایات غیر صحیح، خنده آور و بعضاً کفرآمیز در آن ها وجود دارد. از جمله، اخبار کفرآمیزی درباره اعتقاد به جسمانیت و رؤیت جسمانی پروردگار در دنیا و آخرت وجود دارد. به طور مثال در باب فضل السجود من کتاب الأذان از جلد اول، باب الصراط من کتاب الرقاق از جلد چهارم و

صفحه ۸۶ جلد اول صحیح بخاری، مطالبی در باب «إثبات رؤية المؤمنين ربهم في الآخرة» وجود دارد که دو نمونه آن در زیر آورده می شود.

«همانا شعله های آتش پیوسته زیاد می گردد و آرام نمی گیرد تا آن که خداوند پای خود را بر روی آتش نهاده و امر می کند که تا این زمان کافی است(۱)». همچنین ابو هریره روایت نموده که عده ای از مردم از رسول الله(صلی الله علیه وآله) پرسیدند: «آیا پروردگار خود را در روز قیامت می بینیم؟ ایشان فرمود: آری خواهید دید، مگر در يك روز صاف و آفتابی، در هنگام ظهر از مشاهده خورشید ضرری به شما می رسد؟ عرض کردند: خیر، پس فرمود:

آیا دیدن تمامی قرص ماه در شبهای بدون ابر به شما ضرری می رساند؟ عرض کردند خیر. ایشان در ادامه فرمود: لذا رؤیت پروردگار در قیامت به شما ضرری نخواهد رساند،

. [دفع شبه التشبيه ص ۱۷؛ شبهای پیشاور، ص ۱۹۵] «قال أبو هريرة: «أنَّ النَّارَ تَزْفَرُ وَتَتَغَيِّظُ تَغَيِّظًا شَدِيدًا فَلَا تَسْكُنُ حَتَّى يَضَعَ قَدَمَهُ فِيهَا فَتَقُولُ قَطُّ قَطُّ أَيَّ حَسْبِي حَسْبِي.»

همانطوری که از دیدار یکی از آن دو به شما ضرری نمی رسد. چون روز قیامت فرا رسد،

از جانب خداوند اعلام می شود که هرگروهی معبود خود را تبعیت کند. پس افرادی که غیر از خالق یگانه (بت ها) را پرستش کرده اند، همگی در آتش پرتاب می شوند. به طوریکه به جز افرادی که خداوند یگانه را پرستش کرده اند فرد دیگری، خوب یا بد، در خارج جهنم باقی نماند. در آن حال، خالق عالمیان به صورت خاصی که بشر می تواند او را ببیند می آید، و می فرماید: من خالق شما هستم. مؤمنین می گویند: اگر تو خدا باشی، پناه به خدا می بریم! ما گروهی نیستیم که غیر از خالق یکتا را عبادت کرده باشیم. خداوند در جواب می گوید: آیا بین شما و خداوند نشانه ای است که با آن نشانه، خدا را ببینید و بشناسید؟ جواب دهند: آری، پس خداوند ساق پای خود را باز می کند (یعنی پای خود را عریان نشان دهد) آنگاه مؤمنین سر خود را بالا نموده و خداوند را در همان صورتی که نخستین بار دیده اند می بینند. پس می فرماید: من خدای شما هستم. آن ها هم اقرار کنند که تو خدای ما هستی (۱)». اصلاً در این کتاب بابی (فصلی) تحت عنوان «اثبات رؤیت خدای متعال» وجود دارد. در صورتی که قرآن مجید، رؤیت پروردگار را صریحاً نفی نموده و در قرآن مجید می فرماید: { لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ } ; «هیچ چشمی او را درک نمی کند و او همه دیدگان را مشاهده می کند.

او لطیف و نامرئی و به همه چیز آگاه است (۲)». وقتی حضرت موسی (علیه السلام) بر حسب فشار بنی اسرائیل به هنگام مناجات، تقاضای رؤیت پروردگار را نمود { رَبِّ ارْنِي

. [مسند احمد، ج ۲، ص ۲۷۵ ; صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۹۵ ; صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۱۲ ; شهبای پیشاور، ص ۱۹۵ «هل نرى ربنا يوم القيامة؟ قال: نعم، هل تضارون في رؤية الشمس بالظهرة صحوا ليس معها سحاب، قالوا: لا يا رسول الله و هل تضارون في الرؤية القمر ليلة البدر صحوا ليس فيها سحاب؟ قالوا لا يا رسول الله، قال: ما تضارون في رؤية الله يوم القيامة إلا كما تضارون في رؤية أحدهما إذا كان يوم القيامة إذن مؤذن لاتباع كل أمة ما كانت تعبد فلا يبقى أحد كان يعبد غير الله من الأصنام و النصاب إلا يتساقطون في النار حتى إذا لم يبق إلا من كان يعبد الله من برّ و فاجر أتاهم رب العالمين في أدنى صورة من التي رأوه فيها و يقول أنا ربكم فيقولون نعوذ بالله منك لا نشرك بالله شيئاً فيقول هل بينكم و بينه آية فتعرفونه بها؟! فيقولون: نعم، فيكشف الله عن ساق ثم يرفعون رؤوسهم و قد تحوّل في صورة التي رأوه فيها أول مرّة فقال: أنا ربكم فيقولون أنت ربنا.»

. 2 انعام (۶): ۱۰۳

أَنْظُرُ إِلَيْكَ} ; خدایا خود را به من آشکار نما تا تو را مشاهده نمایم، خداوند در پاسخ

موسی گفت: { قَالَ لَنْ تُرَانِي } ; «هرگز تا ابد مرا نخواهی دید». (۱) اما عده ای استناد به این پاسخ امام علی (علیه السلام) : «خدایی را که نبینم عبادت نمی کنم» (۲) به سؤال مرد یهودی که از ایشان پرسید: آیا در وقت عبادت خدا را می بینی؟ اشاره می کنند و نتیجه می گیرند که حق تعالی دیدنی است. شیخ صدوق در کتاب «توحید» خود و شیخ کلینی در «اصول کافی» باب ابطال الرویه این خبر را به طور کامل چنین نقل می کنند: «عالم یهودی از امیرالمؤمنین (علیه السلام) سؤال کرد: آیا در وقت عبادت خدا را می بینی؟ حضرت فرمود: خدایی را که نبینم عبادت نمی کنم. سؤال کرد چگونه او را می بینی؟ فرمود: ذات باری تعالی را با چشم سر نمی بینم، بلکه او را با چشم قلب به نور حقیقت و ایمان می بینم (۳)». بسیاری از علمای سنی، همانند قاضی بیضاوی و جارالله زمخشری رؤیت جسمانی خدای تعالی را محال عقلی دانسته اند. از آنجایی که فقط اجسام عنصری با چشم سر قابل رؤیت می باشند، لذا اعتقاد به رؤیت خداوند، چه در دنیا و چه در آخرت، قطعاً به معنای آن است که خدا را محاط خود در جهت خاص قرار داده و برای ذات او قائل به جسمانیت شویم.

بنابراین، خرافات بسیاری که در صحیحین وجود دارد اعتبار آن ها را مخدوش می کند. مثلاً امام بخاری در کتاب غسل خود، مسلم در باب فضائل موسی (علیه السلام) و امام احمد حنبل در جزء دوم مسند خود از ابوهریره چنین نقل نموده اند: قوم بنی اسرائیل همگی با هم و بدون ستر عورت به آب رفته، خود را شستشو داده و به عورت های یکدیگر نگاه می کردند. چون این کار برای آن ها رسم و عادت شده بود، زشتی و قباح آن از بین

11 اعراف (۷): ۱۴۳ .

2 تفسیر صافی، ص ۸۴ ; شرح الاسماء الحسنی، ج ۱ صص ۶۴ و ۱۸۹، ج ۲ ص ۲۴ ; اللمة البيضاء، ص ۱۶۹ ; شبهای پیشاور، ص ۱۹۷
«لَمْ أَعْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ.»

3 بحار الانوار، ج ۴، ص ۴۴ و ج ۴۱، ص ۱۶ ; اضواء الصحیحین، ص ۱۵۱ ; شبهای پیشاور، ص ۱۹۷ «جَاءَ حَبْرٌ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ، فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَلْ رَأَيْتَ رَبَّكَ حِينَ عَبَدْتَهُ؟ قَالَ: فَقَالَ وَيْلَكَ! مَا كُنْتُ أَعْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ. قَالَ: وَكَيْفَ رَأَيْتَهُ؟ قَالَ: وَيْلَكَ لَا تُدْرِكُهُ الْعُيُونُ فِي مُشَاهَدَةِ الْأَبْصَارِ وَ لَكِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ.»

رفته بود. فقط حضرت موسی(علیه السلام) به تنهایی به آب می رفت تا کسی عورت او را نبیند. بنی اسرائیل این کار او را دلیل بر نقص وی پنداشته و تصور می کردند که مثلاً ایشان فتق دارد و نمی خواهد کسی از آن مطلع شود. روزی که حضرت موسی(علیه السلام) جهت غسل به داخل آب رفته بود، لباس ها را در آورده و بالای سنگی گذاشت، سنگ با لباس موسی فرار نمود، موسی(علیه السلام) به دنبال او می رفت و می گفت: ای سنگ، لباس هایم را کجا میبری؟ سنگ آن قدر با لباس موسی رفت و موسی(علیه السلام) همچنان لخت و بدون ستر عورت او را تعقیب کرد، تا آن که بنی اسرائیل توانستند به عورت حضرت موسی(علیه السلام) نظر افکنند، و بالاخره دریافتند که موسی عیب و نقصی (فتق) ندارد. پس از آن، سنگ از حرکت باز ایستاد، موسی(علیه السلام) لباس هایش را گرفت و چنان بر سنگ تازیانه زد که سنگ شش یا هفت بار ناله کرد! (۱)». نسبت دادن چنین عملی به هر يك از ما چقدر زشت و سخیف است؟ چه رسد به این که آنرا به پیغمبر اولوالعزمی نسبت دهند. آیا می توان باور نمود که سنگ به حرکت در آید و لباس ها را ببرد و در واکنش به تازیانه زدن ناله هم بکند؟! در پاسخ این سؤال عده ای حرکت سنگ را مثل سایر معجزات، از قبیل اژدها شدن عصای موسی می دانند، و از این موضوع غافلند که صدور معجزات و خرق عادات بدان جهت است که خصم را در مقابل صدور آن عمل عاجز و حق را ظاهر نماید. در صورتی که این عمل سنگ، فقط فضاحت را آشکار نموده و اصلاً احقاق حقی در کار نبوده است.

خبر دیگری از ابوهریره در جلد اول و جلد دوم صحیح بخاری و نیز در جلد دوم صحیح مسلم بدین گونه نقل شده است: «وقتی ملك الموت به خدمت موسی(علیه السلام) رسید، به محض این که از او خواست تا دعوت پروردگار را اجابت کند، حضرت موسی(علیه السلام) چنان سیلی به چشم ملك الموت زد که چشمش کور شد. پس ملك الموت به سوی پروردگار

. [مسند احمد، ج ۲، ص ۳۱۵؛ صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۲۹؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۸۳؛ سنن الترمذی، ج ۵، ص ۳۸؛ شبهای پیشاور، ص ۱۹۹] «ففرّ الحجر بثوبه فجمع موسی بأثره يقول ثوبي حجر ثوبي حجر حتى نظر بنوا اسرائيل إلى سواة موسى فقالوا والله ما بموسى من بأس فقام الحجر بعد حتى نظر إليه فأخذ موسى ثوبه فطفق بالحجر ضرباً فوالله انّ بالحجر ندباً سئة أو سبعة...!»

برگشت و گفت: مرا به سوی بنده ای فرستادی که اراده مردن ندارد و چشم مرا کور نمود.

آنگاه خداوند چشم ملك الموت را سالم نمود و به او فرمود: به سوی بنده ام برگرد و بگو: اگر طالب زندگی دنیا هستی، دست خود را بر پشت گاو بگذار، هر چه مو به دستت آمد به همان مقدار بر سالهای زندگانی تو اضافه خواهد شد (۱)». سپس امام احمد حنبل و محمد بن جریر طبری چنین نتیجه گیری می کنند که تا آن هنگام ملك الموت به صورت علنی و آشکار برای قبض روح می آمد، ولی بعد از آن واقعه مجبور شد که پنهانی و مخفیانه برای قبض روح بیاید (شاید از ترس آن که هر دو چشمش کور نشود)!

مثالی دیگر: بخاری در جلد دوم صحیح خود باب «اللهو بالمحراب» و نیز مسلم در جلد اول صحیح خود باب «الرخصة فی اللعب الذی...» از ابوهریره نقل می کنند: «در يك روز عید، جمعی از سیاحان سودانی در مسجد رسول الله (صلی الله علیه وآله) جمع شده بودند و با اسباب لهو و لعب، مردم را سرگرم می کردند. پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) به عایشه فرمود: آیا می خواهی تماشا کنی؟ عایشه پاسخ داد آری یا رسول الله. سپس حضرت، عایشه را طوری بر پشت خود سوار نمود که سرش را از روی شانه آن حضرت کشیده و صورت خود را به صورت مبارکش گذارد. حضرت آن ها را مرتباً ترغیب می نمود تا بهتر و خوبتر بازی کنند و عایشه لذت ببرد! تا آن که عایشه خسته شد و پیغمبر (صلی الله علیه وآله) او را بر زمین گذاشت!». آیا چنین اخباری، جعل و بهتان به پیامبران الهی نیست!!

به دلیل وجود اخبار مشابهی که در صحیحین آمده است، اخبار آن ها باید مورد بررسی و تأمل قرار گیرد. چون در تاریخ، افراد زیادی مثل ابوهریره (۲) بوده اند که با دریافت پول از دربار معاویه، حدیث جعل می کرده اند. لذا این گونه احادیث، در میان

1. مسند احمد، ج ۲، ص ۳۱۵؛ فتح الباری، ج ۶، ص ۳۱۵؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۶۱، ص ۱۷۸؛ ابوهریره، ص ۷۰؛ شیهای پیشاور، ص ۲۰۱ «جاء ملك الموت إلى موسى (عليه السلام) فقال له: أجب ربك، قال أبو هريرة: فلطم موسى عين ملك الموت ففأها! فرجع الملك إلى الله تعالى فقال: إنك أرسلتني إلى عبد لك لا يريد الموت، ففأ عيني. قال: فرد الله إليه عينه و قال: ارجع إلى عبدي فقل: الحياة تريد فإن كنت تريد الحياة فضع يدك على متن ثور فما توراة بيدك من شعرة فأبئك تعيش بها سنة.»

2. پیشتر گفته شد که عمر بن الخطاب او را به جرم جعل حدیث دروغ تازیانه زد.

صحیحین زیاد به چشم می خورد.

در کتاب «صحیح بخاری» خوارج نهروان ثقه (۱) شمرده شده اند. مثلاً عمران بن حطان را که از سران خوارج بوده و در مدح ابن ملجم مرادی شعر سروده، ثقه دانسته است. یاران حجاج بن یوسف از جمله اسماعیل بن اوسط البجلی را که قاتل سعید بن جبیر بوده، ثقه دانسته است. عمر بن سعد که قاتل امام حسین (علیه السلام) بوده را نیز ثقه دانسته است. بخاری روایت از امام صادق (علیه السلام) را ترك کرده، حال آن که شافعی و دیگران ایشان (امام صادق (علیه السلام)) را ثقه دانسته اند. (۲)

۱. حدیث در تعریف شیعه، از نظر اعتبار به چهار بخش عمده تقسیم می شود: ۱. صحیح ۲. حَسَن ۳. موثق یا ثقه ۴. ضعیف. ثقه یا موثق (مورد اطمینان)، آن حدیثی است که اسامی واسطه ها ذکر شده ولی در میان آن ها اشخاص غیر شیعه دوازده امامی نیز هستند، به شرط این که به راستی و درستی شناخته شده باشند.

۲. الغدیر، ج ۵، ص ۲۹۶

طلب حاجت از امامان (و از غیر خدا) و نذر برای شرك نیست؟

پرسش: در کتب ادعیه شیعیان، زیاد دیده می شود که از امامان خود طلب حاجت می کنند. آیا از غیر خدا طلب حاجت کردن، دلالت بر شرك شیعیان ندارد؟ حتی فقیران شیعه در معابر عمومی یا علی، یا حسین، یا ابوالفضل، یا امام رضا می گویند و کمتر کسی از آن ها از کلمه یا الله استفاده می کند که همگی آن ها از مظاهر شرك است (چون به غیر خدا توجه می کنند). یا نذورات خود را همواره نذر امام و امامزاده می کنند که نذر برای مخلوق و غیر خدا، شرك است.

پاسخ: قبل از پاسخ به این سؤال ابتدا باید تعریف روشن و دقیقی برای شرك، ارائه نمود.

۱. شرك جلی و آشکار، آن است که انسان در ذات یا صفات یا عبادات و افعال برای خداوند متعال شريك قرار دهد.

*شرك در ذات: یعنی در الوهیت، ذات و وحدانیت خدای تعالی شريك قرار دهد. مثل نصاری که قائل به پدر، پسر و روح القدس می باشند. هر کدام از این سه، دارای يك ویژگی می باشند که دو تای دیگر ندارد و تا این سه با هم جمع نشوند ذات خداوندی بارز نگردد.

*شرك در صفات: آن است که صفات خداوند متعال از قبیل علم، حکمت، قدرت، حیات... را زاید بر ذات باری تعالی بدانند و این صفات را عین ذات او ندانند. اشاعره این گونه می باشند.

*شرك در افعال: آن است که خداوند را در معنی و حقیقت، بالذات ندانند. یعنی فردی یا افرادی از مخلوقات را مؤثر (کم یا زیاد، مستقیم یا غیر مستقیم) در افعال و تدابیر الهی بدانند. یا آن که امور بعد از خلقت را واگذار شده به خلق بدانند. یهودیان این گونه می باشند، زیرا آن ها معتقدند که خداوند وقتی خلایق را خلق نمود، از تدبیر امور بازماند

و به ناچار، کار را به خلق واگذار نموده و خود به کناری رفت. غلات نیز بدین جهت که عقیده دارند خداوند امور را به امامان تفویض نموده تا آن ها خلق کنند و روزی دهند، این گونه می باشند. به همین جهت آن ها را مفوضه نیز می گویند.

*شرك در عبادت: آن است که در موقع عبادت توجه، حضور قلب و نیت خود را به غیر خدا متمایل سازد. بنابراین هر عبادتی که نیت آن برای خلق باشد شرك است. چون برای خدا شريك قرار می دهد و او را در مقام عبادت پرستش می کند.

2. شرك خفی: شرك در اعمال، عبادات و طاعات است و تفاوت آن با شرك در عبادت، بسیار ظریف است. شرك در اسباب نمونه بارز شرك خفی است.

*شرك در اسباب: و آن زمانی است که چشم امید و خوف به خلق و اسباب داشته باشیم. مثلاً يك کارمند، مستقلاً و منحصرأ به اداره، کارفرما یا صاحب کارش توجه داشته باشد.

اما پاسخ به سؤال درباره شرك شیعیان:

*حاجت خواستن از امامان:

اگر صرف حاجت خواستن و تقاضا نمودن از مخلوق، شرك باشد پس تمام خلائق مشرکند و اصلاً نمی توان موحدی پیدا نمود. واضح است که روابط اجتماعی جوامع انسانی بر پایه نیاز به یکدیگر بنا شده و کمک خواستن از دیگران در دنیا متداول است. به طوری که به سوی یکدیگر رفته و بدون این که نامی از خدای متعال برده شود تقاضای کمک از دیگری می نمایند. مثلاً:

*مریضی به مطب پزشکی می رود و از او درخواست مداوا و معالجه می کند.

*غریقی در آب فریاد می زند که از غرق شدن نجاتش دهند.

*مظلومی به دادگاه می رود و از قاضی تقاضای دادرسی می کند.

*طلبه و دانشجویی نزد استاد رفته و تقاضای آموزش و یادگیری می کند.

*کسی که اموالش به سرقت رفته به کلانتری می رود و تقاضای پیدا کردن اموال مسروقه را دارد.

*کسی به نانوايي می رود و تقاضای چند قرص نان می کند.

آیا می‌توان همگی این افراد را به دلیل این که در محاورات خویش، نامی از خدای متعال نمی‌برند مشرک دانست؟ یقیناً پاسخ منفی است. حتی بالاتر از همه این‌ها، انبیا نیز از خلاق، تقاضای کمک و یاری می‌طلبیده‌اند. در سوره نمل توجه و دقت شود که حضرت سلیمان به حضار مجلس گفت: { قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ قَالَ عَفْرَيْتُ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي } ; کدامیک از شما تخت بلقیس را قبل از این که او نزد من آید و تسلیم امر من شود به اینجا خواهید آورد؟ از آن میان عفریت جن گفت: من در آوردن تخت او به اندازه ای قادر و امینم که قبل از آن که تو از جایگاه قضاوت خود برخیزی آن را به حضورت می‌آورم. کس دیگری که به بعضی از علوم کتاب الهی دانا بود (آصف بن برخیا) گفت: من پیش از آن که چشم بر هم زنی تخت او را به اینجا می‌آورم. چون سلیمان سریر را نزد خود مشاهده کرد گفت: این توانایی از فضل خدای من است (۱). بدیهی است که تخت بلقیس با آن عظمت را از راه دور آوردن، آن هم در يك چشم بر هم زدن کار مخلوق عاجز نیست.

بنابراین از تقاضا و استمداد طلبیدن سلیمان، جهت انتقال تخت بلقیس می‌توان دریافت که صرف کمک خواستن و تقاضا نمودن شرک نیست، زیرا شرک يك امر قلبی است.

از طرف دیگر خلفای اول و دوم، مخصوصاً به هنگام قضاوت و داوری بین مردم - که خود از آن عاجز بودند - به امیرالمؤمنین (علیه السلام) مراجعه نموده و استمداد می‌طلبیدند. نمونه های این استمداد در «مناقب» و «جلوه هایی از عدالت مولود کعبه» بسیار است. در زیر فقط به بیان يك مورد از مواردی که خلیفه دوم - عمر بن الخطاب - به اهل بیت و عترت پیغمبر (علیهم السلام) توسل نموده تا به نتیجه برسد بسنده می‌شود.

*ابن حجر مکی در «صواعق محرقة» نقل می‌کند:

در سال ۱۷ هجری مردم به دفعات زیادی برای استسقا (دعای باران) می رفتند و نتیجه نمی گرفتند تا این که عمر - خلیفه دوم - گفت: فردا به وسیله کسی که دعایش مستجاب می گردد طلب آب خواهم کرد. خلیفه خود نزد عباس عموی پیغمبر رفت و گفت: با ما بیرون بیا تا به وسیله تو از خداوند متعال طلب آب نمایم. عباس گفت: باید صبر نمود تا وسیله آن مهیا شود. آنگاه به بنی هاشم خبر داد که لباس پاک پوشیده و بوی خوش نیز استعمال کنند. سپس امام علی (علیه السلام) در جلو و امام حسن (علیه السلام) در سمت راست و امام حسین (علیه السلام) در سمت چپ و بنی هاشم در پشت سر آن ها حرکت کردند. جناب عباس به عمر گفت: کس دیگری را با ما نفرست. آن ها رفتند تا به مصلی رسیدند و جناب عباس دست به دعا برداشت. جابر نقل می کند که هنوز دعا تمام نشده بود که ابرها به حرکت در آمد و باران باریدن گرفت. امام بخاری نیز در صحیح خود از عمر چنین نقل می کند: «پروردگار! ما به واسطه عموی پیغمبرمان به تو متوسل شدیم تا باران به ما عطا کنی. پس خداوند به آن ها باران عطا کرد(۱)». ابن ابی الحدید نیز در جلد دوم شرح نهج البلاغه خود نقل می کند: خلیفه با عموی پیغمبر جهت استسقا بیرون رفتند. خلیفه عمر در محل استسقا گفت: «پروردگار! ما به واسطه عموی پیغمبرت و البتة اجدادش و بزرگان آن ها به سوی تو متوسل شدیم. پس مقام پیغمبرت را در عموی او حفظ فرما؛ چون او ما را دلالت نموده که از درگاه با عظمت تو طلب شفاعت و استغفار نمایم(۲)».

2. نذر امامان

در اکثر کتب فقهی شیعیان، فصلی به نام «باب نذر» وجود دارد و تمام رساله های مراجع تقلید و فتاوی آن ها بر این اصل استوار است که نذر، نوعی عبادت است و مانند بقیه عبادات باید برای خدا باشد. دو شرط «نیت قریه الی الله» و «صیغه نذر» را نیز لازمه آن دانسته اند. اگر یکی از آن دو شرط نباشد، نذر محقق نمی شود و این دو شرط مکمل

1. رفع المناره، ص ۹۱؛ شبهای پیشاور، ص ۲۲۹ «اللهم إنا نتوسل إليك بعم نبينا فاسقنا فيسقون.»

2. الفایق فی غریب الحدیث، ج ۳، ص ۱۱۵؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۶، ص ۳۶۳؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۵۰؛ شبهای پیشاور، ص ۲۲۹ «اللهم إنا نتقرب إليك بعم نبيك و قفیه آباءه و کبر رجاله... فاحفظ اللهم نبيك في عمه فقد دلونا به إليك مستشفعين و مستغفرين.»

یکدیگرند. نیت نذر مانند بقیه عبادات باید برای خاطر خدا و رضایت او باشد. این نکات

در تمام رساله های عملیه فقهای شیعه به وضوح آمده است. بنابراین در ادای نذر، نیت برای غیر خدا حتی نیت پیغمبر و امامان و آل محمد متصور نبوده و باطل کننده نذر است.

از آنجایی که تمام شیعیان بر این اعتقادند که اگر کسی «آل محمد» را خدای خود یا آن ها را شریک در ذات و صفات و افعال خدا بداند، قطعاً مشرک است پس نیت آن ها نمی تواند برای غیر خدا باشد.

اما شرط دوم که صیغه نذر باشد متمم شرط دوم و تثبیت کننده شرط اول است. بدین معنا که نذر کننده باید در موقع نذر صیغه بخواند و چنانچه نام خدا در آن صیغه نباشد صیغه نذر جاری نمی شود. مثلاً کسی که روزه نذر می کند باید بگوید: «برای خدا روزه می گیرم.»

بنابراین شیعیان معتقدند که هم نیت نذر و هم صیغه نذر هر دو تأکید بر انجام نذر برای خدا دارند و باید برای رضای خدا باشد، ولی نذر کننده در مصرف نذر خود مختار است. مثلاً نذر می کند که گوسفندی را برای خدا در حرم فلان امام یا امامزاده بکشد. حال می تواند آن را به فقرا بدهد یا اطعام کند و یا به هیئت و عزاداران آن امام و امام زاده بدهد. یا مثلاً نذر می کند تا پول یا لباسی را به اهالی یا فقرا یا عالم یا سیدی از اولاد رسول الله بدهد. چون هم نیت و هم صیغه نذر هر دو تأکید بر انجام نذر برای خدا دارند، لذا هیچ اشکالی بر آن وارد نیست. حال اگر بعضی افراد از این اصل عدول نمایند، نمی توان عمل آن ها را به کل شیعیان تعمیم داد و اصول مسلم شیعه را خدشه دار نمود.

3. اگر از شیعیان عبارات و اصطلاحاتی چو «یا علی ادرکنی»، «یا حسین ادرکنی» و «یا مهدی ادرکنی» شنیده می شود، معنای آن «یا علی الله ادرکنی»، «یا حسین الله ادرکنی» و «یا مهدی الله ادرکنی» نیست، بلکه چون دنیا دار اسباب است (۱) و شیعیان آن خاندان جلیل القدر را وسیله و اسباب نجات می دانند، لذا به وسیله آن ها به خدای متعال توجه می جویند.

1. الصحيح من السیره، ج ۴، ص ۸۷؛ تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۴۰؛ شبهای پیشاور، ص ۲۱۸ «أبی الله أن یجری الأمور إلا بأسبابها.»

به هر حال توجه مستقل ما در طلب حواجیج و دفع مشکلات نسبت به ذات یگانه پروردگار همچنان محفوظ است. همانطور که در قرآن مجید آمده است { يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ } ای اهل ایمان تقوای خدا را پیشه کنید و با «وسیله» به درگاه با عظمت پروردگار بروید(۱)».

از آنجایی که شیعیان، آل محمد سلام الله علیهم اجمعین را عباد الله الصالحین و واسطه فیض از مبدأ فیاض می دانند، بنابراین توسل به آن ها را بر حسب دستور رسول گرامی اسلام لازم می دانند. برای صحت این ادعا نیز می توان به علمای اهل سنت، نظیر ابن ابی الحدید معتزلی استناد نمود. او در جلد چهارم شرح نهج البلاغه خود، خطبه حضرت زهرا(علیها السلام) درباره غصب فدک در حضور مهاجر و انصار را چنین نقل می کند: «خدایی را حمد می کنم که از پرتو نور عظمتش اهل آسمان ها و زمین بندگی می کنند و هدف تمام وسایل، ذات اقدس اوست و ما در میان خلق «وسیله» هستیم(۲)».

«حدیث ثقلین» دلیل محکم و مطمئن دیگری مبنی بر جواز توسل و تمسک به آل محمد و اهل بیت رسالت است که حتی جماعت اهل سنت، مثل ابن حجر مکی در صواعق محرقه صحت آن را تأیید می کنند. رسول گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله) در این حدیث می فرماید: «به درستی که در میان شما دو چیز گرانبها می گذارم. یکی از آن ها کتاب خدا (قرآن مجید) و دیگری اهل بیت من است. پس هر کس که به آن ها توسل و تمسک جوید، قطعاً نجات خواهد یافت. هر کس از آن دوری نماید به تحقیق هلاک خواهد شد، و پس از من، هر کس که توسل و تمسک به آن ها جوید هرگز گمراه نخواهد شد(۳)».

۱ . مانده (۵): ۳۵

۲ . سقیفه و فدک، ص ۱۰۰ ; صحیفه الزهرا(علیها السلام)، ص ۲۷۰ ; شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۱۱ ; شبهای پیشاور، ص ۲۱۹ «و احمدوا الله الذي لعظمته و نوره يتبعني من في السموات و الأرض إليه الوسيلة و نحن وسيلته في خلقه...».

۳ . المعيار و الموازنه، ص ۳۲۲ ; سنن الكبرى، ج ۵ ، ص ۱۳۰ ; جامع الصغير، ج ۲، صص ۱۵۶ و ۱۵۷ ; فتح الباری، ج ۱۱، ص ۳۳۳ و ۴۰۸ ; شبهای پیشاور، ص ۲۲۵ «إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي أهل بيتي لن يفترقا حتى يردا علي الحوض، من توسل (تمسك) بهما فقد نجا و من تخلف عنهما فقد هلك ما إن تمسكتم بهما لن تضلوا أبدا(بعدي)».

«حدیث سفینه» سند محکم دیگر شیعیان در توسل به اهل بیت و آل محمد است که بیش از صد نفر از بزرگان اهل سنت، از جمله مسلم بن حجاج، احمد بن حنبل، جلال الدین سیوطی، فخر رازی، ثعلبی و محمد بن شافعی در کتب خود ثبت نموده اند که رسول الله (صلی الله علیه و آله) فرمود: «به درستی که مثل اهل بیت من در میان شما به سان کشتی نوح است. هر کس که بر آن کشتی سوار شد نجات یافت و آنان که از سوار شدن امتناع کردند هلاک گشتند (۱)». امام محمد بن ادریس شافعی آن را به شعر در آورده است و می توان آن را در کتاب علامه فاضل عجیلی به نام «ذخیره المآل» یافت.

بنابراین با بررسی موارد فوق می توان دریافت که شیعیان بنابر دستور پیامبر خود به خاندان ایشان توسل می جویند.

هم چنین با دقت و توجه به دعای شیعیان درباره چگونگی توسل نمودن به معصومین، به وضوح مشاهده می گردد که ائمه معصومین را یکی یکی مخاطب قرار داده و به آن ها گفته می شود «بَا حُجَّةَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ يَا سَيِّدَنَا وَ مَوْلَانَا إِنَّا نُوَجِّهُنَا وَ اسْتَشْفَعُنَا وَ تَوَسَّلْنَا بِكَ إِلَى اللَّهِ وَ قَدَّمْنَاكَ بَيْنَ يَدَيْ حَاجَاتِنَا يَا وَجِيهًا عِنْدَ اللَّهِ اشْفَعْ لَنَا عِنْدَ اللَّهِ» و سپس آن ها را نام می برند و می گویند «ای سید و مولای ما»، به وسیله شما به سوی خدای متعال توسل می جویم و طلب شفاعت می کنیم. ای کسی که نزد خدای بزرگ آبرومند هستید...» تا آخر که عموم خاندان رسالت را مخاطب قرار می دهند. در خطاب به آن ها گفته می شود «ای حجت خدا بر خلق». ملاحظه می شود که در همه جا نام مبارک پروردگار است و در هیچ جا برای او شریکی قرار داده نشده است. (۲)

از طرف دیگر رفع کامل شبهه به اصل شفاعت باز می گردد. خلاصه بحث این که با توجه به آیه مذکور (مانده ۳۵) اصل مسأله وسیله یا شفاعت در آیات دیگر قرآن پذیرفته

۱ . مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۸؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۹۸؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۱۳؛ ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۲، ص ۴۴۳؛ شبهای پیشاور، ص ۲۲۷ «إِنَّمَا مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَا وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ».

۲ . به دعای توسل در مفاتیح الجنان مراجعه شود.

شده، { مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ }، (۱) { مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ }، (۲) { يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ }، (۳) { وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى }، (۴)

منتهی مطلب این است که آیات شفاعت (مانند آیات علم غیب) ابتدا شفاعت را به خود خداوند نسبت می دهند. در دسته بعد برای غیر خدا اثبات می کند و آن را مقید به اذن و مشیت خود می کند، یعنی هیچ موجودی استقلال در شفاعت ندارد. ولی شفاعت کننده و شفاعت شونده و اصل شفاعت شرایطی دارد که مورد رضایت و اذن خداوند باشد { وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى } انبیاء (۲۸) (۵)، در روایات اهل سنت نیز شفاعت مورد تأیید قرار گرفته شرح نووی، صحیح بخاری ج ۴، کتاب توحید باب ۲۴ ص ۳۹۲ (۶)، آنگاه که اصل شفاعت ثابت می شود، حق شفاعت پیامبران و ائمه معصومین از احادیث زیادی از جمله حدیث مذکور سفینه ثابت می شود که در کتب فریقین آمده است «ان تمسکتُم به لن تضلوا بعدی». (۷)

علاوه بر ائمه، دسته های دیگری حق شفاعت دارند از جمله ۱ - فرشتگان

۱ . بقره: ۲۵۵

۲ . یونس: ۳

۳ . طه: ۱۰۹

۴ . انبیاء: ۲۸

۵ . برای تفصیل بیشتر رجوع شود به المیزان ج ۱، ص ۱۵۸. تفسیر موضوعی قرآن آیه الله جوادی آملی، ج ۵، ص ۱۱۷

۶ . نووی در شرح صحیح مسلم به نقل از قاضی عیاض: مذهب اهل سنت بر جواز شفاعت است عقلا و بر وجوب شفاعت است نقلا، زیرا هم آیات تصریح دارد و هم اخبار صحیح... تنها خوارج و گروهی از معتزله شفاعت را نپذیرفته اند و شفاعت پنج قسم است

۱ - شفاعت پیامبر برای سرعت در حساب.

۲ - شفاعت پیامبر برای ادخال به بهشت.

۳ - شفاعت برای نجات از آتش

۴ - شفاعت برای اهل آتش.

۵ - شفاعت برای ترفیع درجه اهل بهشت. ر.ک. بحار الانوار ج ۸ ص ۶۱

۷ . صواعق محرقه ۸۹ و ۹۰، از امام احمد بن حنبل و طبرانی و مسلم نقل قول نموده که ان لحديث التمسك بالثقلين طرقاً كثيره وردت عن نيف و عشرين صحابياً (بیش از ۲۰ نفر صحابی نقل کرده اند)

۲ - شهدا ۳ - علما ۴ - خویشاوندان ۵ . همسایگان ۶ . مؤمنین ۷ - مجاهدان ۸ - صدیقین ۹ - اطفال سقط شده ۱۰ - قرآن کریم ۱۱ - و از همه مهمتر خود خداوند که همه شفاعت، با اذن و رضایت اوست. یادآوری این نکته ضروری است که به نص قرآن شهدا زنده اند و ائمه افضل بر شهدا هستند. بطریق اولی نزد خداوند رزق دارند و همان طور که پیامبر در حال حیات (۶۴ نساء) حق شفاعت دارد، همه دسته های مذکور می توانند بعد از وفات حق شفاعت داشته باشند.

تفاوت دیدگاه توحیدی اسلام با دیدگاه بت پرستان در مورد شفاعت این است که بت پرستان برای بت های خود حق شفاعت بالاستقلال قائل بودند و حق شفاعت به آن ها تفویض شده است. ولی همانطور که گذشت در اسلام شفاعت به نحو عدم استقلال به اذن و رضایت خدا برای گروهی که ذکر شد و از آیات و روایات نتیجه می شود فقط امکان پذیر است { هُوَ لَا شَفَاعَةَ لَنَا عِنْدَ اللَّهِ } (۱).

و هابیان به پیروی ابن تیمیه درباره شفاعت نظراتی دارند که با همه مذاهب اسلامی متفاوت است. آن ها با این که اصل شفاعت را پذیرفته اند ولی می گویند حق نداریم درخواست شفاعت از پیامبر و دیگران داشته باشیم بلکه باید از خدا بخواهیم که او پیامبر را در حق ما شفیع گرداند و این خلاف صریح قرآن است. { يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا } (۲) { وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَعْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ } (۳) ... که گذشت.

۱ . یونس: ۱۸

۲ . یوسف: ۹۷

۳ . نساء: ۶۴ و محمد (صلی الله علیه وآله) : ۱۹

بوسیدن ضریح ائمه و خواندن نماز زیارت در حرم امامان

پرسش: آیا خواندن نماز زیارت در حرم امامان، یا بوسیدن ضریح و قبور ائمه، سزاوار یک موحد مسلمان است و این گونه اعمال مرده پرستی و شرک نمی باشد؟

پاسخ: با پرسش چند سؤال که پاسخ روشنی دارند به تشریح و پاسخگویی سؤال فوق خواهیم پرداخت.

آیا به هنگام عیادت بیماران یا ملاقات زندانیان، بردن هدیه ای چون کتاب، دسته گل، میوه و یا چند کمپوت کار ناپسندی است؟

آیه به هنگام دیدار دوست، بردن هدیه ای هر چند کوچک، کار زشتی بوده و نشانه ای از شرک در آن است؟

آیا در هنگام ملاقات و دیدار یکی از عزیزانی که مدتی است او را ندیده اید، روبروسی و مصافحه نشانه پرستش آن فرد می باشد و کار زشت و ناپسندی است؟

در کتب اخبار و روایات، بابی تحت عنوان «ثواب هدیه دادن به مؤمن» وجود دارد و رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) هم بر آن سفارش نموده اند. بنابراین زمانی که شخصی به دیدار و ملاقات کسی می رود، هدیه بردن او نشانه ای از انسانیت اوست و از نظر اسلام نیز مستحب مؤکد است. حال هنگامی که به دیدار یکی از دوستان یا بستگان متوفی خود می روید، چه هدیه ای می توان برایش برد؟ آیا می توان باز همان گل، کتاب، کمپوت و میوه را برای او برد؟ یا این که با قرآن خواندن، صلوات فرستادن، دعا کردن، ذکر و نماز خواندن و... برایش خیرات می فرستید؟ به دلیل آشکار و واضح بودن پاسخ این سؤال، توصیه شده است تا برای ارواح والدین و مؤمنین نماز هدیه نمایید. نماز هدیه باید دقیقاً و بیژگی بقیه نمازهای یومیه را داشته باشد و عیناً مانند آن ها باشد، یعنی هم قربه الی الله و هم رو به قبله باشد. در حال خواندن چنین نماز هدیه ای با شرایط فوق، چه نشانه ای از شرک می توان یافت؟! بر این اساس است که پیشوایان دینی تأکید نموده اند که زائرین

پس از زیارت ائمه، دو رکعت نماز قربه الی الله خوانده و ثوابش را نثار روح آن ها نمایند.

به دنبال علاقه وافر شیعیان به امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) طبیعی است اگر شیعه بخواهد نسبت به کسی شرک ورزد و یا درباره او غلو نماید لاجرم بایستی این کار را برای امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) از همه بیشتر و شدیدتر انجام دهد. بنابراین پس از بررسی آداب زیارت آن امام، چنانچه آثار شرک در زیارت نامه امام علی(علیه السلام) وجود نداشته باشد، منطقی است که در زیارت نامه بقیه ائمه که اولاد او می باشند نیز آثار شرک وجود نداشته باشد.

در آداب زیارت ایشان آمده است: چون به خندق کوفه رسیدی بگو «الله أكبر أهل الكبرياء والمجد والعظمة الله أكبر أهل التكبير والتقديس...» و چون به دروازه نجف رسیدی بگو { الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ... } و چون به در ورودی صحن مطهر رسیدی بخوان «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ...» و وقتی که به بقعه مبارکه رسیدی بخوان «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ...». سپس زیارت های گوناگون دیگری که شامل سلام بر پیامبر و امیرالمؤمنین(علیه السلام) است را بخواند. پس از اتمام زیارت نامه، دو رکعت نماز به عنوان هدیه برای آن امام بخواند. نماز هم باید با همان ویژگی فوق و با نیت تقرب به خدا و رو به قبله باشد. پس از فراغت از نماز و در تعقیبات نماز، این دعا را باید بخواند «پروردگارا دو رکعت نماز به سوی سید و مولای خود، ولی تو و برادر رسول تو، امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب(علیه السلام) هدیه نمودم... (۱)».

تا آنجا که میگویند: خدایا برای تو نماز و رکوع و سجده کردم زیرا برای غیر تو نماز و رکوع و سجود جائز نیست که خدائی غیر از تو نیست...

آیا زیارت نامه ای که از آغاز تا فرجامش ذکر است و حمد و ستایش خدا و

۱ . المزار، ص ۵۰؛ تاریخ بغداد، ج ۴، ص ۴۶۸؛ شبهای پیشاور، ص ۲۴۶ «اللهم اني صليت هاتين الركعتين هدية مني إلى سيدي و مولاي وليك و أخي رسولك أمير المؤمنين و سيد الوصيين علي بن أبي طالب صلوات الله عليه و على آله اللهم فصلّ على محمد و آل محمد و تقبلها مني و أجزني على ذلك جزاء المحسنين، اللهم لك صليت و لك ركعت و لك سجدت و حدك لا شريك لك لأنه لا تكون الصلاة و الركوع و السجود إلا لك لأنك أنت الله لا إله إلا أنت».

وحدانیت حق و شهادت به رسالت محمد(صلی الله علیه وآله)، اگر علی(علیه السلام) را عبد صالح خدا بخواند

شرك است؟! باید گفت نه تنها شرك نیست که توحید محض است!؟

اما درباره بوسیدن ضریح و قبور ائمه که بسیاری از مخالفان شیعه آن را حمل بر سجده می کنند باید گفت: اولاً «اعمال هر کسی در گرو نیت او می باشد(۱)». ثانیاً بوسیدن ضریح و قبور ائمه به قصد سجده بر آن ها نیست بلکه برای اظهار شدت و کثرت علاقه و محبت به آن ها است. بنابراین، این کار به منزله تکریم و تعظیم آن ها است و هیچ شیعه ای به قصد و نیت خدا بودن یا شریک برای خدا قرار دادن، هرگز این چنین بر روی خاک نمی افتد(۲). اگر اینگونه اعمال شرك و کفر می بود پیامبران گذشته چنین کارهایی را انجام نمی دادند. همانطور که می دانید قبلاً در زمان حضرت یوسف و یعقوب(علیهم السلام) که هر دو پیامبر الهی بوده اند، اینگونه کارها انجام می شده است. قرآن مجید می فرماید: { وَ رَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَ خَرُّوا لَهُ سُجْدًا وَ قَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُءْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا؛ پدر و مادر را بر تخت نشانند و آنگاه به خاک افتادند و او را سجده نمودند. در آن هنگام یوسف به پدرش گفت: این تعبیر خوابی است که قبلاً دیده ام و پروردگار آن خواب(۳) را محقق گردانید(۴)». در مقابل این عمل نه حضرت یوسف و نه پدرشان حضرت یعقوب آن ها را منع نکرده اند.

سجده روی خاک یا تربت حضرت سید الشهداء(علیه السلام) سجده برای خداست نه سجده به خاک، همانند سجده فرشتگان به آدم که اطاعت خداوند و انجام فرامین او بودند. آنکه آدم در برابر خدا قرار گرفته و به جای خداوند به او سجده شود.

۱ . شرح سنن النسائی، ج ۷، ص ۲۴۲؛ فتح الباری، ج ۱، ص ۹ «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ».

۲ . هر چند شایسته نیست با چنین حالتی که مخصوص خدای متعال است در برابر و مقابل غیر خدا و بدون نیت قرار گیرد.

۳ . در ابتدای همین سوره خبر می دهد که یوسف به پدرش گفت: خواب دیده ام که آفتاب و ماه و یازده ستاره مرا سجده می کردند. حضرت یعقوب چنین تعبیر کرد که به زودی به مقام بزرگی خواهی رسید و پدر و مادر و یازده برادر تو را تعظیم خواهند کرد.

۴ . یوسف (۱۲): ۱۰۰

آیا می توان گفت که آن دو پیامبر الهی و نیز ملائکه مشرک بوده اند و فقط ابلیس موحد بوده است؟ سجده بر آدم به نص صریح قرآن توحید محض و به فرمان الهی بوده است.

اما درباره بوسیدن و لمس کردن در و دیوار و ضریح معصومین و امام زاده ها و اشیای متعلق به آنان باید گفت: این کار نه تنها بدعت و حرام نیست بلکه به دلیل متبرک بودن آن ها ریشه در رفتار پیامبران پیشین نیز دارد. در قرآن مجید آمده است که وقتی حضرت یوسف خود را به برادرانش معرفی نمود و آن ها را مورد عفو و بخشش قرار داد، به آن ها گفت: { اِذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَاَلْقُوهُ عَلٰى وَّجْهِ اَبِي يَأْتِ بِصِيْرًا }؛ پیراهنم را با خود نزد پدرم ببرید و بر صورتش افکنید تا دیدگانش بینا گردد(۱)». سپس در جای دیگری از همین سوره آمده است: { فَلَمَّا اُنْجِيَ الْبَشِيْرُ اَلْقَاهُ عَلٰى وَّجْهِهِ فَارْتَدَّ بِصِيْرًا }؛ چون مژده دهنده نزد پدر آمد، پیراهن را بر صورت پدر افکند و یعقوب بینایی خود را بازیافت.(۲)»

آیا می توان رفتار این دو پیامبر الهی - یوسف صدیق که توصیه به مالیدن پیراهن بر چشمان پدرش نموده و یعقوب که آن را انجام داده است - را شرک به خدا و حرام دانست؟ آن هم داستانی که از زبان قرآن مجید نقل شده است؟

علاوه بر این، در صحیح بخاری از عبدالله بن عمر نقل شده است که: «پیامبر را در حالی دیدم که حجرالاسود را لمس می کرد و می بوسید(۳)». بر همین مبنا است که کلیه مسلمین جهان به هنگام زیارت خانه خدا، برای لمس کردن و بوسیدن حجرالاسود مدتها به صف می ایستند.

حال که بوسیدن سنگ حجرالاسود و لمس کردن پیران یوسف و مالیدن بر چشم مجاز می باشد، بدیهی است که می توان در و دیوار و ضریح امامان را لمس نمود و بوسید، زیرا تفاوتی بین اشیا (از جهت متبرک بودن آن ها) وجود ندارد؟!

۱ . یوسف (۱۲): ۹۳

۲ . یوسف (۱۲): ۹۶

۳ . مسند احمد، ج ۱، صص ۱۶ و ۲۶؛ صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۶۰ «رأيت رسول الله يستلمه و يقبله».

باید توجه داشت بوسیدن قبور ائمه از روی «محبت» است نه از روی «عبودیت»، و آیا هرکسی را از روی محبت بوسیدند، عبادت کرده اند؟! مانند بوسیدن فرزندان، بوسیدن عکس و یا وسائلی که یادگار فرزندى است که به مسافرت رفته و یا از دنیا رفته، شرك است.

احمد بن حنبل در مسند (ج ۶، ص ۷۶) و ابن شهبه در تاریخ مدینه (ج ۱، ص ۹۰) از عایشه نقل می کند: پیامبر رفتند و بازگشتند سؤال کردم کجا بودید؟ فرمود: به من امر شد به بقیع بروم برای آن ها دعا کنم و بر آن ها نماز بخوانم.

نظریه ی علمای اهل سنت درباره ی تبرک، مس منبر و قبر پیامبر و صالحان
پرسش: نظر علمای اهل سنت در باره تبرک و مس منبر و قبر پیامبر و قبور صالحین چیست؟

پاسخ:

- ۱ . عبدالله فرزند احمد بن حنبل می گوید از پدرم سؤال شد که مس منبر رسول الله و تبرک به آن و بوسیدن قبر شریف به قصد ثواب چه حکمی دارد؟ پدرم گفت اشکالی ندارد. (۱)
- ۲ . رملی شافعی: تبرک به قبر پیامبر و یا علما و یا اولیا جائز است و بوسیدن و استلام آن اشکالی ندارد. (۲)
- ۳ . محب الدین طبری شافعی: بوسیدن قبر و دست گذاشتن بر روی آن جایز است و سیره عمل علماء و صالحان بر آن است. (۳)
- ۴ . عسقلانی می گوید: در زمان عمر مردم گرفتار قحطی و خشکسالی شدند، یکی از اصحاب پیامبر به قبر پیامبر متوسل شد، گفت یا رسول الله استسق لأمتک فائهم قد هلكو. (۴)
- ۵ . دانشمندی چون ابن حیان، ابن خزیمه، ابو علی خلال، شیخ الحنابله در زمان گرفتاری به قبور اهل بیت پیامبر متوسل می شدند. (۵)

۱ . وفاء الوفا، ج ۴، ص ۱۴۱

۲ . کنز المطالب، ص ۲۱۹

۳ . اسنی المطالب، ج ۱، ص ۳۳۱

۴ . فتح الباری، ج ۲، ص ۵۵۷

۵ . کتاب الثقات، ج ۸، ص ۴۵۶، تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۳۳۹، تاریخ بغداد ج ۱، ص ۱۲۰

دلایل زیارت اموات و پیشوایان و دعا برای آن ها

پرسش: چرا شیعیان به زیارت اموات و پیشوایان خود، می روند و دعا می کنند و با آن ها صحبت می کنند؟

پاسخ: یکی از عقاید محکم و استوار الهیون که آن ها را از مادیون متمایز می سازد، اعتقاد به حیات جاودان پس از مرگ و بقای روح پس از فنای جسم می باشد. بر اساس این اعتقاد، جسم و بدن افراد از بین می رود ولی در عالم برزخ، روح و نفس آدمی در قالبی دیگر و بسیار لطیف تر زنده خواهد ماند. هر کس بر اساس اعمالش در دنیا، از نعمات الهی متنعم و یا معذب خواهد بود. استناد ما به آیات قرآنی است که شهدا را زنده خطاب می کند و آن ها را متنعم به نعمات الهی می داند. خداوند در قرآن کریم می فرماید: { وَ لَا تُحْسِبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أحيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ }؛ گمان نکنید که کشته شدگان در راه خدا مرده اند بلکه آن ها زنده و نزد خدای خود روزی می خورند(۱)». به ویژه در ادامه همین آیه، حالت عمومی تری را بیان کرده و می فرماید: { وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ }؛ به مؤمنانی که به شهدا نپیوسته اند مژده دهید که در پس آن ها خواهند آمد (برای آخرت خواهند شتافت) و از مردن نهراسند و غمگین و ناراحت نباشند(۲)». با توجه به آیات قرآنی، آیا می توان شهدا و مؤمنین را مرده پنداشت؟ واضح است که پاسخ منفی است و در حقیقت آن ها زنده اند. اما آیا زنده بودن این اشخاص، فقط منحصر و محدود به روزی خوردن و ارتزاق آن ها است و سایر ویژگی های زندگان را ندارند؟ آیا زنده بودن آن ها فقط به دهان و دندان داشتن برای خوردن است، ولی گوش و زبان برای شنیدن و جواب دادن ندارند؟ یقیناً اینگونه نیست، چون زنده اند، قادر به شنیدن و حرف زدن هم

۱ . آل عمران (۳): ۱۶۹

۲ . آل عمران (۳): ۱۷۰

می باشند؛ منتهی گوش های ما قادر به شنیدن صدای آن ها نیست.

به دلایل فوق و بر اساس اعتقاد شیعیان، امامان، صالحین و شهدا زنده اند و ما در مقابل قبور آن ها ایستاده و با آن ها سخن می گوئیم. برای آن ها دعا، قرآن و نماز می خوانیم و حاجات خود را به واسطه مقام، ارج، قرب و عزتی که نزد پروردگار دارند با آن ها در میان گذاشته تا آن ها نزد خدا شفاعت کنند و برای ما دعا کنند تا خداوند به ما نیز توجه نماید. اما اجابت این حوایج بستگی به اراده ذات حق تعالی دارد. بی جهت نیست که در زیارت حضرت سید الشهداء امام حسین(علیه السلام) آمده است: «شهادت می دهم که کلام مرا می شنوی و جواب مرا می دهی(۱)» یا در خطبه ۸۳ نهج البلاغه آمده «این مطلب را از خاتم النبیین(صلی الله علیه وآله) بگیرید که او فرموده است: هر کس از ما بمیرد در حقیقت مرده نیست و هر کس که به ظاهر بیوسد در حقیقت پوسیده نیست(۲)».

بنابراین، ایستادن شیعیان در مقابل قبور ائمه معصومین و خاندان رسالت، ایستادن در مقابل قبور اموات و حرف زدن با مردگان نیست، بلکه به دلیل اعتقاد به توحید و خدا پرستی بر این باورند که در مقابل احیا و زندگانی ایستاده و با زندگان صحبت می کنند. نمونه صحبت با اهل قبور در سیره امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) وجود دارد (حکمت ۱۳ نهج البلاغه).

در سنن الکبری نقل شده «ان فاطمة کانت تزور قبر عمها حمزة کل جمعة، فتصلی و تبکی عنده».(۳)

فاطمه زهرا هر جمعه به زیارت قبر عمویش حمزه می رفت و آنجا نماز می خواند و گریه می کرد.

عایشه به زیارت قبر برادرش عبد الرحمان در مکه می رفت. او در حبشه وفات کرد

۱ . بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۸۰؛ المزار، ص ۹۷؛ شبهای پیشاور، ص ۲۵۶ «أشهد أنك تسمع كلامي و تردّ جوابي».

۲ . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۳۷۹؛ شبهای پیشاور، ص ۲۵۶ «أیها الناس خذوها من خاتم النبیین(صلی الله علیه وآله) أنه يموت من مات منا و ليس بمیت و یبلی من بلی منا و ليس ببال».

۳ . سنن الکبری، ج ۴، ص ۱۳۲

و در مگه دفن شد. (۱)

پیامبر(صلی الله علیه وآله) در عمره حدیبیه قبر مادرش آمنه را زیارت کرد و گریه زیادی کرد که همه گریستند. (۲)

این احادیث با سند قوی مجوزی بر استحباب زیارت اهل قبور برای زنان نیز هست چون حدیث اول از فریقین به سند صحیح رسیده و فعل حضرت فاطمه(علیها السلام) حجت می باشد.

ابن حبان از علمای اهل سنت متوفی ۳۵۰ هـ صاحب کتاب ثقات می گوید: بارها به زیارت قبر علی بن موسی الرضا رفتم در مدتی که در طوس بودم هر وقت مشکلی برایم عارض می شد به زیارت قبر آن حضرت می رفتم و از خدا می خواستم که مشکلم را حل کند و الحمد لله مشکل بر طرف می شد بارها امتحان کردم و نتیجه گرفتم. (۳) ابن خزیمه از اهل تسنن است. شاگردش محمد بن مؤمل می گوید: همراه استادم ابن خزیمه و جمعی از اساتید به زیارت امام رضا در طوس می رفتم. استادم در مقابل مرقد چنان تواضع می کرد که همه در شگفت بودیم. (۴)

۱ . در مصنف عبد الرزاق جلد ۳ ص ۵۷۰ و معجم البلدان، ج ۲، ص ۲۱۴

۲ . مسند أحمد، ج ۶، ص ۷۶، تاریخ مدینه ابن شبهه، ج ۱، ص ۹۴

۳ . ثقات، ج ۸، ص ۴۵۶

۴ . تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۳۳۹

نخستین کسی که از زیارت قبر پیامبر جلوگیری کرد

پرسش: اولین کسی که از زیارت قبر پیامبر جلوگیری کرد چه کسی بود؟

پاسخ: روزی مروان حکم دید که شخصی صورت خود را بر قبر پیامبر گذاشته است، با شتاب به سوی او آمد و گردن او را گرفت، از جای بلند کرد و گفت: می دانی چه می کنی؟ منظور وی این بود که چرا به زیارت سنگ و کلوخ آمده ای! زائر که ابویوب انصاری از صحابه پیامبر بود گفت: آری، خوب می دانم که چه می کنم، من هرگز به زیارت سنگ نیامده ام، بلکه به زیارت پیامبر آمده ام. از رسول الله (صلی الله علیه و آله) شنیدم که فرمود بر دین خدا گریه نکنید، اگر متولیان اهل بودند، و آنگاه که نا اهلان بر آن حکم راندند برایش بگریید. حاکم و ذهبی حدیث را صحیح می دانند. (۱)

۱ . حاکم نیشابوری متوفی ۴۰۵ در مستدرک، ج ۴، ص ۵۶۰

دلایل کفر یزید و لعن بر او

پرسش: چرا شیعیان یزید را کافر، فاسد و ملعون می دانند؟ در صورتی که خال المؤمنین معاویه (که خود منصوب عمر و عثمان - خلفای دوم و سوم - در امارت شام بود)، او را به خلافت منصوب نمود. یزید از خطای خود که کشتن نوه پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) بود، پشیمان شد، توبه کرد و خدا نیز او را بخشید.

پاسخ: این استدلال که یزید چون به وسیله اسلاف خویش یعنی معاویه منصوب شده است پس باید بر حق باشد و مسلمین نیز تسلیم وی کردند و او را کورکورانه اطاعت نمایند، معقول و منطقی نمی باشد. زیرا اگر این روش انتصاب خلفای مسلمین، دلیل منطقی و معقولی می بود باید در تعیین خلیفه اول از همین شیوه استفاده می شد و او را به صورت شورایی انتخاب نمی کردند.

اما استدلال دوم که انتصاب معاویه به وسیله خلفای قبلی، دلیل بر حقانیت او می باشد با همین روش می توان او را نالایق و غاصب خلافت نامید؛ چون خلیفه بعدی یعنی علی (علیه السلام) او را از امارت شام عزل نمود، اما او به جنگ خلیفه چهارم برخاست و حکومت اسلامی را متزلزل ساخت.

از طرف دیگر با قرارداد صلح با امام حسن (علیه السلام) معاویه بر اریکه قدرت تکیه زد و یکی از بندهای قرار داد عدم تعیین ولیعهد از طرف معاویه بود، لذا حکومت یزید از چند جهت نامشروع بود و معاویه در چند جا به آن اقرار کرده بود.

از نظر شیعیان، خلیفه و امام باید اولاً معصوم باشد و ثانیاً از جانب خدای متعال منصوب گردد تا واجب الإطاعه باشد. از آنجایی که نه یزید و نه معاویه دارای چنین ویژگی هایی نبودند، بنابراین خلافت آن ها بر حق نبوده و در نتیجه از جانب خدای متعال و رسولش نیز نمی باشد.

اما در مورد قتل نوه رسول الله (صلی الله علیه و آله): کشتن بدون تقصیر پاره تن پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) یعنی همان کسی که پیغمبر درباره او فرموده است «حسین از من است و من از حسین

می باشم(۱)» به همراه ۷۲ تن از کوچک و بزرگ این خاندان و اسارت زن و بچه و نوامیس آن ها، فقط يك خطا و لغزش قابل توبه نبوده، بلکه از معاصی کبیره غیر قابل آمرزش است. هر چند باید خاطر نشان ساخت که گناهان یزید تنها منحصر به شهادت خاندان پیامبر نیست، زیرا او به وفور و آشکارا مرتکب گفتار و کردار کفرآمیز بسیاری شده است. برای مثال سگ باز و دایم الخمر بوده است. به طوری که ابتدا جام شراب را به سگ می داد و سپس نیم خورده سگش را می نوشیده است. حتی اکثر علمای اهل سنت(۲) به این ویژگی های زشت و ناپسند یزید معترفند. ابوالفرج ابن جوزی در کتاب خود به نام «الرد علی المتعصب...» همه اشعار و گفتار یزید را ثبت کرده و مثلاً یزید می گوید: «هر چه هست همین دنیاست و غیر از این عالم، عالم دیگری وجود ندارد. پس دست از نعمت ها و لذت های این دنیا بر ندارید». در جای دیگر آورده است «برخیزید و پیاله ها را برگزید و به ساز و آواز گوش فرا داده، از شراب ناب استفاده کنید و خرافات دین را کنار بگذارید. آن چنان آواز مرا بخود جلب کرده که آنرا با صدای اذان تعویض نمی کنم و پیرزنهای خواننده را با حوریان بهشتی معاوضه نمی کنم.» حتی ابن جوزی در کتاب خود آورده است: هنگامی که اسرای کربلا را به شام آوردند، یزید دو بیبی زیر را سرود: «وقتی محمل اسرای آل رسول ظاهر شد کلاغی قارقار می کرد (در عرب صدای کلاغ نحس است و به فال بد می گیرند)، یزید خطاب به کلاغ گفت: ای کلاغ تو چه بخوانی و چه نخوانی من طلب خود را از پیغمبر گرفتم(۳)». این سخن یزید کنایه از آن است که نزدیکان و بستگانم را در جنگ های احد و بدر و حنین کشتند، من هم تلافی کرده و

۱ . العمده، ص ۴۰۶ ; مسند احمد، ج ۴، ص ۱۷۲ ; سنن ابن ماجه، ج ۱ ص ۵۱ ; ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۲، صص ۳، ۳۸، ۹۱، ۲۰۷، ۲۰۸ و ۲۸۳ ; سنن التمدی، ج ۵، ص ۳۲۴ ; شبهای پیشاور، ص ۵۳۲ «حسین مئی أنا من حسین».

۲ . به جز غزاری و دمیری.

۳ . جواهر المطالب فی مناقب الامام علی(علیه السلام)، ج ۲، ص ۳۰۱ ; لواعج الاشجان، ص ۲۱۸ ; معالم المدرستین، ص ۱۵۵ ; وفيات الانمه (من علماء البحرين والقطیف)، ص ۴۵۵ ; شبهای پیشاور، ص ۲۶۰

لما بدت تلك الرعوس و أشرقنت *** تلك الشمس على ربي جبرون

صاح الغراب فقلت صح أو لا تصح *** فلقد قضيت من النبي ديوني

فرزندانش را کشتیم. به همین مناسبت، مجلس جشن و سروری را ترتیب داده بود و اشعار

زیر را قرائت می کرد. یزید در آن اشعار، حیات اجداد کافر خودش را که در جنگ های فوق به دستور پیغمبر کشته شده بودند، آرزو می کرد و می گفت: «ای کاش بزرگان و پیران قبیله من که در جنگ بدر کشته شدند، زاری کردن قبیله خزرج را می دیدند و از شادی فریاد می زدند و می گفتند: ای یزید! دستت قوی باد که بزرگان آن ها را کشتی و تلافی «بدر» را نمودی تا عدالت برقرار شود. بنی هاشم با سلطنت بازی کردند و گرنه، نه خبری از آسمان آمد و نه وحیی نازل شد. اگر انتقام از فرزندان پیغمبر نگیرم، از فرزندان خندف(۱) نیستم. با کشتن فرزند علی(علیه السلام) (انتقام خون اجداد خود را از علی(علیه السلام) گرفتیم(۲)). زشتی و گناهان یزید آنقدر زیاد و عیان است که حتی اکثر علمای اهل تسنن مثل امام احمد حنبل او را کافر و ملعون دانسته و افرادی چون ابوالفرج ابن جوزی کتاب مستقلی(۳) در این زمینه نوشته اند.

از طرفی حتی کسانی چون دمیری که از یزید حمایت کرده و او را خلیفه مسلمین دانسته اند، در کتاب «حیات الحیوان» و نیز مسعودی در «مروج الذهب» گفته اند که او میمون های زیادی داشت، لباس های حریر و زیبا به تن آن ها می کرد، گردن بندهای طلا به گردن آن ها می آویخت و آن ها را بر اسب سوار می کرد. بر گردن سگ های خود نیز طوق طلا می انداخت و با دست خود آن ها را شستشو می داد. با جام طلا به آن ها آب می داد و خود، نیم خورده سگان را می خورد. او پیوسته مست و مخمور بود. مسعودی اضافه می کند: یزید سیرت فرعونی داشت، لکن فرعون در مردم داری از یزید عادل تر

۱ . یکی از اجداد یزید است.

۲ . کتاب الاربعین، ص ۳۷۹؛ روضة الواعظین، ص ۱۹۱؛ شرح الاخبار، ج ۳، ص ۲۵۲؛ شبهای پیشاور، ص ۲۶۱

...

لست من خندف إن لم أنتقم *** من بني أحمد ما كان فعل

قد أخذنا من عليّ ثارنا *** و قتلنا الفارس الليث البطل»

۳ . ينابيع المودة لذوی القربى، ج ۳، ص ۳۳؛ ترجمة الامام الحسين، ص ۳۸۶ «الرد على المتعصب العنيد المانع عن لعن يزید لعنه الله»

بود. به همین دلیل سلطنت وی لکه ننگی در تاریخ اسلام است. گناهان او از جمله شرب خمر، کشتن آل رسول الله (صلی الله علیه وآله)، لعن وصی پیغمبر یعنی علی ابن ابی طالب (علیه السلام)، آتش زدن و خراب کردن مسجد الحرام و فسق و فجور فراوان بود.

ابن جوزی در تذکره خود می نویسد: در سال ۶۲ هجری عده ای از مردم مدینه به شام رفتند و پس از مشاهده کفریات و فجایع یزید به مدینه برگشته، بیعت خویش را با او شکسته، علناً او را لعن و نفرین می کردند و فرماندارش را از شهر بیرون کردند. پس از آن که یزید مطلع شد، بلافاصله سپاهی بزرگ و سنگین برای سرکوبی اهل مدینه روانه آنجا کرد. مسلم بن عقبه، سه شبانه روز در آنجا قتل عام کرد. به طوریکه خون در کوچه ها جاری شد و مردم در خون، فرو رفتند. مرقد رسول الله (صلی الله علیه وآله) را خون فرا گرفت و مسجد و قرآن حضرت پر از خون شد. در این واقعه، شمار کشتگان به ده هزار تن رسید. بعد از این واقعه و بر اثر تجاوز لشکریانش، هزار زن بدون شوهر وضع حمل کردند.

جالب این که این واقعه را پیغمبر (صلی الله علیه وآله) پیش بینی نموده و بخاری و مسلم در صحیحین خود، علامه سمهودی در «تاریخ المدینه» و امام احمد حنبل در مسند آن را در کنار حدیثی از ایشان چنین نقل کرده اند: «کسی که اهل مدینه را از روی ظلم و ستم بترساند، خدای تعالی او را در روز قیامت بترساند و لعنت خدا و ملائکه و تمامی مردم بر او باد. خداوند هیچ عملی را از او قبول نمی کند(۱)» و نیز فرموده است: «لعنت خدا بر هر که اهل شهر مرا بترساند(۲)». علامه شبرایوی شافعی در کتاب خود راجع به لعن یزید می گوید: «لعنت خدا بر او و یاران و اعوان او باد(۳)». علامه سمهودی از علمای اهل سنت در کتاب «جواهرالعقدین» می گوید: عموم علماء بر لعن بر قاتلین حسین و کسی که دستور داد و کسی که اجازه داد و کسی که به آن رضایت داد، اتفاق نظر دارند.

۱. مسند احمد، ج ۴، ص ۵۵؛ ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۳، ص ۳۴؛ البدایة والنهایه، ج ۸، ص ۲۴۴؛ شبهای پیشاور، ص ۲۶۵ «من أخاف أهل المدينة ظلماً أخافه الله و علیه لعنة الله و الملائكة و الناس أجمعین لا یقبل الله منه یوم القیامة صرفاً و لا عدلاً».

۲. شبهای پیشاور، ص ۲۶۵ «لعنَ اللهُ مَنْ أخافَ أهلَ مدینتی»

۳. شبهای پیشاور، ص ۲۶۵ «فلعنة الله علیه و علی أنصاره و علی أعوانه - الاتحاف بحب الاشراف»، ص ۲۰

عن عائشة قالت رسول الله... بيكي فقلت: ما بيكيك؟ قال: «إن جبرئيل أُراني التربة التي يقتل عليها الحسين فاشتد غضب الله على من يسفك دمه» و بسط يده فإذا فيها قبضة من بطحاء، فقال: يا عائشة والذي نفسي بيده أنه ليحزنني فمن هذا من أمّتي يقتل حسيناً بعدي.

از عایشه نقل شده که پیامبر گریه می کرد. گفتم چرا گریه می کنی؟ فرمود: جبرئیل خاکی که حسین بر آن کشته می شود را به من نشان داد. پس غضب خدا شدت دارد بر کسی که خون او را می ریزد. آنگاه دست مبارک را دراز کرد و مقداری خاک از بطحاء گرفت. فرمود: ای عایشه قسم به کسی که جان من در دست اوست غمگین شدم از این که بعضی از امّت حسین را بعد از من می کشند. (۱)

قالت أم سلمة كان النبي(صلى الله عليه وآله) نائماً فجاء حسين... ففعد على بطنه... فقال: إنما جئني جبرئيل و هو على بطني قاعد فقال: لي أئجبه؟ فقلت: نعم، فقال: أمتك ستقتله ألا أريك التربة التي يقتل بها؟ قال: فقلت بلى...

ام سلمه گفت: پیامبر در خواب بودند. حسین(علیه السلام) آمد بر روی شکم پیامبر نشست. پیامبر فرمود: در همین هنگام جبرئیل نازل شد و گفت: آیا او را دوست می داری؟ گفتم: بله، جبرئیل گفت: امّت تو او را خواهند کشت. آیا می خواهی تربتی که بر آن کشته می شود به تو نشان بدهم. گفتم: بله. پس بالای زد و این تربت را به من داد، آنگاه تربت قرمزی در دستش بود و گریه می کرد و می فرمود...» (۲)

۱ . ابن عساکر شافعی تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۴، ص ۱۹۵

۲ . همان منبع، ج ۱۴، ص ۱۹۴

تفاوت امامان شیعه با ائمه بقیه مذاهب اسلامی

پرسش: آیا تفاوتی بین امامان شیعه و ائمه بقیه مذاهب اسلامی وجود دارد؟

پاسخ: امام در لغت به معنای پیشوای مردم «الامام هو المتقدم بالناس» می باشد. به همین دلیل، امام جماعت یا امام جمعه به کسی اطلاق می شود که پیشوای مردم در نماز باشد. بقیه مذاهب چهارگانه اهل سنت نیز پیشوایان چهارگانه خود (امام ابوحنیفه، امام مالک، امام شافعی و امام احمد حنبل) را از آن جهت امام می نامند که آن ها با اجتهاد و ابتکار خود، حلال و حرام را معین می کرده اند.

در مذهب شیعه هم علما و فقهایی وجود دارند که در دوران غیبت امام دوازدهم، حضرت تولیعیصر - عجل الله تعالی فرج الشریف - بر اساس موازین چهارگانه «کتاب، سنت، عقل و اجماع» فتوا می دهند و حلال و حرام را بر مردم معلوم می کنند. ولی شیعیان بدان جهت آن ها را امام نمی دانند، زیرا امامت به معنای خلافت و ولایت و بصورت مطلق برای هر زمان و هر مکان توسط پیامبر و به امر الهی مختص به اوصیای دوازده گانه عترت طاهره می باشد. (۱)

بعد از قرن پنجم و به دستور پادشاه وقت، علمای اهل سنت، باب اجتهاد را مسدود نمودند. آن ها آرای علما و فقها را جمع و منحصر به همان چهار فقیه فوق الذکر بنام امام کردند؛ یعنی فقط آن چهار نفر را به رسمیت شمردند. از آن زمان تاکنون مذاهب چهارگانه رایج شده است و مردم نیز مجبور به تبعیت یکی از آن ها شده اند.

۱ . اما در محدوده زمان، مکان و شرایط خاصی امام بصورت اصطلاحی و به صورت مقید داریم. مانند امام جماعت، امام جمعه یا امام در محدوده زمانی خاص مانند امام خمینی - که رهبری سیاسی و مذهبی دارند که این ها همه از علما هستند و هرگز جزو ائمه اصطلاحی بشمار نمی روند. ضمناً باید دانست که ائمه شیعه را خداوند معین فرموده و از طریق پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) به مردم معرفی کرده و آن ها بر طبق ادله ای که در جای خود آمده معصوم از خطا و گناه هستند و علم آن ها علم افاضی و اشراقی و لدنی است. ولی ائمه سایر مذاهب بین علمای زیادی که با نام امام خوانده می شوند، انتخاب شده اند که اولاً ربطی به عالم غیب ندارند، ثانیاً علم آن ها نیز بر اساس اجتهاد و تأویل خود آن هاست، ثالثاً نه خود آن ها بلکه دیگران آن ها را معصوم از خطا و گناه نمی دانند.

آیا این چهار نفر دارای ویژگی های بارز و منحصر به فردی هستند؟ برتری های هر کدام بر دیگری چیست که امت اسلام باید بعد از قرن ها به این چهار نفر رجوع کند؟ آیا این احتمال وجود ندارد که در آینده مجتهدی تربیت شود و ظهور کند که از نظر علم و تقوا، به مراتب بالاتر از آن چهار نفر باشد؟ در این صورت آیا هنوز مردم باید پیرو همان چهار نفر باشند؟ چهار نفری که نه خود از اصحاب پیغمبر (صلی الله علیه وآله) بوده اند، نه او را ملاقات کرده اند و بعد از مدتی مذهبی را ارائه کرده اند.

به همین دلیل است که ما معتقد به جمود فکری در بین جامعه مسلمین (اهل سنت) هستیم، زیرا راه تعالی و ترقی و بحث مسائل روز و جدید بسته شده است. در صورتی که یکی از ویژگی های دین اسلام، حفظ اصول و ارزش های مذهبی و همراهی با قافله تمدن، در طول پیشرفت زمان است. این یکی از دلایلی است که از نظر شیعه، تقلید ابتدائاً بر میت جایز نیست و همواره باید از يك مجتهد زنده تقلید نمود. لذا در فقه شیعه باب اجتهاد باز است و علمای شیعه بر اساس روایات پیامبر و اهل بیت پیامبر با در نظر گرفتن کلیه مقتضیات زمان و مکان اجتهاد می کنند و فتوای مناسب با آن می دهند.

جالب تر این که، بسیاری از مذهب دیگر اسلامی که خود همچنان پیرو مرده ده قرن پیش می باشند و پیروی مسلمانان را منحصر به یکی از مذاهب اربعه می دانند، شیعیان را مرده پرست، رافضی و مشرک می خوانند. در صورتی که هیچ نص صریحی در باره این چهار نفر وجود ندارد، ولی امام و امامت شیعه، نص صریح پیغمبر بوده که از بیان مجدد آن خودداری می شود.

از طرف دیگر لفظ امام را بارها پیامبر برای امیرالمؤمنین بکار بردند:

انس بن مالک می گوید پیامبر فرمود: اولین کسی که از این در وارد می شود او امام متقین است و سید و سرور مسلمانان و خاتم اوصیاء یعسوب مؤمنان و کشاننده روسفیدان به بهشت است. (۱)

حاکم و بخاری و مسلم در صحیح روایت می کنند پیامبر فرمود: سه چیز درباره علی به من وحی شد، سرور سید مسلمانان و امام متقین و رهبر رو سفیدان بسوی بهشت.

امامت از اصول دین است یا فروع دین؟

پرسش: چرا امامت را جزو اصول دین می دانید در حالی که امامت فقط جزو فروع دین می باشد؟

پاسخ: بزرگانی از علمای اهل سنت، نظیر ملاسعد تفتازانی در «شرح عقاید نسفی» و حمیدی در «جمع بین الصحیحین» از پیغمبر خدا(صلی الله علیه وآله) نقل کرده اند: «هر کسی که بمیرد و امام زمان خود را نشناخته باشد به درستی که مانند مردمان زمان جاهلیت مرده است(۱)». اگر امامت جزو فروع دین بود، آیا پیغمبر می فرمود: کسی که از امام زمان خود شناخت نداشته باشد و از دنیا برود به طریق اهل جاهلیت مرده است؟ بدیهی است که عدم معرفت و شناخت موردی از فروع دین، موجب تزلزل دین و مردن به سبک جاهلیت نخواهد شد. پس مطابق این برداشت، امامت باید جزو اصول دین باشد که عدم شناخت آن باعث مردن به شیوه جاهلیت می گردد.

به همین دلیل است که علمایی چون قاضی بیضاوی - مفسر معروف اهل سنت - در کتاب «منهاج الاصول» با صراحت می گوید: «امامت، از بزرگترین موارد اصول دین است

که مخالفت با آن موجب کفر و بدعت می گردد(۲)». ملا علی قوشچی نیز در «شرح تجرید

۱ . مسند احمد، ج ۴، ص ۹۶؛ مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۱۸؛ شبهای پیشاور، ص ۲۷۹ «مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِثْلَ جَاهِلِيَّةٍ».

۲ . الصوارم المهرقة، ص ۲۶۳؛ شبهای پیشاور، ص ۲۷۹ «إن الإمامة من أعظم مسائل أصول الدين التي مخالفتها توجب الكفر والبدعة»

شیعه اصول دین را سه تا می داند توحید و نبوت و معاد. به همین دلیل اهل سنت را که به مسأله امامت و بعضی از آنان به عدل اعتقادی ندارند مسلمان می داند. امامت و عدل را جزو اصول مذهب می داند یعنی منکران امامت انتصابی از سوی پیامبر خدا و عدل الهی را در زمره شیعه نمی داند.

منکرین ولایت امیرالمؤمنین و اهل بیت از حقیقت دین و مرحله کمال آن { أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ } و تمام آن { أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي } محروم هستند.

این استدلال قاضی بیضاوی با اندکی مسامحه است، زیرا در مورد تارك حج هم آمده است که یا یهودی بمیرد و یا نصرانی بمیرد. در مورد منکران ضرورت های دینی مانند اعتقاد به نماز و حج و روزه ماه مبارک رمضان نیز فرموده اند کافر است ولی این دلیل نمی شود که اعتقاد به ضروریات دین جزو اصول دین باشد و بگوئیم یکی از اصول دین نیز اعتقاد به وجوب نماز و روزه و حج و امر به معروف و نهی از منکر است.

اهمیت فوق العاده مسأله امامت که «ما نودی بشيء كما نودی بالولاية» به دلیل این که شرط قبولی سایر اعمال است، موجب شده تا عده ای آن را جزو اصول دین بدانند.

مبحث امامت» می گوید «امامت، ریاست بر عموم مردم در امور دین و دنیا به طریق خلافت پیغمبر است(۱)». قاضی روزبهان نیز می گوید: «در نزد اشاعره، امامت همان خلافت رسول الله(صلی الله علیه وآله) در بر پایی دین و حفظ حوزه ملت اسلام است. به طوری که متابعت او بر جمیع امت واجب است(۲)».

آیا امام و امامتی با این ویژگی ها که ریاست عامه مسلمین را به عهده داشته باشد و اطاعتش بر همه واجب و در هر زمانی فقط يك نفر این مسئولیت را بر عهده داشته باشد، و جمیع صفات حمیده و اخلاق پسندیده، علم، زهد، تقوی و شجاعت را دارا باشد و علاوه بر این، هم معصوم و هم به وسیله رسول الله منصوب پرورگار باشد به طوری که عدم شناختش مردن به سبک جاهلیت می باشد، نباید جزو اصول دین باشد؟! آیا تمام انحرافات که در امت واقع شد، حول مسأله امامت نبود؟!

۱ . مجمع الفائدة، ج ۳، ص ۲۱۵ ; شبهای پیشاور، ص ۲۷۹ «و هي رئاسة عامة في أمور الدين والدنيا خلافة عن النبي(صلی الله علیه وآله)»

۲ . شبهای پیشاور، ص ۲۷۹ «الإمامة عند الأشاعرة هي خلافة الرسول في إقامة الدين و حفظ حوزة الملة بحيث يجب اتباعه على كافة الأمة».

مراتب نبوت از دیدگاه شیعیان

پرسش: آیا شیعه بر خلاف آیه شریفه { لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ } برای نبوت مراتبی قائل است؟ (۱)

پاسخ: در مقام دعوت و هدف بعثت که همانا دعوت به میدا و معاد و تربیت جامعه است، همه انبیا یکسان می باشند. اما در فضیلت، کمال و سایر ویژگی ها دارای مراتب متفاوتی هستند. برای مثال پیغمبری که بر هزار نفر مبعوث شده با پیغمبری که بر صد هزار نفر مبعوث گشته، با رسولی که بر عموم مردم مبعوث شده، یکسان نمی باشند.

همانطور که معلم دبستان، معلم دبیرستان و معلم دانشگاه را - در عین حالی که از يك وزارتخانه و با احکام یکسانی منصوب می شوند - نمی توان برابر دانست و بر حسب فضیلت ها و کمالاتی که هر کدام دارند، محل خدمتشان بالاتر و متفاوت است؛ انبیا نیز همین گونه اند، از جهت رتبه و مقام متفاوتند. چنانچه خداوند در قرآن کریم می فرماید: { تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ }؛ بعضی از پیامبران را بر بعضی دیگر برتری و فضیلت دادیم و درجات برخی از آن ها را بلند گردانیدیم (۲)».

چنانچه در قرآن مجید آمده است، خداوند با برخی از این انبیا مثل حضرت آدم: { يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ } (۳) یا با حضرت موسی: { أَنَا رَبُّكَ فَأَخْلَعْ نَعْلَيْكَ } (۴) یا در شب معراج با پیغمبر خدا: { فَأَوْحَى إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى } (۵) سخن گفته است.

۱ . یادآوری این نکته ضروری است که: نبوت خاصه و عامه دلیلی بر فرق گذاشتن بین رسولان نیست. نبوت عامه یعنی اصل رسالت و سفارت بین خدا و خلق به دلیل عقل واجب است که وجود داشته باشد. نبوت خاصه: چه کسی از افراد می تواند واجد آن رسالت و سفارت باشد؟

۲ . بقره (۲): ۲۵۳

۳ . بقره (۲): ۳۵

۴ . طه (۲۰): ۱۲

۵ . نجم (۵۳): ۱۰

مهمترین این ویژگی ها، مقام خاتمیت است که از آن پیغمبر اسلام می باشد.

بنابراین، بر اساس آیات قرآن مجید، نبوت مراتب متفاوتی دارد که بالاترین آن، در وجود مبارك خاتم الانبياء خلاصه شده است. مقام ایشان، مادون مقام واجب و مافوق تمام مراتب امکانیه است. چون رسول الله (صلی الله علیه و آله) به بالاترین مرتبه ممکن نایل شدند، نبوت هم به وجود ایشان ختم گردید.

حضرت ابراهیم، پس از امتحان های سه گانه که با جان و مال و فرزند خویش داد، خداوند آن بزرگوار را بلند مرتبه گردانید و ایشان را پس از مقام های نبوت و رسالت به مقام امامت هم منصوب گردانید.

از آیه شریفه: { وَإِذْ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ثَمَرَاتِنَا قَالَ لَا يُنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ }؛ هنگامی که خداوند ابراهیم را به اموری امتحان کرد و او همه را به جای آورد سپس خداوند فرمود: من ترا برای مردم امام و پیشوا قرار دادم. ابراهیم پرسید آیا این امامت را به فرزندان من هم عطا خواهی کرد؟ خداوند فرمود: امامت که عهد من است به ستمکاران نخواهد رسید (۱) « چنین استنباط می شود که، امامت بالاتر از نبوت است؛ چون به شخصی که دارای مقام نبوت، خلافت، رسالت و نیز اولوالعزم بوده، عطا شده است. (۲)

۱. بقره (۲): ۱۲۴

۲. نبوت خاصه یعنی فرد خاصی از بین انسانها که با معجزه ثابت می شود دارای مقام نبوت است. در اینجا باید مقام امامت با مقام نبوت مقایسه شود نه يك امام خاص یا نبی خاص. زیرا افراد دارای مقام امامت از یکی از انبیاء که نبوتش با ادله بی شمار ثابت شده است یعنی رسول الله پایین ترند و از بقیه انبیا (علیهم السلام) که مصداق هایی هستند که نبوت عامه بر آن ها افاضه شده است بالاتر هستند.

بنابراین باید اینگونه بیان شود که مقام امامت از مقام نبوت بالاتر است. به دلیل این که خداوند حضرت ابراهیم (علیه السلام) را بعد از طی مقامات عبودیت و نبوت و رسالت و خلت به مقام امامت در اواخر عمرش مفتخر فرمود.

اما این که رسول الله (صلی الله علیه و آله) بالاتر از امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) است بخاطر این است که رسول الله هم مقام امامت را دارد و هم نبوت، ولی علی (علیه السلام) فقط مقام امامت را دارد.

منزلت و مقام علی(ع) در مقایسه با سایر پیامبران

پرسش: آیا با این که علی(علیه السلام) پیامبر نیست، مقام او هم تراز انبیاء گذشته مانند هارون است؟

پاسخ: حدیث شریف منزلت که تواتر و صحت آن نزد علمای تمام مذاهب اسلامی به اثبات رسیده است؛ یکی از دلایل شیعیان بر خلافت و وصایت بلا فصل و ترجیح بر تمام امت برای امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) است. خاتم الانبیا(صلی الله علیه وآله) مکرر به علی(علیه السلام) می فرمود: «آیا از این که نسبت تو به من به منزله هارون به موسی باشد راضی نیستی؟ با این تفاوت که بعد از من دیگر پیغمبری نخواهد آمد(۱)». گاهی هم ایشان به امت فرموده است: «علی بمنزله هارون من موسی....» و این حدیث را جمیع علمای اهل سنت تائید کرده و آن را حدیث صحیح و متواتر خوانده اند(۲).

برای مثال می توان از بخاری در جلد سوم صحیح، مسلم بن حجاج در جلد دوم صحیح، امام احمد حنبل در جلد اول مسند، محمد بن سوره ترمذی در جامع و بیش از ۲۵ مأخذ دیگر که همگی آن ها در صفحات ۲۸۶ تا ۲۸۸ کتاب شبهای پیشاور آورده شده است نام برد که در بین راویان آن ها معاویه بن ابی سفیان نیز دیده می شود.

حدیث مهمتری از خلیفه دوم - عمر ابن الخطاب - روایت شده است. خلیفه دوم می گوید: «من و ابو عبیده جراح و تنی چند از اصحاب در مجلسی حاضر بودیم. حضرت پیامبر(صلی الله علیه وآله) در حالی که به علی بن ابی طالب(علیه السلام) تکیه داده بود، با دست بر شانه های علی(علیه السلام) زد و فرمود: یا علی! تو اولین مؤمن از نظر ایمان آوردن و اولین مسلمان از نظر اسلام آوردن می باشی». سپس ادامه داد: «یا علی! تو برای من به منزله هارون برای موسی هستی»

۱ . مناقب امیرالمؤمنین(علیه السلام)، ج ۱، ص ۴۷۲، ۵۰۰ و ۵۰۵؛ المستزهد، ص ۴۵۵؛ شرح الاخبار، ج ۲، ص ۲۱۰؛ کنز الفرائد ص ۲۸۳؛ شبهای پیشاور، ص ۲۸۶ «أما ترضى أن تكون مئى بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي و لو كان لکنته»

۲ . البته عالم نمایان اهل سنت همانند آمدی که مردی شریر و تارك الصلاة بوده، آن را معتبر نمی دانند.

و هر کس که گمان کند مرا دوست دارد و با تو دشمنی ورزد، دروغ گفته است(۱)». خبر

فوق را بسیاری دیگر چون: ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و ابن صباغ مالکی در «فصول المهمه» و بسیاری از علمای اهل سنت بیان کرده اند و جای هیچ شک و تردیدی در صحت آن باقی نگذاشته اند.

از آنجایی که از نظر مذاهب چهارگانه اهل سنت، رد و شک در گفتار خلیفه دوم جایز و روا نمی باشد؛ لذا در صحت و سقم این حدیث هم نباید شک کرد.

مطابق با آیه شریفه { إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَ النَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْبَاطَ وَ عِيسَى وَ أَيُّوبَ وَ يُونسَ وَ هَارُونَ وَ سُلَيْمَانَ وَ آتَيْنَا دَاوُدَ زُجُورًا } (۲) و نیز آیات شریفه { وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَى... وَ وَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا } (۳) که بر نبوت هارون صراحت دارد؛ از آنجایی که هارون، هم مقام نبوت و هم مقام خلافت حضرت موسی را داشت و هم افضل بر تمام بنی اسرائیل بود؛ لذا با استفاده از حدیث منزلت، دو ویژگی برای امیرالمؤمنین(علیه السلام) محرز می گردد:

۱. مقام خلافت و وزارت آن حضرت بعد از رسول الله(صلی الله علیه وآله)؛

۲. فضیلت و برتری امیرالمؤمنین(علیه السلام) بر امت و بر تمامی صحابه.

همانطور که قبلاً گفته شد درجات انبیا متفاوت است. برخی از آن ها مانند هارون، در امر نبوت استقلال نداشته و تابع پیغمبر صاحب احکام بوده اند. هارون هم تابع برادرش حضرت موسی(علیه السلام) بوده است.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه خود در ذیل این حدیث می گوید: پیغمبر(صلی الله علیه وآله) با

۱. مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۲۹۶؛ ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۱، ص ۹۵؛ الشیعة احادیث الفریقین، ص ۵۸۲؛ اصول کافی، ج ۲، ص ۲۳۸، ح ۲۷؛ شبهای پیشاور، ص ۲۹۱ «كنت أنا و أبو بكر و أبو عبیدة بن الجراح و نفر من أصحاب رسول الله(صلی الله علیه وآله) إذ ضرب النبي(صلی الله علیه وآله) علی كتف علي بن أبي طالب فقال يا علي أنت أول المسلمين إسلاماً و أنت أول المؤمنین إيماناً و أنت مئی بمنزلة هارون من موسى كذب يا علي من زعم أنه يحبني و يبغضك».

۲. نسا (۴): ۱۶۱

۳. مریم (۴): ۵۲ تا ۵۴

این حدیث، جمیع مراتب و منزلت های هارون را برای علی(علیه السلام) اثبات کرد و اگر حضرت

محمد(صلی الله علیه وآله) خاتم الانبیا نبود و قرار می بود که بعد از ایشان پیغمبر دیگری مبعوث شود، یقیناً تنها علی(علیه السلام) واجد این شرایط بود. نه فقط ابن ابی الحدید، بلکه بسیاری دیگر از علمای اهل سنت همچون: علامه جلال الدین سیوطی بر این عقیده اند و از جابر بن عبدالله انصاری از قول نبی گرامی(صلی الله علیه وآله) نقل می کنند: «اگر بنا بود که پس از من پیغمبری بیاید، یا علی تو آن می بودی(۱)». همچنین میر سید علی همدانی - فقیه شافعی - در «مودة القربی» از رسول الله(صلی الله علیه وآله) نقل می کند: «به درستی که خداوند مرا بر انبیا برگزیده و اختیار نمود. برای من وصی اختیار نمود و پسر عم مرا وصی من قرار داد و همانطور که بازوی موسی را به برادرش هارون محکم ساخت، بازوی مرا نیز محکم نمود. او خلیفه و وزیر من است و اگر قرار باشد بعد از من پیغمبری وجود داشته باشد، هر آینه او علی(علیه السلام) می باشد. لیکن بعد از من پیغمبری نخواهد آمد(۲)». بنابراین واجد شرایط بودن علی(علیه السلام) برای مقام نبوت، نه تنها غلو شیعیان نیست، بلکه فرموده پیامبر خدا است. این واجد شرایط بودن، بدان معنا است که علی(علیه السلام) در تمامی صفات و خصایص (به جز نبوت) با پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) شریک می باشد.

امام ثعلبی در تفسیر خود و احمد شهاب الدین در کتاب «توضیح الدلائل علی ترجیح الفضایل» درباره علی(علیه السلام) چنین می گوید: «بر کسی پوشیده نیست که مولای ما امیر المؤمنین(علیه السلام) در بیشتر خصلت های رضیه، افعال زکیه، عادات، عبادات و احوال عالیله شباهت زیادی به پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) دارد و این شباهت آنقدر آشکار است که نیاز به برهان،

حجت و دلیل ندارد. بعضی از علما، برخی از خصلت های حمیده حضرت که نظیر پیغمبر

۱ . صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۰ ; صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۰۸ ; مسند احمد، ج ۱ ص ۱۷۳ و ج ۲، ص ۲۳۸ ; مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۱۳۰ ; شبهای پیشاور، ص ۲۹۷

«أما ترضى أن تكون مئى بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدى».

۲ . ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۲، ص ۲۸۸ ; شبهای پیشاور، ص ۲۹۷ «إن الله اصطفاني على الأنبياء فاختراني و اختار لي وصياً و خیرت ابن عمي وصيي يشد عضدي كما يشد عضد موسى بأخيه هارون وهو خلیفتي و وزيري ولو كان بعدی نبياً لكان علي نبياً ولكن لا نبوة بعدی»

بوده است را برشمرده اند(۱)».

سپس ادامه می دهد: «علی(علیه السلام) در طهارت نظیر پیغمبر(صلی الله علیه وآله) است. علت آن هم قول خدای تعالی در آیه تطهیر است». او در ادامه می گوید: «علی از حیث ولایت بر امت، نظیر پیغمبر است و دلیل آن آیه { إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ } (۲) می باشد. آنگاه می گوید: «علی(علیه السلام) در ادای رسالت و تبلیغ نیز نظیر پیغمبر است و دلیل آن هم سوره برائت است(۳); زیرا موقع نزول این سوره بر حضرت خاتم(صلی الله علیه وآله)، آن آیات را به ابوبکر داد تا در موسم حج بر اهل مکه بخواند. جبرئیل نازل شد و گفت: به جز خودت یا کسی که از اهل تو باشد، کس دیگری نمی تواند این رسالت را ادا کند. پس پیغمبر به امر پروردگار آیات سوره برائت را از ابوبکر گرفت و به علی(علیه السلام) داد تا در موسم حج آنرا قرائت کند(۴)».

امام ثعلبی چنین ادامه می دهد: «آن حضرت در مولای امت بودن نیز، نظیر پیغمبر است و دلیل آن فرموده پیغمبر در غدیر خم می باشد(۵)». آنگاه ادامه می دهد: «علی(علیه السلام) در اتحاد نفسانی نظیر پیغمبر است و نفس علی قائم مقام نفس رسول الله(صلی الله علیه وآله) می باشد(۶) چنانچه

۱ . شبهای پیشاور، ص ۲۹۹ «و لا یخفی أن مولانا امیرالمؤمنین قد شابه النبى في كثير بل أكثر الخصال الرضية والفعال الزکیة و عاداته و عباداته و احواله العلیة و قد صحّ ذلك له بالاخبار الصحيحة والآثار الصریحة و لا یتحتاج إلى إقامة الدلیل و البرهان و لا یفتقر إلى إیضاح حجة و بیان و قد عد بعض العلماء بعض الخصال لأمیرالمؤمنین علی التي هو فیها نظیر سیدنا النبى الأمي».

۲ . مائده (۵): ۵۵

۳ . شبهای پیشاور، ص ۳۰۰ «و نظیره فی الطهارة بدلیل قوله تعالى { إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا }».

۴ . كشف الغمة، ج ۱، ص ۳۳۷ ; كتاب الاربعين، ص ۲۳۷ ; شبهای پیشاور، ص ۳۰۰ «و نظیره فی آیه ولی الامة بدلیل قوله { إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ } .

۵ . كشف الغمة، ج ۱، ص ۳۳۷ ; كتاب الاربعين، ص ۲۳۷ ; شبهای پیشاور، ص ۳۰۰ «و نظیره فی كونه مولى الأمة بدلیل قوله: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ».

۶ . كشف الغمة، ج ۱، ص ۳۳۷ ; شبهای پیشاور، ص ۳۰۰ «و نظیره فی مماثلة نفسيهما و أن نفسه قامت مقام نفسه(علیه السلام) و أن الله تعالى اجرى نفس علي مجرى نفس النبي صلى الله عليه و آله سلم، فقال: { فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ آبَاءَنَا وَ ابْنَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ... } ».

خداوند در آیه مباحله علی را به منزله نفس آن حضرت قرار داده است(۱) و بالاخره: «و

علی(علیه السلام) در باز بودن در خانه اش به مسجد نظیر پیغمبر است(۲) و همانند پیامبر خدا، اجازه ورود به مسجد در حال جنب بودن را دارد(۳)». او در تائید این ویژگی امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) می گوید: بخاری و مسلم در صحیحین خود از پیغمبر(صلی الله علیه وآله) نقل می کنند: «احدی بجز من و علی نمی تواند در حال جنب بودن وارد مسجد شود(۴)». که اعطای این ویژگی به علی(علیه السلام) توسط پیامبر خدا به امر خداوند، بخاطر این بود که آن بزرگوار در حدی از طهارت و قداست روح قرار داشتند که جنابت نمی توانست موجب کدورتی و یا تنزل معنوی در آن روح گردد.

به هر حال بسیاری از علمای اهل سنت، از جمله جلال الدین سیوطی و امام احمد ثعلبی و سبط بن جوزی از ابوذر غفاری و از اسماء بنت عمیس (همسر ابوبکر) نقل می کنند که در روزی که پیغمبر هم تشریف داشتند، نماز ظهر را در مسجد به جای آوردیم، سائلی از راه رسید و تقاضای کمک نمود. هیچ کس به جز علی(علیه السلام) به او جوابی

نداد. علی(علیه السلام) در حال رکوع اشاره به انگشترش کرد و به سائل اجازه داد انگشترش را از

۱ . مراد از اتحاد نفسانی با پیامبر خدا از حیث مجازی است نه حقیقی، و منظور از آن تساوی روح و کمالات به جز در مقام نبوت و شرایط آن مثل نزول وحی و احکام است.

۲ . به دستور پیغمبر درهای تمامی خانه های افراد که به مسجد راه داشت بسته شد به جز خانه های علی و پیغمبر. البته عده ای چون ابوهریره بر این عقیده اند که تمامی درهای ورودی به مسجد بسته شد به جز خانه پیغمبر و ابوبکر! که حال اینگونه راویان حدیث معلوم است. ولی کسانی چون امام حنبل و حاکم نیشابوری و ترمذی و حدود ۱۷ نفر از بزرگان اهل سنت باز بودن در خانه علی به مسجد را مسجل می دانند که اسامی آن ها در صفحات ۳۰۲ و ۳۰۳ کتاب شبهای پیشاور آورده شده است.

۳ . کشف الغمة، ج ۱، ص ۳۳۷؛ شبهای پیشاور، ص ۳۰۱ «و نظیره فی فتح بابہ فی المسجد کفتح باب رسول الله(صلی الله علیه وآله) و جوازه فی المسجد کجوازه و دخوله فی المسجد جنبا کحال رسول الله(صلی الله علیه وآله) علی السواء».

۴ . المعجم الکبیر، ج ۲۳، ص ۳۷۳؛ العمده، ۱۷۷؛ کشف اللثام، ج ۱، ص ۳۸۴؛ الحدائق الناضره، ج ۳، ص ۴۹؛ شبهای پیشاور، ص ۳۰۴ «لَا یَنْبَغِي لِأَحَدٍ أَنْ يُجْنِبَ فِي الْمَسْجِدِ إِلَّا أَنَا وَ عَلِيٌّ» البته این حدیث را اهل سنت از طریق ابو هریره برای ابوبکر نقل کرده اند ولی سند آن برای امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) در ۲۵ مورد اهل سنت حتی از عمر بن الخطاب و ابن عباس و ابن عمر و سعد بن ابی وقاص و جابر بن عبدالله نقل کرده اند و چون این يك مورد بیشتر نمی تواند باشد حدیث ابوهریره رد می شود.

دستش بیرون آورد. سپس پیغمبر رو به آسمان کرده فرمود: «پروردگارا! برادرم موسی از

تو سوال کرد و گفت سینه مرا فراخ گردان و وظیفه ام را در تبلیغ رسالت آسان نما و... و برادرم هارون را در کار من شریک گردان. پس آیه ای که تقاضای ایشان را پذیرفته بود از جانب خداوند نازل شد که: از طریق وزارت و همدستی برادرت هارون، بازوی ترا محکم ساختیم و قدرت و حکومتی را به شما دادیم که هرگز به شما دست نیابند(۱)». آنگاه پیغمبر ادامه داد: «خداوندا! من محمد برگزیده تو هستم. پس سینه ام را گشاده گردان و وظیفه ام را آسان نما. برای من از اهل من وزیری قرار ده که او علی باشد و پشت مرا به وجود او محکم گردان(۲)».

ابوذر غفاری می گوید: هنوز دعای پیامبر(صلی الله علیه و آله) تمام نشده بود که جبرئیل نازل گردید و آیه { إِنْ مَا وَلَيْكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ } (۳) را بر آن حضرت قرائت نمود. بنابراین چنین استنتاج می شود که دعای پیغمبر مستجاب شده و علی(علیه السلام) به وزارت پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) برگزیده شده است.

ابن عباس نیز می گوید: صدای منادی را شنیدم که گفت: «ای احمد! آنچه که خواستی به تو عطا شد(۴)». پس پیغمبر دست علی(علیه السلام) را گرفت و فرمود: دست هایت را به سوی آسمان بلند کن و از خدای خود چیزی بخواه تا به تو عنایت کند. علی(علیه السلام) نیز چنین

دعا کرد: «خدایا! برای من نزد خود عهدی قرار ده و نزد خود مودت و محبت را

۱ . مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۲۰۹؛ نظم در السمطین، ص ۸۷؛ شبهای پیشاور، ص ۳۰۷

«اللهم إن أخي موسى سألك فقال { رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَ يَسِّرْ لِي أَمْرِي... } و اشركه في أمري فأنزل عليه قرآناً ناطقاً سنشهد عضدك بأخيك ونجعل لكما سلطاناً فلا يصلون إليكما». در المنثور، تفسیر ثعلبی. ابن جوزی، خواص الأئمّه.

۲ . تاویل الآيات، ج ۱، ص ۱۵۱؛ شبهای پیشاور، ص ۳۰۷ «اللهم و أنا محمّد صفيك و نبيك فاشرح لي صدري و يسر لي أمري و اجعل لي وزيراً من أهلي علياً أخي اشدد به أزمي».

۳ . مانده (۵): ۵۵ . مطالب السؤال از محمد بن طلحه شافعی، منقبة المطهرين از حافظ ابو نعيم. مسند أحمد بن حنبل.

۴ . مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۲۵۶؛ شواهد التنزيل، ج ۱، ص ۴۸۴؛ شبهای پیشاور، ص ۳۰۸ «يا أحمد قد أوتيت ما سألت».

پدید آر (۱) « پس جبرئیل نازل شد و آیه شریفه را { إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ

سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا } (آنان که ایمان آوردند و نیکوکار شدند خدای مهربان آن ها را محبوب می گرداند) (۲) بر پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) خواند.

وقتی که اصحاب از این قضیه متحیر و متعجب شدند، پیغمبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: «از چه چیزی متعجب شده اید؟ قرآن چهار قسمت است. يك ربع آن مخصوص ما اهل بیت، يك ربع قرآن حلال، ربع دیگر آن حرام و ربع دیگر فرایض و احکام است. به خدا سوگند کرامت های قرآن درباره علی (علیه السلام) نازل گردیده است (۳)». بنابراین همانطور که موسی کلیم الله در غیبت چهل روزه خود، امتش را به خود وانگازد و هارون را که بر همه بنی اسرائیل برتر و افضل بود، وصی و خلیفه خود قرار داد تا در فقدان خود امر نبوت مختل نگردد؛ پیغمبر خاتم (صلی الله علیه وآله) نیز به طریق اولی باید مردم را در غیاب خود و پس از رحلتش، وانگازد و شریعت را به دست افراد جاهل، نسپارد تا هر کس به میل خود در آن تصرف کند.

به همین جهت تصریح کرده اند: «همان گونه که هارون در غیبت موسی خلیفه و جانشین او بود، علی (علیه السلام) هم در غیبت من خلیفه و جانشین من باشد. البته برخی بر این تصورند که این حدیث، جنبه تشویقی و خصوصی داشته و عمومیت ندارد و چنین استدلال می کنند؛ پیغمبر (صلی الله علیه وآله) علی (علیه السلام) را در غزوه تبوک برای مدت معینی به خلافت برگزید و چون علی دلتنگ آن حضرت شده بود، پیغمبر آن بیانات را از باب تشویق و رفع دلتنگی علی (علیه السلام) فرمود. در پاسخ این قبیل افراد باید گفت: غزوه تبوک یکی از

مواردی بوده که پیغمبر چنین بیانی را فرموده است. ایشان در مواردی دیگر از جمله در مراسم مواخات در مکه و نیز در مدینه و هر جای دیگری که مقتضی بود همین

۱ . شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۴۶۶؛ شبهای پیشاور، ص ۳۰۸ «اللهم اجعل لي عندك عهداً و اجعل لي عندك وداً».

۲ . مریم (۱۹): ۹۶

۳ . شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۴۸۴؛ شبهای پیشاور، ص ۳۰۹ «مما تتعجبون . إنّ القرآن أربعة أرباع فربع فينا أهل البيت خاصة و ربع في أعدائنا، و ربع حلال و حرام، و ربع فرائض و أحكام و إنّ الله أنزل في علي كرائم القرآن».

جمله را می فرمود.

نکته پایانی این که امام غزالی، ابن ابی الحدید و جارالله زمخشری از پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) حدیثی را نقل می کنند که فرمود: «علمای امت من مانند انبیای بنی اسرائیل اند(۱)» یا «علمای امت من برتر از انبیای بنی اسرائیل اند(۲)».

وقتی که به فرموده پیامبر گرامی اسلام، علمای ما مساوی یا حتی برتر و افضل از انبیای بنی اسرائیل باشند، آیا شخصی مثل امیرالمؤمنین(علیه السلام) از انبیا بالاتر نمی باشند؟!

۱ . المكاسب، ج ۳، ص ۵۵۱ و ج ۴ ص ۴۱۵ ; منية الطالب، ج ۲، ص ۲۳۳ ; نهج الفقاهه، ص ۲۹۹ ; شبهای پیشاور، ص ۴۷۲ «علماء أمتی كانبیاء بني اسرائیل».

۲ . بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۳۰۴ ; بلغة الفقیه، ج ۳، ص ۲۲۹ ; الذریعة. ج ۱۶، ص ۲۲۸ ; شبهای پیشاور، ص ۴۷۳ «علماء أمتی أفضل من أنبیاء بني إسرائیل».

باز بودن درهای مسجد برای ابوبکر یا امیر المؤمنین

پرسش: حدیث انسداد درهای مسجد برای همه جز امیر المؤمنین در بعضی از منابع اهل سنت برای ابوبکر وارد شده! آیا دلیلی از کتب اهل سنت برای اثبات آن برای امیر المؤمنین وجود دارد؟

پاسخ: برای اطلاع بیشتر به کتب زیر از کتب اهل سنت مراجعه شود:

امام احمد حنبل در ۳ مورد در مسند، ج ۱، ص ۱۷۵؛ ج ۲، ص ۲۶؛ ج ۴، ص ۳۶۹.

نسائی در سنن - خصائص العلوی.

حاکم نیشابوری در مستدرک، ج ۳، ص ۱۱۷ و ۱۲۵.

سبط بن جوزی در تذکره، ص ۲۴ و ۲۵.

به نقل کتاب شبهای پیشاور ص ۳۰۲، در سی مدرک از معتبرترین کتب اهل سنت آمده و بالاخره یوسف گنجی شافعی در باب ۵۰ کفایة الطالب آن را «حدیث عال» خوانده (از نظر تواتر سند) و آن حدیث چنین است:

«سَدُوا الْأَبْوَابَ كُلَّهَا إِلَّا بَابَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ أُمًّا بَيْدَةَ إِلَى بَابِ

عَلِيٍّ (عَلَيْهِ السَّلَام)...»

آنگاه اضافه می کنند، علت آن این است که پیامبر می داند علی و فاطمه و اولادش به نص قرآن تطهیر شده اند. «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ...»

دلیل جعلی بودن روایت در شأن دیگران، نفی مطلق است که پیامبر از سایر درب ها فرموده اند و یا باید همه راویان روایت خبر فوق الذکر کاذب باشند که بسیاری از ائمه اهل سنت در بین این ها هستند. روایت دیگر از عمر بن الخطاب است که حاکم در ص ۱۲۵ مستدرک و سلیمان بلخی حنفی در باب ۵۶ ص ۲۱۰ ینابیع الموده از مسند احمد بن حنبل و خطیب خوارزمی ص ۲۶۱، مناقب ابن حجر در صواعق ص ۷۶ و... نقل کرده اند.

عمر گفت: به علی سه خصلت داده شده که اگر یکی از آن ها به من داده می شود

برای من بهتر بود از حیوانات سرخ مو!

۱. پیامبر دخترش فاطمه(علیها السلام) را به ازدواج او در آورد.

۲. همه درها به مسجد بسته شده، جز در خانه علی و آرام گرفت در مسجد همان طور که برای پیامبر حلال بود.

۳. پرچم روز خیبر به او داده شد (او فرمانده لشکر شد).

دلایل بیعت نکردن امت اسلام و صحابه با علی(ع) بعد از وفات پیامبر

پرسش: اگر وصی بودن و ولایت علی(علیه السلام) صحت و عمومیت دارد چرا امت اسلام و مخصوصاً اصحاب پیامبر بعد از وفات ایشان، از بیعت با امام علی(علیه السلام) امتناع نموده و با دیگری بیعت کردند؟

پاسخ: حضرت موسی کلیم الله به صراحت و روشنی، برادرش جناب هارون را خلیفه و جانشین خود قرار داد. ایشان بنی اسرائیل را که بیش از هفتاد هزار نفر بودند جمع نموده و به آن ها تأکید کرد که هارون جانشین و خلیفه من است و همگی بایستی امر او را اطاعت کنید. وقتی که ایشان برای مدت کوتاهی به کوه طور به میهمانی پروردگار رفت، تکلیف مردم کاملاً مشخص شده بود و باید در این ایام از هارون تبعیت می کردند. هنوز مدت يك ماه از غیبت موسی سپری نشده بود که فتنه سامری برپا شد و بین مردم اختلاف پیش آمد. پس از آن که سامری، گوساله طلا را به آن ها نشان داد، بنی اسرائیل دسته دسته هارون، خلیفه مسلم خود را که از جانب موسی تعیین شده بود، رها نموده و در اطراف سامری اردو زدند. در مدت کوتاهی، هفتاد هزار نفر از همان قوم بنی اسرائیل که خلافت هارون را با گوش خود از حضرت موسی شنیده بودند و وجوب اطاعت هارون برایشان بدیهی بود، هارون را رها کرده و گرفتار دسیسه سامری گوساله پرست شدند. حتی وقتی که هارون آن ها را منع کرد، در صدد قتل وی بر آمدند. آن قدر هارون اذیت شد که در برگشت از کوه طور، نزد موسی رفت و شکایت و درد دل نمود. این شکایت در قرآن مجید چنین آمده است: { إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونِي }؛ این قوم مرا خوار و ضعیف ساختند و می خواستند مرا به قتل برسانند(۱)».

آیا می توان تمرد قوم بنی اسرائیل از هارون، و روی نمودن آن ها به گوساله پرستی را دلیل بر بطلان خلافت هارون و در نتیجه بر حق بودن سامری دانست؟ آیا می توان

گفت: اگر خلافت هارون بر حق بود، بنی اسرائیل به سامری و گوساله پرستی روی نمی آوردند؟ آیا می توان گفت بنی اسرائیل نص صریحی از موسی نداشته اند؟ حال آن که این قوم در شرایطی که خلافت و حقانیت هارون را خود - از زبان موسی شنیده بودند تمرد و سرپیچی نمودند.

حال اگر این سابقه تاریخی با سرگذشت امیرالمؤمنین(علیه السلام) بعد از وفات پیامبر مقایسه شود، معلوم می گردد که عمل پیامبر گرامی اسلام، نسبت خود و علی(علیه السلام) را چون نسبت موسی به هارون تلقی کردن، بدون حکمت نبوده است. زیرا آن حضرت همان سرگذشت هارون را برای علی(علیه السلام) پیش بینی می کرد. بعد از وفات رسول الله، همان جماعتی که مکرر از آن حضرت و با صراحت، جانشینی علی(علیه السلام) را شنیده بودند، علی را رها کرده و به پیروی از هوای نفس، حب جاه و مقام و بر اساس عداوت با بنی هاشم، تشکیلات مخصوصی را سازماندهی کردند و به قول امام غزالی از علمای اهل سنت «حق را پشت سر انداخته و به جهالت اولیه برگشتند». این قوم نه تنها از علی(علیه السلام) برگشتند بلکه بر در خانه علی(علیه السلام)، آتش هم بردند. آن ها با تهدید و فشار، آن حضرت را به مسجد آوردند و او را بر سر دو راهی «بیعت با خلیفه» یا «قتل و گردن زدن» قرار دادند. علی(علیه السلام) خود را به قبر مبارک پیغمبر رساند و خطاب به پیغمبر، همان کلمات هارون را گفت: { إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّونِي وَ كَادُوا يَقْتُلُونِي } (۱).

آیا این شباهت تاریخی دلیل بر عدم حقانیت علی(علیه السلام) و بطلان خلافت او است؟

به طور کلی برای پاسخ به این سؤال می توان به عوامل زیر اشاره داشت:

- ۱ - وجود منافقین در بین مردم که ایمان آن ها یا ناقص بود یا اصلاً ایمان نداشتند و خود را برای فرصت های بعدی آماده کرده بودند.
- ۲ - جو خفقان بوجود آمده بعد از سقیفه به حدی بود که هیچکس حتی حق نقل حدیث از پیامبر را نداشت و غیر از مؤمنین شجاع کسی سفارشات پیامبر را دنبال نمی کرد، به طوری که بدعت های زیادی گذاشته می شد و جز اقلیتی همه می پذیرفتند!

۳ - وجود کینه بین افرادی که بستگانشان در جنگ ها توسط امیرالمؤمنین(علیه السلام) کشته شده بودند.

۴ - دقت در عدالت از طرف امیرالمؤمنین که کمتر کسی یارای همراهی با آن را داشت.

۵ - امیرالمؤمنین حاضر به باج دهی به هیچ يك از سران قبایل و افراد با نفوذ و گذشتن از اصول نبودند و تنها برای ایشان حفظ اسلام مطرح بود که از هیچ اقدامی در این راستا فروگذار نمی کردند.

با وجود این همه روایت با سندهای متواتر و فوق حد تواتر از طریق اهل سنت، اینک ما سؤال می کنیم که چرا اصحاب پیامبر، علی(علیه السلام) را کنار گذاشتند و دیگران را سر کار آوردند!!

اگر این روایات دروغ باشد پس دیگر اهل سنت از سنت پیامبر(صلی الله علیه وآله) چه چیزی دارند؟

اگر راست است ولی آن ها (اصحاب پیامبر) نشنیده بودند، پس چگونه چراغ هدایتند که «أصحابي كالنجوم بأيهم اقتديتم اهتديتم»

اگر راست است و آن ها شنیده اند و مخالفت کرده اند پس چگونه اصحاب پیامبر خدا همگی را عدول می دانند؟!

وبالآخره ما هستیم و روایات نبوی که حجت است به نص قرآن ما { وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ... } و ما هستیم و عمل صحابه که عمل آن ها هیچ حجیتی ندارد و هیچ آیه ای به حجیت افعال آن ها دلالت نمی کند.

پیامبر(ص) در کجا و چه زمانی علی(ع) را به جانشینی خود برگزید؟

پرسش: چه زمانی و در کجا پیغمبر(صلی الله علیه وآله) صراحتاً علی(علیه السلام) را به خلافت و جانشینی خود برگزیده است؟

پاسخ: اولین روزی که خاتم الانبیاء(صلی الله علیه وآله) نبوت خویش را آشکار ساخت، به خلافت علی(علیه السلام) تصریح نمود که به «حدیث الدار» معروف است. چنانچه امام احمد حنبل در مسند، محمد بن جریر طبری در «تاریخ الامم والملوک» و ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه و حافظ ابو نعیم در حلیه الاولیاء و بسیاری دیگر نقل نموده اند: زمانی که آیه شریفه { وَ أَنْزَرُ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ } (۱) نازل شد پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) چهل نفر از اشراف، بزرگان و خویشاوندان خود را در منزل عموی خویش، ابوطالب دعوت کرد و به علی(علیه السلام) فرمود: برای میهمانان يك ران گوسفند و مقداری نان و شیر (تقریباً ۳ کیلو) تهیه نماید. وقتی که اشراف و بزرگان قریش بر سر سفره نشستند، به هم نگاه کردند و با خنده می گفتند: محمد(صلی الله علیه وآله) حتی غذای يك نفر را هم آماده نکرده است. حضرت فرمود: «کلوا بسم الله؛ با نام خداوند متعال بخورید». حضار تا توانستند غذا خوردند و پس از سیر شدن، دست از غذا کشیدند، اما همچنان غذا تمام نشده بود. آن ها بعدها به یکدیگر گفتند: «این مرد شما را با این غذا سحر و جادو نمود(۲)».

آنگاه حضرت برخاسته و لب به سخن گشود که قسمتی از فرمایشات ایشان چنین است: «ای فرزندان عبد المطلب! خدای تعالی مرا بر عموم مردم و مخصوصاً بر شما مبعوث گردانید. من شما را به دو کلمه دعوت می کنم که بر زبان سبک و آسان، ولی در ترازوی اعمال شما سنگین و گران است، با گفتن این دو کلمه بر عرب و عجم مالک شوید، تا جمیع امور در اختیار شما قرار گیرد. با این دو کلمه وارد بهشت می شوید و از

۱ . شعراء (۲۶): ۲۱۴

۲ . مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۳۰۶؛ تاویل الایات، ج ۱، ص ۳۹۴؛ نظم درر السمطین، ص ۸۳؛ نهج الایمان، صص ۲۳۸ و ۲۳۹؛ شبهای پیشاور، ص ۳۱۸ «هذا ما سحرکم به الرجل»

دوزخ نجات پیدا خواهید کرد. آن دو کلمه: یکی گواهی به وحدانیت خدا و دیگری

گواهی به رسالت من است. بنابراین اولین کسی که دعوت مرا اجابت و یاری نماید او برادر من، وزیر من، وارث من و خلیفه بعد از من خواهد بود(۱)».

ایشان آخرین جمله را سه بار تکرار نمود. در هر بار به جز علی(علیه السلام) کسی پاسخ نداد و فقط علی(علیه السلام) می گفت: «ای پیامبر خدا من یاریت می دهم و کمک کار تو می باشم(۲)». پس حضرت او را نوید خلافت داد و فرمود: «به درستی که او برادر من، وصی من و خلیفه من در میان شما می باشد(۳)». امام احمد حنبل و میر سید علی همدانی شافعی از پیامبر خدا نقل می کنند که فرمود: «ای علی! تو ذمه مرا بری می کنی و تو خلیفه من بر امت می باشی». (۴) این حدیث در بیش از بیست کتاب معتبر اهل سنت ذکر شده که بیش از حد تواتر است.(۵)

امام احمد حنبل و ابن مغزلی و ثعالبی نیز از حضرت رسول(صلی الله علیه وآله) نقل می کنند: «همانا که تو برادر من، وصی، خلیفه و ادا کننده دین من هستی». (۶) در جایی دیگر ابوالقاسم حسین بن محمد از انس ابن مالک از پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) نقل می کند: «به درستی که دوست من، وزیر من، خلیفه من و بهترین کسی که بعد از خود بجای می گذارم تا دین مرا ادا کند و

۱ . الارشاد، ج ۱، ص ۴۹؛ الانوار العلویه، ص ۳۹؛ شبهای پیشاور، ص ۳۱۸ «یا بنی عبد المطلب إن الله بعثني إلى الخلق كافة و بعثني إليكم خاصة فقال عزّ و جلّ { وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ } و أنا أدعوكم إلى كلمتين خفيفتين على اللسان ثقيلتين في الميزان تملكون بهما العرب و العجم و تنقاد لكم بهما الأمم و تدخلون بهما الجنة و تنجون بهما من النار شهادة أن لا إله إلا الله و أئني رسول الله فمن يجبني إلى هذا الأمر و يؤازرنني عليه و على القيام به يكن أخي و وصيي و وزيرني و وارثي و خليفتي من بعدي».

۲ . شبهای پیشاور، ص ۳۱۸ «أنا أنصرك و وزيرك يا نبيّ الله».

۳ . مسند احمد، ج ۱، ص ۱۱۱؛ شبهای پیشاور، ص ۳۱۸ «إنّ هذا أخي و وصيّي و خليفتي فيكم».

۴ . عيون اخبار الرضا(علیه السلام)، ص ۶۵؛ مسند الامام رضا(علیه السلام). ج ۱، ص ۱۳۰؛ ينابيع المودة لذوی القربى، ج ۲، ص ۲۸۰؛ شبهای پیشاور، ص ۳۱۹ «يا عليّ أنت تبرىء ذمتي و أنت خليفتي على امتي».

۵ . مسند احمد بن حنبل ص ۱۱۱ و ۳۳۱ جلد اول - ثعلبی در تفسیر آیه - ابو نعیم حلیه الاولیاء و بیست مدرک از کتب اهل سنت مذکور در ص ۳۱۷ شبهای پیشاور.

۶ . الصوارم المهرقه، ص ۲۰۹؛ شبهای پیشاور، ص ۳۱۹ «أنت أخي و وصيّي و خليفتي و قاضي ديني».

و عده مرا وفا کند، همانا علی ابن ابی طالب (علیه السلام) می باشد (۱)».

میر سید علی همدانی شافعی نیز از خلیفه دوم عمر نقل می کند که چون پیغمبر (صلی الله علیه وآله) بین اصحاب خود عقد اخوت بست، فرمود: «این علی برادر من در دنیا و آخرت، خلیفه من در اهل من، وصی من در امت من و وارث و ادا کننده دین من است. مال او از من و مال من از اوست. نفع او نفع من و ضرر او ضرر من است. پس هر کس او را دوست دارد مرا دوست داشته، و هر کس با او دشمنی ورزد با من دشمنی داشته است (۲)». باز همان شخص فرمود: «او وزیر و خلیفه من است (۳)».

محمد بن یوسف گنجی شافعی نیز از ابوذر غفاری و او از پیغمبر چنین نقل کرده است: «پرچم علی امیرالمؤمنین (علیه السلام) در کنار حوض کوثر بر من وارد شود کسی که پیشوای روی و دست و پا سفیدان است و خلیفه من بعد از من است (۴)».

کسانی چون خطیب خوارزمی و ابن مغزالی نیز از پیغمبر نقل کرده اند خطاب به علی (علیه السلام) فرمود: «من و علی از يك نور آفریده شده ایم. خداوند قبل از خلقت آدم آن نور را در صلب آدم قرار داد. پس همواره با هم یکی بودیم تا در صلب عبدالمطلب از هم جدا شدیم. آنگاه نبوت در من و خلافت در علی مقرر گردید (۵)».

۱ . معجم الکبیر، ج ۶ ، ص ۲۲۱ ; کنز العمال، ج ۱۱ ، ص ۶۱۰ ; شواهد التنزیل، ج ۱ ، ص ۹۸ ; شبهای پیشاور، ص ۳۲۰ «انّ خلیلی و وزیري و خلیفتي و خیر من اترك بعدي یقضی دینی و ینجز موعدي علی بن ابي طالب».

۲ . الخلاف، ج ۱ ، ص ۲۸ ; مقام الامام علی (علیه السلام) ص ۲۲ ; الامام علی (علیه السلام) فی آراء الخلفاء، ص ۸۵ ; شبهای پیشاور، ص ۳۲۰ «هذا علیّ أخي فی الدنيا والآخرة و خلیفتي فی أهلي و وصیي فی أمتي و وارث علمي و قاضي دینی ماله مني مالي منه نفعه نفعي و ضرره ضرري من أحبّه فقد أحببني و من أبغضه فقد أبغضني».

۳ . ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۲ ، ص ۲۸۸ ; شبهای پیشاور، ص ۳۲۰ «وَهُوَ خَلِيفَتِي و وزیري»

۴ . معجم الاوسط، ج ۳ ، ص ۶ ; الموضوعات، ج ۱ ، ص ۳۸۹ ; شبهای پیشاور، ص ۳۲۰ «ترد علیّ الحوض رایة علیّ امیرالمؤمنین و امام الغر المحجلین و الخلیفة من بعدي».

۵ . ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۲ ، ص ۳۰۸ ; مناقب آل ابی طالب، ج ۳ ، ص ۶۱ ; شرح الاخبار، ج ۱ ، ص ۲۲۰ ; نهج الایمان، ص ۲۹۲ ; شبهای پیشاور، ص ۳۲۱ «خلقت أنا و علی من نور واحد قبل أن یخلق الله آدم بأربعة آلاف عام فلما خلق آدم ركب ذلك النور في صلبه فلم نزل في شيء واحد حتى افترقنا في صلب عبد المطلب ففي النبوة و في علي الخلافة».

محمد بن جریر طبری نیز در «کتاب الولایه» از قول پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) نقل می کند که

ایشان در اوایل خطبه غدیر خم فرمود: «جبرئیل از جانب پروردگام، مرا امر نمود که در این مکان قیام نموده و تمامی مردم، از سفید و سیاه را آگاه سازم که علی ابن ابی طالب(علیه السلام)برادر، وصی، خلیفه و امام بعد از من است. ای جماعت! خداوند علی را به عنوان ولی و امام شما نصب، و طاعت او را بر همه واجب نموده است، قول او جایز و حکم او امضا شده است. هر کس با او مخالفت نماید ملعون و هر کس او را تأیید نماید، مشمول رحمت خدای تعالی خواهد بود(۱)».

همچنین شیخ سلیمان بلخی حنفی در «ینابیع الموده» روایتی را از ابن عباس از پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) نقل می کند که در آن بسیاری از صفات مخصوص حضرت امیر(علیه السلام) بیان شده است. هر کدام از این صفات می تواند دلیل و گواهی بر اثبات خلافت ایشان باشد. معنی کامل آن حدیث چنین است «یا علی! تو صاحب حوض منی، صاحب پرچم و لواء منی، حبیب دل، وصی، وارث علم من و خلیفه منی. تو امانت دار مواریت انبیا و امین خدا و تو حجت پروردگار بر تمامی خلق می باشی. تو رکن ایمان، نگهبان اسلام، چراغ ظلمت، نور هدایت، علم و مرفوع برای اهل دنیا هستی. هر کس از تو پیروی کند نجات یابد و هر کس مخالفت نماید هلاک گردد. ای علی تو راه آشکار و واضح و صراط مستقیمی. تو پیشوای سفید رویان، سلطان مؤمنان، آقا و پیشوای همه کسانی هستی که من، آقا و مولای آنان هستم. البته من مولا و آقای هر مؤمن و مؤمنه ای هستم. هر حلال زاده ای تو را دوست می دارد و به جز حرام زاده، کسی تو را دشمن نمی داند. خداوند هیچ گاه مرا به آسمان نبرد و با من تکلم نکرد مگر آن که فرمود: ای محمد! سلام مرا به علی برسان و به او اعلام کن که او امام دوستان من و نور مطیعان من است. پس ای علی!

۱. الغدیر، ج ۱، ص ۲۱۵؛ شبهای پیشاور، ص ۳۲۲

«و قد أمرني جبرائيل عن ربي أن أقوم في هذا المشهد و أعلم كل أبيض و أسود أن علي بن أبي طالب أخي و وصيي و خليفتي و الإمام بعدي... معاشر الناس ذلك فإن الله قد نصبه لكم إماما و فرض طاعته على كل أحد ماض حكمة جائز قوله ملعون من خالفه مرحوم من صدقه».

این کرامت گوارای تو باد(۱)».

ابوالمؤید موفق الدین که از مشاهیر خطبای خوارزم است، در کتاب «فضائل امیرالمؤمنین» از پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) چنین نقل می کند: وقتی در معراج به سدره المنتهی رسیدم از من سؤال شد که محمد! چه کسی را در میان خلق فرمانبردارتر نسبت به خود یافتی؟ عرض کردم «علی را»، گفتند به راستی که درست پاسخ دادی. آنگاه از من سؤال شد که «آیا برای خود خلیفه ای انتخاب نموده ای تا مقاصد تو را به مردم برساند و بندگان مرا از کتابم تعلیم دهد». عرض کردم: پروردگارا! هر کس را تو انتخاب نمایی من هم او را اختیار خواهم کرد. پس خطاب آمد که من علی را از برای تو خلیفه و وصی اختیار کردم و او را به علم و حلم خود مفتخر نمودم. او امیر مؤمنان است و به حق، که نه در گذشته و نه در آینده احدی با چنین مقام و منزلتی نخواهد آمد(۲)».

همچنین صلاح الدین صفدی در «وافی بالوفیات» گفته است: «پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) بر امامت علی(علیه السلام) صراحت نموده و آن حضرت را به امامت برگزید. صحابه نیز آن را می دانستند؛ اما عمر بن الخطاب امامت و خلافت علی(علیه السلام) را به خاطر ابوبکر کتمان نمود(۳)».

۱ . ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۱، ص ۳۹۷؛ خلاصة عبقات الانوار، ج ۹، ص ۲۷۹؛ شبهای پیشاور، ص ۳۲۲ «یا علی أنت صاحب حوضی و صاحب لوائی و منجز عداتی و حبیب قلبی و وارث علمی و أنت مستودع مواریت الأنبیاء و أنت أمين الله في أرضه و أنت حجة الله علی بریته و أنت ركن الإيمان و أنت مصباح الدجی و أنت منار الهدی و أنت العلم المرفوع لأهل الدنيا من تبعك نجا و من تخلف عنك هلك و أنت الطريق الواضح و أنت الصراط المستقیم و أنت قائد الغر المحجلین و أنت يعسوب المؤمنین و أنت مولى من أنا مولاة و أنا مولى كل مؤمن و مؤمنة لا يحبك إلا طاهر الولادة و لا يبغضك إلا خبيث الولادة و ما عرج بي ربّي عزّ و جَلّ إلى السماء قط و كلمني ربي إلا قال لي يا محمد أقرئ علیا منّي السلام و عرفه أنه إمام أولیائی و نور أهل طاعتي فهنيئاً لك يا عليّ هذه الكرامة».

۲ . المناقب، ص ۳۰۳؛ شبهای پیشاور، ص ۳۲۳.

«فهل اتخذت لنفسك خليفة يودي عنك و يعلم عبادي من كتابي ما لا يعلمون، قال: قلت اختر لي فإن خيرتك خير لي، قال: قد اخترت لك علياً فاتخذة لنفسك خليفة و وصياً و نحتله علمي و حلمي و هو أمير المؤمنین حقاً لم ينلها أحد قبله و لا أحد بعده». فضائل أميرالمؤمنین(علیه السلام)، فصل ۱۹، ص ۲۴۰.

۳ . بیت الاحزان، ص ۱۲۳؛ شبهای پیشاور، صص ۳۲۳ و ۳۲۴ «نص النبي(صلی الله علیه وآله) علی أنّ الإمام علي - و عینه - و عرفت الصحابة ذلك ولكن كتمه عمر لأجل أبي بكر رضی الله عنهما».

بسیاری از علمای اهل سنت از جمله سبط ابن جوزی و سلیمان بلخی حنفی و خطیب خوارزمی و... از قول خلیفه دوم از رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) نقل می کنند: «اگر تمام درختان قلم، دریاها مرکب، جنیان حسابگر و آدمیان نویسنده شوند باز هم نمی توانند فضائل علی ابن ابی طالب (علیه السلام) را بر شمرند».

کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست *** که تر کنی سر انگشتان و

از طرفى امام احمد حنبل، طبرانى و سيوطى، از پيامبر خدا(صلى الله عليه وآله) نقل کرده اند: «على با قرآن و قرآن با على است. اين دو تا کنار حوض كوثر از هم جدا نمى شوند. على از من است و من از على هستم. هر كس على را سب نمايد مرا سب نموده و هر كس مرا سب كند خدا را سب کرده است(۱)».

آنگاه وضعيت معاويه و جانشينان او كه تا زمان عمر بن عبد العزيز دستور دادند در منابر بر اميرالمؤمنين و فرزندانش اهانت كنند روشن مى شود.

خلاصه احاديث اين موضوع براى آشنائى بيشتر عبارتند از:

۱ . حديث الدار يوم الازدار:

اين حديث را در بيست مدرک معتبر علمای اهل سنت از طرق مختلف نقل کرده اند: از جمله احمد بن حنبل در ۳ محل از مسند، ثعلبى در تفسير آيه انذار، طبرى در تفسير و در تاريخ الامم ابى الحديد از سكافى و ابن اثير، ابونعيم در حليه، حميدى در جمع، بيهقى در سنن ودلائل، حلبى در سيره، نسائى در خصائص، حاكم در مستدرک، بلخى حنفى در ينابيع و گنجى شافعى در كفايه مى باشند.

اصل حديث قبل ذكر شد، در پايان حديث حضرت فرمود: هر كس دعوت مرا امروز بپذيرد برادر من، وزير من، وارث من، خليفه بعد از من خواهد بود. هيچكس پاسخ نداد. اميرالمؤمنين سه بار پاسخ دادند اى پيامبر خدا من شما را يارى مى كنم. پيامبر

۱ . سيل الهدى والرشاد، ج ۱۱، ص ۲۹۷ ; النص والاجتهاد، صص ۱۰ و ۱۴۴ ; كشف الغمه، ج ۱، ص ۱۴۶، مستدرک حاكم نيشابورى، ص ۱۲۴ ج ۳، كنز العمال ص ۱۵۳ ج ۶ - ابن حجر مكى ص ۷۴ صواعق محرقة - تاريخ الخلفاء سيوطى ص ۱۱۶ و ... ، شبهای پيشاور، ص ۳۳۰ «علي مع القرآن والقرآن مع علي لن يفترقا حتى يردا على الحوض. علي مئي و أنا من علي من سبه فقد سبني و من سبني فقد سب الله».

فرمودند: تو وصی و خلیفه بعد از من هستی «اطلاق بعد» بلا واسطه را می‌رساند.

۲. حدیث منزلت:

پیامبر در چند مورد فرمودند: یا علی تو برای من بمنزله هارون هستی برای موسی، مگر این که بعد از من پیامبری نیست که این حدیث را به طرق مختلف علمای اهل سنت نقل کرده اند که به بیست طریق می‌رسد و شرح آن گذشت.

۳. حدیث غدیر:

پیامبر(صلی الله علیه وآله) در بازگشت از آخرین حج تمام حجاج را جمع کرده و طی خطبه مفصلی فرمود هر کس من مولای اویم علی مولای اوست، این حدیث فوق حد توأثر است از طرق اهل سنت و شیعه و در طول چهارده قرن در توصیف این واقعه اشعار زیادی سروده شده است که برای تفصیل به کتاب الغدیر مراجعه شود.

۴. احمد بن حنبل در مسند و علی شافعی در مودة القربی و دیگران از پیامبر نقل می‌کند: ای علی تو زمه مرا بری می‌کنی و تو خلیفه من بر امت من هستی.

۵. احمد بن حنبل از طرق متعدد و مغزلی شافعی در مناقب و ثعالبی در تفسیر نقل می‌کند: پیامبر(صلی الله علیه وآله) به امیرالمؤمنین(علیه السلام) فرمودند: تو برادر من و وصی من و خلیفه من و اداء کننده دین من هستی.

۶. همدانی شافعی در مودة القربی از عمر بن الخطاب نقل می‌کند پیامبر فرمود: این علی برادر من در دنیا و آخرت و خلیفه من در خانواده من و وصی من در امت من و وارث علم من، ادا کننده دین من، مال او از من و مال من از او، نفع او نفع من، ضرر او ضرر من، کسی که او را دوست دارد مرا دوست داشته و کسی که با او دشمنی کند با من دشمنی کرده است.

۷. نسائی صاحب یکی از صحاح سته نقل می‌کند پیامبر بعد از حدیث منزلت هارونی به امیرالمؤمنین فرمود: تو خلیفه من بر هر مؤمن بعد از من هستی

۸ - عليّ مع الحقّ و الحقّ مع عليّ حیث دار؛ علی با حق است و حق با علی هر چه (روزگار) بگردد. (۱)

۱. مسند احمد حنبل و تفسیر فخر رازی و...

ایمان علی(ع) تحقیقی بود یا تقلیدی؟

پرسش: با وجود این که علی(علیه السلام) اولین کسی است که اسلام آورد. ولی چون ایشان کودک نابالغی بود، ایمان آوردنش تقلیدی بوده است. اما بقیه خلفا که پیر ورزیده و جهان دیده و صاحب عقل کامل بوده اند به طور تحقیقی ایمان آورده اند. آیا ایمان تحقیقی آن ها افضل از ایمان تقلیدی علی(علیه السلام) نیست؟

پاسخ: در تاریخ آمده است که علی(علیه السلام) به دعوت پیغمبر خدا(صلی الله علیه و آله) لبیک گفته و اسلام آورده است. این نقل قول، مورد قبول همه فرقه های اسلامی چه شیعه و چه سنی است. حال باید بررسی نمود که آیا پیغمبر(صلی الله علیه و آله) می دانسته است که بر نوجوان نابالغ تکلیفی نیست؟! چنانچه نمی دانسته است، پس نسبت جهل به حضرت پیامبر داده ایم. و اگر با وجود این که می دانسته، تکلیفی بر نابالغ نیست و او را به اسلام دعوت کرده است، پس کار بیهوده و عبثی انجام داده است. در این صورت، نسبت لغو و عبث به ایشان داده ایم. بنابراین در هر دو حالت مرتکب کفر شده ایم، زیرا در قرآن مجید آمده است: { وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ }؛ پیامبر خدا به هوای نفس سخن نمی گوید: آنچه می گوید: وحی است که به او رسیده است(۱)».

پس قطعاً پیغمبر(صلی الله علیه و آله) علی(علیه السلام) را لایق، قابل و آماده دعوت می دانسته و زمینه ایمان را در او دیده است که او را به اسلام دعوت نموده است. اگر این زمینه در دیگران بیشتر و بهتر بود، چه بسا آن ها را زودتر به اسلام دعوت می کرد.

از طرف دیگر، نه تنها خردسالی و کم سن و سال بودن، با کمال عقل و اراده منافاتی ندارد، بلکه بلوغ سنی فقط برای احکام شرعی لازم است و برای امور عقلانی شرط سنی وجود ندارد. بدیهی است که ایمان آوردن نیز از امور عقلانی است. بنابراین ایمان آوردن علی(علیه السلام) در خردسالی از فضایل آن حضرت به شما می رود. همان گونه که قرآن

مجید از زبان عیسی بن مریم - طفل تازه به دنیا آمده - می فرماید: { قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا }؛ به درستی که من بنده خاص خدا می باشم و خداوند کتاب آسمانی و شرف نبوت را به من عطا فرموده است(۱)». در آیه دیگری از همان سوره درباره حضرت یحیی می فرماید: { يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَأَنبِئْهُمْ الْحُكْمَ صَبِيًّا }؛ در کودکی به حضرت یحیی مقام نبوت را بخشیدیم(۲)». پس آیا می توان اعطای این فضیلت و مقام به یحیی و عیسی را قبل از رسیدن به سن بلوغ، تقلیدی و تلقینی و فاقد اعتبار دانست؟ یقیناً این گونه نیست، زیرا مطابق آیات قرآن برای آن ها فضیلت محسوب می شود. بنابراین می توان نتیجه گرفت که ایمان آوردن در خردسالی برای امام علی(علیه السلام) نیز فضیلت می باشد.

از طرف دیگر، چنانچه ایمان آوردن سه خلیفه اول از ایمان آوردن علی(علیه السلام) افضل و برتر می بود از پیامبر خدا به دور و بعید است که در مجلسی که ابوبکر، عمر و ابو عبیده جراح در آن حاضر بودند دست بر شانه علی(علیه السلام) زده و فرمود: «ای علی تو اولین مؤمنی هستی که ایمان آوردی و اولین مسلمی هستی که مسلمان شدی و تو برای من، به منزله هارون نسبت به موسی هستی(۳)»؟ پیامبری که همه معتقدیم بجز وحی سخنی نمی گوید. { وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى } و چون حضرت هارون خلیفه بلا فصل حضرت موسی بوده منظور پیامبر(صلی الله علیه و آله) این بوده که حضرت علی(علیه السلام) خلیفه بلا فصل پیامبر(صلی الله علیه و آله) است.

طبری در تاریخ خود به نقل از سعد ابن ابی وقاص، در پاسخ سؤال پسرش می نویسد: «ابوبکر پس از آن که بیش از پنجاه نفر اسلام آوردند، مسلمان شد. عمر نیز پس از اسلام آوردن ۴۵ مرد و ۲۱ زن مسلمان شد». بنابراین می توان گفت که «اسلام

۱ . مریم (۱۹): ۳۰

۲ . مریم (۱۹): ۱۲

۳ . مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۲۹۰ و ج ۳ ص ۳۷۸؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۳۳؛ ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی، ص ۵۸؛ شبهای پیشاور، ص ۳۹۶ «یا علی أنت أول المؤمنین و أولهم إسلاماً و أنت متی بمنزلة هارون من موسی». این حدیث را بارها عمر خلیفه دوم نقل کرده است.

علی(علیه السلام)از «فطرت»، و اسلام آن ها از «کفر و شرک» بوده است. یعنی آن ها از کفر و شرک و بت پرستی بیرون آمده و به اسلام گرویده اند، در حالی که علی(علیه السلام) حتی لحظه ای تمایل به کفر و شرک نداشته است.»

به همین دلیل، پیغمبر خدا(صلی الله علیه وآله) می فرماید: «برترین مرد عالمیان در زمان من علی(علیه السلام)می باشد(۱)». این حدیث را میرسید علی همدانی - فقیه شافعی - در کتاب «مودة القربی» نقل کرده است. همچنین محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۲۴ کتاب کفایة الطالب از پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) چنین نقل می کند: «سبقت گیرندگان همه امت ها در ایمان و توحید سه نفر بودند که شرک به خدا نیاوردند. این سه تن علی ابن ابی طالب(علیه السلام) و حبیب نجار - صاحب یاسین - و حزقیل - مؤمن آل فرعون - بودند که راست کرداران نیز بودند و علی ابن ابی طالب(علیه السلام)افضل آن ها بود(۲)».

۱ . بحار الانوار، ج ۳۷، ص ۴۹؛ ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۲، ص ۲۹۸؛ شبهای پیشاور، ص ۳۹۹ «أفضل رجال العالمین فی زمانی هذا علی»

۲ . مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۲۹۰؛ بحار الانوار، ج ۶۴، ص ۲۰۵؛ تفسیر قرطبی، ج ۱۵، ص ۲۰؛ شبهای پیشاور، ص ۳۹۸ «سباق الأمم ثلاثة لم یكفروا بالله طرفة عین خربیل مؤمن آل فرعون و حبیب النجار صاحب یاسین و علی بن ابی طالب(علیه السلام) و هو أفضلهم».

چرا شیعیان به سه شرط انتخاب خلیفه گردن نمی‌نهند؟

پرسش: در انتخاب خلیفه اول سه شرط رعایت گردیده است که عبارتند از: «اجماع مسلمین»، «سن» و «جهان دیده بودن» و نیز حدیثی که عمر نقل کرده که «سلطنت و نبوت در يك خاندان جمع نمی‌شود». این سه، شروط اصلی برای حقانیت خلافت بعد از پیغمبر است. زیرا از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) نقل شده است که «امت من بر خطا (گمراهی و ضلالت) اجتماع نمی‌کنند(۱)». چرا شیعیان به این حق گردن نمی‌نهند؟

پاسخ:

الف - اجماع:

با فرض صحت این حدیث، موارد زیر قابل توجه است:

در این حدیث چون کلمه امت با «بای متکلم» همراه شده، بدین معنا است که عموم امت من، بر راه خطا و گمراهی نمی‌روند. یعنی هر گاه همه امت پیغمبر بر انجام کاری اتفاق نظر داشتند آن کار خطا نخواهد بود. این مطلب یعنی «اجتماع بدون استثنا» به نتیجه خواهد رسید، مورد قبول ما است. چون خداوند همواره در میان امت، افرادی را قرار داده که حق با آن‌ها است و قادرند حق را تشخیص دهند و به آن عمل کنند. یعنی همیشه حجت و نماینده خدا در میان آن‌ها می‌باشد و همراهی همه با هم به معنای همراهی بقیه با آن‌ها است و بدین دلیل از خطا رفتن امت جلوگیری می‌کنند. اما در عین حال به هیچ عنوان، این حدیث بر این که پیغمبر حق تعیین خلافت را از خود ساقط و به امت واگذار کرده باشد، دلالت ندارد. بنابراین همواره حق تعیین جانشین و خلیفه از آن پیغمبر بوده و با اینگونه احادیث، این حق ساقط نمی‌گردد.

بنابراین با این فرض محال که پیغمبر چنین حقی را به اجماع امت واگذار کرده

۱ . اللمع فی اصول الفقه، ص ۲۴۶؛ شبهای پیشاور، ص ۴۸۰ «لا تجتمع أمتی علی الخطاء - لا تجتمع أمتی علی الضلالة».

باشد، باید همگی مسلمین در تعیین خلافت دخیل بوده و اتفاق نظر داشته باشند تا اجماع حاصل گردد. یا حداقل بایستی همه مسلمین جمع شوند و برای تعیین خلیفه رای خود را داده باشند و کسی که اکثریت آراء را داشته باشد به عنوان خلیفه انتخاب گردد. همان طور که الان در تمامی دنیا برای انتخاب رئیس جمهور عمل می کنند و افراد حائز اکثریت را به عنوان رئیس جمهور بر می گزینند. اما آنچه که بعد از وفات پیغمبر و در محل سرپوشیده کوچکی به نام «سقیفه» اتفاق افتاد تا ابوبکر را به خلافت رسانند، دلالت بر اجماع مسلمین نداشته و یا خیلی خوشبینانه تر - به قول اهل سنت - بر اجماع عقلا، اکابر و صحابه رسول الله (صلی الله علیه و آله) هم دلالت ندارد.

در تاریخ مورد قبول شیعه و سنی چنین آمده است: بلافاصله بعد از فوت پیامبر، هنگامی که بنی هاشم سرگرم غسل و کفن و دفن پیغمبر بودند، عده ای از انصار در محلی به نام سقیفه بنی ساعده جمع شدند تا درباره جانشین پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) مشورت نمایند. محمد بن جریر طبری در تاریخ خود می نویسد: خبر به گوش عمر رسید و او خود را به در خانه پیامبر (صلی الله علیه و آله) رسانید، ولی وارد خانه نشد تا بقیه صحابه که سرگرم مراسم تغسیل و کفن و دفن رسول الله (صلی الله علیه و آله) بودند او را نبینند. برای ابوبکر پیغام فرستاد که امر مهمی پیش آمده و زودتر خودت را به من برسان. ابوبکر به قاصد گفت: الان فرصت بیرون آمدن ندارم. عمر قاصد را دوباره برگرداند و گفت: امر بسیار مهمی پیش آمده که وجود تو خیلی لازم است. بالاخره ابوبکر بیرون آمد و عمر قضیه اجتماع انصار در سقیفه را به منظور تعیین جانشین پیامبر خدا برای ابوبکر بازگو کرد. دو نفری به سمت سقیفه به راه افتادند و در بین راه ابو عبیده جراح (۱) را دیدند و او را نیز با خود بردند و با عجله به سقیفه رسیدند. در آنجا صحبت هایی رد و بدل شد. ابوبکر با تیزی و زیرکی پیش دستی نمود و خلافت را به ابو عبیده و عمر تعارف کرد. آن ها هم تعارفش را به خود او برگرداندند و گفتند: تو بزرگتر و اولی هستی.

از سوی دیگر، در طرف مقابل، سعد بن عباده که از قبیله خزرج بود و قصد امارت

۱ . ابو عبیده گورکن بود.

را داشت، موجب شد تا عمر و ابو عبیده فوراً با ابوبکر بیعت کنند و مسلمین را در مقابل عمل انجام شده قرار دهند. چند نفر دیگر از حضار که از قبیله اوس بودند از روی عداوتی که با قبیله خزرج داشتند نیز با ابوبکر بیعت نمودند. موقعی که این خبر به گوش اسامه بن زید رسید، فوراً خود را به مسجد رسانید و فریاد برآورد که این چه غوغایی است که شما برپا نموده اید و خلیفه تراشی می کنید؟ شما چکاره این امت هستید که بدون مشورت مسلمانان اقدام به تعیین و انتخاب خلیفه می کنید؟ عمر جهت استمالت و پوزش از اسامه جلو رفت و گفت: کار تمام شده و خیلی ها بیعت کرده اند (منظور خودش و ابو عبیده و معدودی از قبیله اوس بود) و تو هم با ابوبکر بیعت نما! اسامه با ناراحتی گفت: پیغمبر خدا مرا بر شما امیر قرار داده و از این امارت هم معزول نشده ام. چگونه امیری که پیغمبر خدا برگزیده است بیاید و با مأمور خود بیعت نماید!؟

در این مکان کوچک که تعداد بسیار محدودی جمع شده بودند، نه فقط همه مسلمین، بلکه حتی اکابر و بزرگان صحابه نیز در آنجا حضور نداشتند. بسیاری از اهل سنت معتقدند که به دلیل حیاتی بودن امر خلافت، فرصت خبر رسانی به بقیه صحابه در مناطق مختلف، مانند یمن و شام و مکه وجود نداشته است. در پاسخ به این بهانه اهل سنت باید گفت: حتی محمد بن جریر طبری در تاریخ خود معتقد است که فقط دو قبیله اوس و خزرج می خواستند برای خود امیر تعیین کنند.

علاوه بر این، اردوی لشکر اسلام به فرماندهی اسامه بن زید در همان نزدیکی مدینه بود. در این اردو هم عمر و هم ابوبکر تحت فرماندهی اسامه بودند. چگونه عمر و ابوبکر توانستند خود را به سقیفه برسانند ولی دیگر بزرگان همین اردو، از جمله خود اسامه را به دلیل ضیق وقت دعوت نکرده و بی خبر گذاشتند!!؟ بنابراین به همان دلیل که عمر و ابوبکر توانستند از اردوگاه جدا شده و خود را به سقیفه برسانند، می توانستند در همان زمان و بدون فوت وقت بقیه صحابه ای را که در آن اردوگاه بودند مطلع نموده و به سقیفه بیاورند.

بنابراین، از عدم اطلاع رسانی به صحابه و لشکر اسامه می توان دریافت که برنامه و توطئه از پیش طراحی شده ای در حال تکوین و اجرا بوده است. از طرفی دیگر علی این

ابی طالب (علیه السلام) که فضایل او مورد اتفاق همه مسلمین است و عضو بسیار مؤثر جامعه مسلمین بود، و نیز عباس عموی پیامبر که شیخ القبیله بود و بسیاری دیگر از بنی هاشم که مورد تأیید پیامبر بودند، و در مدینه هم حاضر بودند را بی اطلاع گذاردند. حال اگر نقشه ای از قبل طراحی نشده بود، چرا عمر وارد خانه پیغمبر نشد تا قضیه را علناً به اطلاع همه بنی هاشم و صحابه برساند و از همه آن ها استمداد نماید؟ آیا ابوبکر عقل کل منحصر به فرد امت بود؟ و بقیه جزو صحابه به حساب نمی آمدند و عترت پیامبر بیگانه بودند؟ و لذا نباید آن ها را مطلع می کرد!!

بنابراین آنچه که اتفاق افتاد انتخاب و تعیین خلیفه به وسیله سه نفر بود (ابوبکر، عمر و ابو عبیده) و بعد به تدریج، عوام الناس به آن ها پیوستند. ولی همچنان صحابه و عترت پیامبر از بیعت با خلیفه منصوب آن ها امتناع می کردند. در کجای دنیا، این همه مصلحت اندیشی سراغ دارید که به بهانه مصلحت اندیشی، امت و اسلام را منحصر به این سه نفر کنند و آن را اجماع بنامند؟

آیا این عقیده قابل قبولی است که سه نفر یا بیشتر، در پایتخت يك مملکت جمع شوند و برای بقیه، رئیس جمهور و خلیفه تعیین نمایند؟! آنگاه تبعیت بقیه افراد را واجب پندارند؟ جالب تر این که همه افرادی که در آینده نیز خواهند آمد تحت بیعت و راه آن خلیفه باشند. به طوری که پس از ۱۴۰۰ سال همگی را موظف به این تبعیت بدانند. چنانچه کسانی حتی در فکر و عقیده (نه در عمل) با آن ها مخالف باشند و از آن ها اطاعت و تبعیت نکنند آن ها را مهدور الدم، رافضی و کافر بخوانند!

با کدام قانون و با چه حقی این سه نفر (ابوبکر و عمر و ابو عبیده)، و یا اصلاً همه معدود کسانی که در سقیفه جمع شده بودند را باید اجماع مسلمین بخوانیم؟ در صورتی که بین اجماع، اکثریت و اقلیت، تفاوت فاحشی وجود دارد. اجماع یعنی اتفاق نظر همه افراد بدون حتی يك نفر مخالف و یا ممتنع. اکثریت یعنی بیش از نیمی از افراد شرکت کننده و اقلیت یعنی کمتر از نیمی از جمعیت شرکت کنندگان.

لذا با این تعاریف باید گفت: در میان شرکت کنندگان در سقیفه، نه تنها اجماعی به وقوع نپیوست بلکه از ترس این که سعد بن عباده - بزرگ قبیله خزرج - خلافت را به

دست نگیرد، عمر و ابو عبیده جراح و قبیله اوس، سیاسی بازی نموده و با ابوبکر بیعت کردند.

حتی در خود مدینه سعد بن عباده انصاری و اولاد و قبیله اش، بسیاری از خواص صحابه، تمام بنی هاشم و دوستان آن ها و نیز علی ابن ابی طالب (علیه السلام) تا شش ماه، همچنان به مخالفت ادامه داده و زیر بار بیعت نرفتند.

بنابراین با مختصر مطالعه ای می توان دریافت که در خود مدینه منوره - که پایتخت حکومت اسلامی آن زمان بود - چنین اجماعی (حتی اجماع اکابر و بزرگان صحابه) هرگز به وقوع نپیوست. بلکه بسیاری از صحابه و رجال به مسجد رفته و با ابوبکر، مجادله و بحث کردند. ابن حجر عسقلانی، بلاذری و نیز محمد خاوند شاه در روضه الصفا، اسامی ۱۸ نفر از بزرگان صحابه که با ابوبکر مخالفت نموده و بیعت نکردند را چنین ذکر کرده اند:

۱ . سلمان فارسی

۲ . ابوذر غفاری

۳ . مقداد بن اسود کنندی

۴ . عمار یاسر

۵ . خالد بن سعید ابن العاص

۶ . بریده الاسلمی

۷ . ابی بن کعب

۸ . خزیمه بن ثابت ذوالشهادتین (لقبی که پیغمبر به او داد)

۹ . ابوالهیثم بن التیهان

۱۰ . سهل بن حنیف

۱۱ . عثمان بن حنیف ذوالشهادتین

۱۲ . ابویوب انصاری

۱۳ . جابر بن عبدالله انصاری

۱۴ . حذیفه الیمان

۱۵ . سعد بن عبادہ

۱۶ . قیس بن سعد

۱۷ . عبدالله بن عباس

۱۸ . زید بن ارقم.

یعقوبی در تاریخ خود می افزاید که افراد دیگری چون:

۱۹ . علی ابن ابی طالب(علیه السلام)

۰۲- عباس بن عبد المطلب

۲۱ . فضل بن عباس

۲۲ . زبیر بن العوام بن العاص

۲۳ . براء بن عازب

۲۴ - مقداد بن عمر

نیز با ابوبکر بیعت نکردند و شیعه علی(علیه السلام) شدند.

با توجه به مطالب فوق، این گونه انتصاب خلیفه، توسط سه نفر در سقیفه را باید اولین کودتای عالم اسلام نامید که تاریخ آن را ثبت کرده است. امام فخر رازی نیز در «نهایة الاصول» به صراحت می گوید: «هرگز در خلافت ابوبکر و عمر اجماع واقع نشد تا پس از کشته شدن سعد بن عبادہ، اجماع منعقد گردید.»

اگر اجماع اتفاق می افتاد باید حداقل، عترت و اهل بیت پیامبر(علیه السلام) که در حدیث ثقلین

«إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا فَقَدْ نَجَوْتُمْ وَ لَنْ تُضِلُّوا بَعْدَهَا أَبَدًا» و حدیث سفینه «مثل اهل بیتهی کمثل سفینه نوح، من توسل بهم نجا و من تخلف عنهم هلك» آن ها را میزان و ملاک نجات دانسته اند، در آنجا حضور می داشتند.

از طرف دیگر، بر اساس همین احادیث، چون تشکیل دهندگان سقیفه از اهل بیت و عترت پیامبر دوری گرفته اند، اهل هلاک می باشند. ابن حجر نیز در کتاب «صواعق»، درباره لزوم توجه به اهل بیت رسالت و عترت طاهره (علیه السلام) دو حدیث از ابن سعد از پیامبر نقل می کند:

صفحه ۱۰۵

«من و اهل بیتم درختی در بهشت هستیم که شاخه های آن در دنیا است. پس هر کس که بخواهد راهی به سوی خدا بیابد، باید به آن ها تمسک جوید.» (۱) و نیز «در هر دوره برای امت من عدولی از اهل بیت من وجود دارد که تحریف گمراهان، ادعای مدعیان باطل و تاویل جاهلین را از دین اسلام دور می نماید. به درستی که بدانید امامان شما، پیشوایان شما هستند که شما را به سوی خدای تعالی هدایت می کنند. پس دقت کنید که پیشوایان شما چه کسانی هستند.» (۲)

لذا مجدداً یادآوری می نماید که به دلیل وجود اهل بیت پیامبر و عترت او در میان امت - که هرگز به گمراهی نمی روند - و در هر دوره ای این حجت ها در روی زمین وجود دارند، اجماع امت پیامبر به گمراهی و خطا نمی رود. لیکن در قضیه سقیفه، بیعت کنندگان راه خود را از اهل بیت پیامبر جدا کردند و در نتیجه به گمراهی رفتند.

اکنون به بررسی چگونگی رفتار با افرادی که بیعت نکردند خواهیم پرداخت تا ماهیت به اصطلاح «اجماع مسلمین» روشن تر گردد.

ابن عبدالبر قرطبی که از بزرگان علمای اهل سنت است در کتاب «استیعاب» و نیز ابن حجر مکی می گویند: سعد بن عباد انصاری که خود مدعی مقام خلافت بود، هرگز با ابوبکر و عمر بیعت نکرد و آن ها هم در ظاهر متعرض او نشدند. وی که صاحب قبیله بزرگی بود، از ترس این که در بین مسلمین شورش و بلوایی بر پا نشود به شام رفت و در آنجا سکنی گزید. به تحریک یکی از بزرگان شام، شبانه به او تیراندازی شد و او را کشتند. قاتل او را پیدا نکردند و زدن تیر را به اجنه نسبت دادند. (۳)

۱. ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۲، ص ۴۳۹؛ شبهای پیشاور، ص ۴۹۳ «أنا و أهل بیتي شجرة في الجنة و أغصانها في الدنيا فمن شاء أن يتخذ إلى ربّه سبیلاً فلیتمسک بها»

۲. النص والاجتهاد، ص ۱۳۸؛ کتاب الاربعین، ص ۳۷۸؛ ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۲، ص ۱۳۵؛ شبهای پیشاور، ص ۴۹۳ «في کلّ خلف من أمتي عدول من أهل بیتي ینفون عن هذا الدین تحریف الضالین و انتحال المبطلین و تاویل الجاهلین إلا و إنّ أئمتکم و فدکم إلى الله عزّوجلّ فنظروا من توفدون».

۳. قاتل سعد بن عباد و زننده تیر خالد بن ولید بود. او در ابتدای حکومت ابوبکر، مالک بن نویره را کشت و همسر او را تصرف کرد و مغضوب خلیفه واقع شد. خالد چون می خواست در دوره خلافت عمر خود شیرینی کند، شبانه به سعد بن عباد انصاری تیر اندازی کرد تا خود را نزد خلیفه پاک سازد.

اما در مورد بیعت علی(علیه السلام)، همانطور که بخاری در جلد سوم صحیح و مسلم در جلد

پنجم صحیح خود می نویسند، بیعت علی بعد از وفات فاطمه(علیهم السلام) بوده است. فاطمه(علیهم السلام) هم چند ماه پس از رحلت پیغمبر فوت کرده است. مسعودی در مروج الذهب می گوید:

«هیچ يك از بنی هاشم تا وقتی که فاطمه(علیهم السلام) وفات یافت، با ابوبکر بیعت نکردند.»

علی(علیه السلام) را هم با زور شمشیر، آتش زدن خانه اش و تهدید به گردن زدن، مجبور به بیعت با ابوبکر کردند. حداقل ۱۲ نفر از مورخین اهل سنت، خبر فوق را نقل کرده اند. برای مثال:

۱. ابو جعفر بلاذری;

۲. احمد بن یحیی بن جابر البغدادی;

۳. ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه؛(۱)

۴. محمد بن جریر طبری;

۵. ابن خزابه در کتاب غرر;

۶. ابن عبد ربه در جزء سوم عقد الفرید;

۷. ابو محمد عبدالله ابن مسلم بن قتیبہ بن عمرو الباهلی الدینوری در جلد اول تاریخ الخلفا الراشدین;

۸. احمد بن عبدالعزیز جوهری;

۹. ابو ولید محب الدین محمد بن الشحنة الحنفی در کتاب «روضۃ المناظر فی اخبار الاوائل والواخر» و

۱۰. ابی الحسن علی بن الحسین مسعودی در کتاب «اثبات الوصیه» مضمون این خبر را با مختصر تفاوتی چنین روایت کرده اند:(۲)

«ابوبکر به عمر گفت: برو آن ها را بیاور تا با من بیعت کنند. اگر از آمدن هم خودداری کردند با آن ها قتال کن. پس عمر همراه اسید بن خضیر و سلمه بن اسلم و عده ای دیگر به در خانه فاطمه(علیها السلام) رفتند. آن ها با خود هیزم بسیاری بر در خانه فاطمه(علیها السلام)

۱. ج ۲، ص ۶۰؛ ج ۱۴، ص ۱۹۳

۲. اثبات الوصیه، ص ۱۴۳؛ الوافی بالوفیات، ج ۶، ص ۱۷؛ الملل والنحل، ج ۱، ص ۵۷

بردند. بنی هاشم از جمله عباس عموی پیغمبر و علی(علیه السلام) و زبیر(۱) در آنجا بودند. عمر

گفت: بیرون آید و با خلیفه، ابوبکر بیعت کنید و گرنه شما را می سوزانم. به فاطمه(علیها السلام) نیز گفت: هر که در خانه است بیرون کن. زبیر شمشیر کشید و عمر گفت: این سگ را بگیرد. شمشیرش را گرفتند و بر سنگ کوبیدند و شکست. بنی هاشم از بیرون آمدن امتناع می کردند. عمر هیزم طلبید و گفت: به خدایی که جان عمر در قبضه قدرت او است یا بیرون آید، یا خانه را با هر که در آنجا است می سوزانم. مردم گفتند: یا اباحفص! - کنیه عمر اباحفص بود - فاطمه(علیها السلام) در این خانه است. عمر در پاسخ گفت: هر کس در آنجا باشد می سوزانم. پس همه به جز علی(علیه السلام) بیرون آمدند. عمر جهت چاره جویی نزد ابوبکر برگشت. ابوبکر اشخاص دیگری را چند بار فرستاد ولی مایوس برگشتند. مجدداً عمر با جماعتی دیگر بر خانه فاطمه(علیها السلام) هجوم بردند و چون دق الباب کردند، فاطمه(علیها السلام) با صدای بلند گفت: «ای پدر و ای پیامبر خدا! ببین بعد از تو از عمر و ابوبکر به ما چه می رسد و چگونه ما را ملاقات می کنند.» مردم با صدای شنیدن ناله و گریه فاطمه(علیها السلام) برگشتند، ولی همچنان عمر و عده دیگری در آنجا باقی ماندند. بالاخره علی(علیه السلام) را به اجبار و زور به سوی ابوبکر کشیدند. بنی هاشم هم با او می آمدند و ناظر قضایا بودند. چون به نزد ابوبکر رسیدند؛ ابوبکر از علی(علیه السلام) خواست تا بیعت کند. امام علی(علیه السلام) فرمود: من به این مقام بر حق ترم و با شما بیعت نخواهم کرد. اگر از خدا می ترسید باید به حق ما اعتراف نمایید. سپس عمر گفت: تا بیعت نکنی دست از تو برنخواهم داشت. علی(علیه السلام) در پاسخ عمر گفت: خوب با یکدیگر ساخته اید، امروز تو برای او کار می کنی و فردا او آن را به تو بر می گرداند. آنگاه امام خطاب به مردم گفت: به خدا سوگند که ما اهل بیت به این امر بر حق تر هستیم و شما نباید از حق دور شوید. عمر، علی(علیه السلام) را تهدید کرد که اگر بیعت نکنی گردنت را خواهم زد. ابوبکر به عمر گفت: مادامی که فاطمه(علیها السلام) هست او را اکراه

نمی کنیم. سپس امیرالمؤمنین(علیه السلام) بدون این که بیعت کند، برگشت و خود را به قبر پیغمبر

۱ . امام علی(علیه السلام) درباره زبیر می فرماید: زبیر همیشه با ما بود تا پسرانش بزرگ شدند و او را از ما برگرداندند.

رسانید و با گریه و ناله عرض کرد: { إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي }; (۱) «مردم مرا

ضعیف ساختند و خواستند مرا بکشند.»

پس از آن، علی(علیه السلام) به خانه خود نزد فاطمه(علیها السلام) برگشت. بعد از مدتی ابوبکر و عمر جهت جلب رضایت فاطمه(علیها السلام) به خانه او آمدند؛ ولی فاطمه(علیها السلام) فرمود:

«به خدا سوگند شما دو نفر مرا اذیت کردید، و در هر نماز شما را نفرین می کنم تا پدرم را ببینم و نزد او از شما شکایت کنم.»

سپس فاطمه(علیها السلام) ادامه داد:

«به خدا تا زنده ام (تا با خدا ملاقات نمایم) با عمر حرف نخواهم زد.» پس از رحلت فاطمه(علیها السلام) علی(علیه السلام) را دوباره مجبور به بیعت کردند.

بنابراین با تعجیلی که در روز سقیفه نمودند، و چند ساعت تأمل و درنگ نکردند تا مراسم تغسیل و تدفین پیامبر تمام شود، و حداقل علی(علیه السلام) - که به فرموده پیامبر جدا کننده حق و باطل است - و نیز عموی بزرگوار پیامبر - که شیخ القبیله بود - بیایند هر صاحب فکری نسبت به آنچه در سقیفه رخ داد بدبین می شود و پیش خود خواهد گفت: توطئه ای در کار بوده است، و امروز پس از ۱۴۰۰ سال این اختلاف ها پیش نمی آمد.

اما توطئه از این قرار بود: چنانچه صبر می کردند تا افرادی از اردوی اسامه یا از قبیله بنی هاشم در سقیفه حاضر شوند، نام علی(علیه السلام) و عباس هم به عنوان يك داوطلب، مورد وثوق پیغمبر برده می شد. با شواهد و قرآنی که در اختیار بود، کلاه خلافت نصیب ابوبکر و عمر نمی شد و خلافت به صاحب آن یعنی علی(علیه السلام) می رسید. لذا درنگ را جایز ندانسته و گفتند: تا طرفداران علی(علیه السلام) و سایر بزرگان، مشغول غسل و کفن و دفن پیغمبرند باید لباس خلافت را به تن حاضرین و بقیه مسلمین را در مقابل عمل انجام شده قرار داد.

احادیث و اخباری که پیامبر تصریح در خلافت امیرالمؤمنین فرمود و همه را علمای اهل سنت بعضی تا حد تواتر نقل کرده اند که در صفحات (۹۵ - ۸۹) گذشت.

۱ . همان جمله ای که هارون به برادرش موسی در بازگشت از کوه طور گفت و در سوره طور (۵۲): آیه ۱۵۰ آمده است.

ب - سن بالای ابوبکر:

چنانچه سن، یکی از شرایط خلافت می بود بزرگتر و مسن تر از ابوبکر و عمر بسیار بودند. محققاً ابوقحافه (پدر ابوبکر) که در آن زمان حیات داشت از خود ابوبکر مسن تر بود و در نتیجه، باید او را به عنوان خلیفه بر می گزیدند. و او همین مورد را در نامه ای به پسرش ابوبکر نوشته بود، لذا این دلیل عملاً و منطقاً نمی تواند درست باشد.

اما از نظر تجربه و جهان دیدگی، اگر این شرط نیز باید رعایت می شد و از شرایط خلافت می بود، باید رسول الله (صلی الله علیه وآله) در زمان حیات خویش به آن جامه عمل می پوشانید. در صورتی که می دانیم وقتی رسول الله (صلی الله علیه وآله) در غزوه تبوک عازم حرکت بود، در غیاب خود، علی (علیه السلام) را نایب و خلیفه خود قرار داد. ایشان در آن زمان به علی (علیه السلام) فرمود: «تو در اهل بیت من، در خانه من و در محل هجرت من خلیفه من هستی.» (۱) لذا باید این ایراد را به پیغمبر وارد کرد که چرا با وجود شیوخ با تجربه و جهان دیده، علی جوان و کم سن و سال را خلیفه خود قرار داد؟ چرا در موقع فرستادن آیات اول سوره برائت بر اهل مکه، پیرمرد جهان دیده را از وسط راه برگردانده و علی جوان را مامور آن کار بزرگ نمود؟ یا چرا برای هدایت اهل یمن از وجود چنان شیوخ با تجربه ای استفاده نکرد و امیرالمؤمنین (علیه السلام) را مامور هدایت اهل یمن نمود؟

ج - نبوت و سلطنت:

اما در پاسخ به قول عمر مبنی بر این که سلطنت و نبوت در يك خاندان جمع نمی شود (۲) باید گفت: اولاً خلافت و امامت، سلطنت و پادشاهی نیست بلکه ادامه نبوت و جزو لاینفک آن است. به همان دلیلی که هارون برادر حضرت موسی از خلافت برکنار نبود، علی (علیه السلام) نیز نباید از خلافت رسول الله (صلی الله علیه وآله) بر کنار باشد. آشکارترین و روشن ترین دلیل بر رد حدیث منسوب به عمر بن الخطاب، عمل و پیشنهاد خود او برای نامزدی

علی (علیه السلام) بعد از خلافت خودش می باشد، تا این که بالاخره علی (علیه السلام) خلیفه چهارم شد و

۱ . کتاب السقیفة، ص ۶۲ ; شبهای پیشاور، ص ۴۹۶ «فأنت خلیفتی فی أهل بیته و دار هجرتی».

۲ . نساء (۴): ۵۴

همه اهل سنت او را به عنوان خلیفه چهارم قبول دارند. لذا بسیار عجیب است که با مبنا قرار دادن این اصل، خلافت (سلطنت!) بلافاصله علی(علیه السلام) را رد می کنند ولی خلافت بافاصله همان شخص را قبول می کنند. بالاخره دلیل محکم تر استناد به آیه شریفه { أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا }؛ «آیا مردم به آنچه خدا به فضل خود آن ها را بر خوردار نموده است حسد می ورزند. پس به تحقیق ما بر آل ابراهیم کتاب و حکمت فرستادیم و به آن ها ملک (حکومت) بزرگ عطا نمودیم» می باشد. از آنجایی که پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) هرگز بر خلاف نص صریح قرآن سخنی نمی گوید پس این آیه، دلیل بر رد سخن عمر است. یعنی خلافت و نبوت می توانند (و باید) و ممکن است در یکجا جمع گردند. همانطور که محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۴۴ کفایة الطالب از پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) نقل می کند «و او پادشاه مؤمنین است و او باب من است که می آید. او بعد از من، خلیفه من است.»(۱)

۱. لسان المیزان، ج ۳، ص ۲۸۳؛ میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۳؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۴۳؛ شبهای پیشاور، ص ۴۹۹ «و هو یعسوب المؤمنین و هو بابی الذی اوتی منه و هو خلیفتی من بعدی».

علی(ع) فاروق و جداکننده ی حق و باطل

پرسش: چرا و به چه استنادی علی(علیه السلام) را فاروق و جدا کننده حق و باطل می خوانید؟

پاسخ: دلیل این ادعای شیعیان، فرمایشات پیغمبر(صلی الله علیه وآله) است که با استناد به منابع اهل سنت درباره آن بحث می شود.

بسیاری از علمای اهل سنت، چون شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۱۶ ینابیع الموده، ابو جعفر احمد بن عبدالله شافعی، میر سید علی همدانی شافعی در مودة القربی و همچنین محمود بن یوسف گنجی شافعی در کفایة الطالب، حدیثی را به نقل از ابوزر غفاری از رسول گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله) نقل می کنند که آن حضرت چنین فرمود: «به زودی بعد از من فتنه ای برپا می شود، پس اگر چنین شد شما ملزم هستید که با علی بن ابی طالب باشید چون او اولین کسی است که مرا می بیند و روز قیامت با من مصافحه می کند. او با من در مرتبه ای بلند و عالی است. او جدا کننده بین حق و باطل است.»(۱)

محمد بن طلحه شافعی در «مطالب السنول»، بیهقی در «سنن» و نورالدین مالکی در «فصول المهمه» از ابن عباس و سلمان فارسی نقل می کنند که پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) با دست مبارک خود به سوی علی ابن ابی طالب(علیه السلام) اشاره کرده و فرمود:

«به درستی که علی اول کسی است که به من ایمان آورده و اول کسی است که روز قیامت با من مصافحه می کند. و این علی، صدیق و راستگوی بزرگ است و او فاروق این امت است که حق و باطل را جدا می کند.»(۲)

۱ . ینابیع الموده لذوی القربی، ج ۱، ص ۳۸۷؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۴۵۰؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۲۸۷؛ شبهای پیشاور، ص ۴۹۷ «سئون من بعدي فتنه فاذا كان ذلك فالزموا علي بن أبي طالب فإنه أول من يراني و أول من يصفحني يوم القيامة و هو الصديق الأكبر و هو فاروق هذه الأمة يفرق بين الحق و الباطل».

۲ . المعجم الكبير، ج ۶، ص ۲۶۹؛ مناقب امير المؤمنين علی(علیه السلام)، ج ۱، ص ۲۶۷؛ مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۱۰۲؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۴۱؛ شبهای پیشاور، ص ۴۹۸ «هذا أول من بي و أول من يصفحني يوم القيامة و هذا الصديق الاكبر و هذا فاروق هذه الأمة يفرق بين الحق و الباطل».

امام احمد حنبل در مسند و امام فخر رازی در تفسیر کبیر خود از پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) چنین نقل می کنند:

«علی همراه حق و حق همراه علی است هر جا حرکت کند»(۱)

و یا فرمایش دیگری مبنی بر: «علی با حق و حق با علی(علیه السلام) است. علی(علیه السلام) به طرف حق می رود، هر گونه که حق حرکت کند.»(۲)
از این دو حدیث می توان استنباط نمود: کسی که همواره با حق باشد و یا حق همراه او باشد، ملاک تشخیص حق نیز می باشد.

در پایان به ذکر يك واقعه تاریخی بسنده می کنیم:

وقتی به ابو ایوب اعتراض کردند و از او پرسیدند که چرا به طرف علی بن ابی طالب(علیه السلام) رفتی و با ابوبکر بیعت نکردی؟ ابویوب در پاسخ گفت: روزی خدمت پیغمبر رسیدم پس از مدتی عمار یاسر هم وارد شد و از آن حضرت سؤالی پرسید. حضرت رسول(صلی الله علیه وآله) ضمن صحبت هایش فرمود: «ای عمار! اگر تمامی مردم به راهی بروند و علی به تنهایی راه دیگری را در پیش گیرد، پس به راهی که علی ابن ابی طالب(علیه السلام) می رود برو. ای عمار از همه مردم بی نیاز شو؛ زیرا علی(علیه السلام) تو را از راه هدایت باز نگرداند و تو را به راه هلاکت و گمراهی راهنمایی نکند. ای عمار! اطاعت علی اطاعت من و اطاعت من اطاعت خدا است.»(۳)

۱ . مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۲۶۰؛ شبهای پیشاور، ص ۴۹۹ «علی مع الحق و الحق مع علی حیث دار».

۲ . بحار الانوار، ج ۲۸ ص ۱۹۰؛ مجمع النورین، ص ۷۳؛ شبهای پیشاور، ص ۴۹۹ «علی مع الحق و الحق مع علی یمیل مع الحق کیف مال».

۳ . السقیفة، ص ۶۷؛ شبهای پیشاور، ص ۵۰۶

«یا عمار إن سلك الناس كلهم وادياً و علی وادياً فاسلك وادي علی و خل عن الناس، یا عمار علی لا یردك عن هدی ولا یدلك علی ردی، یا عمار طاعة علی طاعتي و طاعتي طاعة الله»؛ حلیه الاولیاء، حافظ ابو نعیم؛ مطالب السؤل، محمد بن طلحه شافعی؛ ینابیع المؤده، باب ۴۳، سلیمان بلخی حنفی، ج ۲، ص ۲۸۷؛ مودة القربی، مودت پنجم، میر سید علی همدانی شافعی؛ بلاذری - تاریخ و...

بهشت پاداش محبّ علی(ع) و گریه کننده بر حسین(ع)

پرسش: بعضی عقاید و احادیث شیعیان مانند «کسی که بر حسین گریه کند بهشت بر او واجب می شود» یا «دوست داشتن علی(علیه السلام) حسنه ای است که هیچ گناهی به آن ضرر نمی رساند» باعث ترویج فساد و فحشا در بین شیعیان نمی گردد؟ آیا می توان گفت: کسی که در هر سال، فقط چند قطره اشک برای حسین بن علی(علیه السلام) می ریزد مثل این است که تازه متولد شده و همه گناهان گذشته او پاک می شود، و جایگاهش بهشت است؟

پاسخ: اولاً، اگر به اعتقاد سؤال کننده، اشاعه فساد و فحشا در بین شیعیان به دلیل وجود این احادیث و اعتقادات باشد باید در مذاهب و ادیانی که چنین احادیثی وجود ندارد، این قبیل گناهان و معاصی دیده نشود. حال آن که در بین سایر ادیان الهی و نیز مسلمین سایر مذاهب، این گونه معاصی به چشم می خورد و حتی بیشتر هم دیده می شود.

ثانیاً این احادیث فقط منحصر به کتب علمای شیعه نیست، بلکه امام احمد حنبل در مسند، خطیب خوارزمی در فصل ششم مناقب، سلیمان قندوزی حنفی در باب ۴۲ ینابیع الموده و بسیاری از علمای اهل سنت، از انس بن مالک و معاذ بن جبل از پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) روایت کرده اند که:

«دوستی علی بن ابی طالب(علیه السلام) حسنه ای است که هیچ گناهی به آن آسیب نمی رساند. دشمنی با ایشان نیز گناهی است که با وجود آن هیچ کار خیری نمی تواند مفید واقع شود.»(۱)

همچنین از رسول گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله) آورده اند:

«دوستی علی ابن ابی طالب(علیه السلام) گناهان را می خورد، همانطور که آتش، هیزم را در

۱ . ینابیع الموده لذوی القربی، ج ۱، ص ۳۷۵ و ج ۲، صص ۷۵، و ۲۹۲ ; القصائد والعلویات، ص ۱۲۲ ; شبهای پیشاور، ص ۵۲۵ «حبّ علیّ حسنة لا یضر معها سیئة و بغض علیّ سیئة لا تنفع معها حسنة».

کام خود فرو می کشد.» (۱)

گناهان به دو نوع کبیره و صغیره تقسیم می شود. در قرآن مجید از گناهان صغیره با عنوان سیئه نام برده شده است. چنانچه در قرآن مجید می فرماید: {
 إِنَّ تَجَنُّبُوا كِبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ لَكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَتُدْخِلُكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا}; «اگر از گناهان بزرگی که نهی شده اید دوری نمایید از بقیه گناهان شما چشم
 پوشی نموده و شما را به مقام بلند و نیکو خواهیم رسانید.» (۲)

ثالثاً وجود این گونه احادیث از نا امیدی مسلمانان پیشگیری می کند، هر چند که موجب امید بی پایان نیز نمی گردد. وقتی که افراد معتقد، گرفتار هوی و
 هوس شده و مرتکب سیئه ای شوند، ممکن است شیطان آن ها را وسوسه نماید که دیگر درهای رحمت الهی به رویتان بسته شده است و در نتیجه به آن ها
 تلقین کند که دیگر کنترل نفس، مفهومی ندارد و موجب طغیان و سرکشی آن ها شود و سرانجام آن ها را به سمت و سوی گناهان کبیره سوق دهد.
 بنابراین برای آموزش گناهان، باید ابزار و وسایلی باشد که از آن جمله حب علی(علیه السلام) و اولاد علی است.

البته باید یاد آور شد که محب علی(علیه السلام) نیز کسی است که پا جای علی(علیه السلام) بگذارد و عملاً و قولاً به دنبال ایشان برود. اما چون عصمت،
 مخصوص مقام نبوت و امامت است، نمی تواند در عمل همانند علی(علیه السلام) شود. لذا حداقل باید مرتکب معاصی و گناهان کبیره نشود و بر انجام
 گناهان صغیره نیز اصرار نرورد. آنگاه در زمره شیعیان علی(علیه السلام) قرار گرفته و مشمول آیه فوق می شود.

همین طور گریه بر امام حسین(علیه السلام)، یکی دیگر از ابزار عفو و آمرزش گناهان صغیره است. گریه بر حسینی که پیامبر خدا فرموده است:
 «حسین مَنِّي وَأَنَا مِنْ حُسَيْنٍ» این حدیث بدان معنا است که حسین پاره تن است و دین من به نیروی مظلومیت و جانبازی حسین احیا خواهد شد. آیا عقلا و
 منطقاً اگر مسلمانی بر حسین، با این مشخصات و

۱ . الموضوعات، ج ۱، ص ۳۷۰؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۳؛ ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۲، ص ۲۴۱؛ شبهای پیشاور، ص ۵۲۵ «حبّ علی
 بن ابی طالب یأکل الذنوب كما تأکل النار الحطب».

۲ . نسا (۴): ۳۱

ویژگی‌ها بگریید یعنی راه حسین را بشناسد جایگاهش در بهشت نخواهد بود؟ حدیثی از

پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) به نقل از عایشه از قول جابر و انس بن مالک، پاسخگوی این سؤال خواهد بود. ایشان فرمود: «هرکس حسین را در حالی که عارف به حق او باشد، زیارت کند بهشت بر او واجب می‌شود.» (۱) عارف به حق حسین نیز بدان معنا است که ایشان را پسر پیغمبر، امام بر حق و وصی سوم رسول الله(صلی الله علیه وآله) بدانیم که قائم به حق بوده و برای احقاق حق کشته شده است. آیا چنین عزاداری، که برای امام حسین(علیه السلام) گریه کند می‌تواند بر خلاف رویه مولای خود عمل کند؟ و راه انبیا و معصومین را نرود؟

بدین جهت است که محب علی و عزادار حسین، راه آنان را شناخته و گرد معاصی کبیره نمی‌رود. لذا در احادیث آمده است که بهشت برین برای محب علی و عزادار حسین(علیه السلام) واجب می‌گردد.

در روایات فریقین آمده است که قول «لا إله إلا الله» موجب دخول بهشت می‌شود.

در جلد ۲، محجة البیضاء، ص ۲۷۲ از پیامبر نقل شده که هر کس «لا إله إلا الله» را بگوید وارد بهشت می‌شود.

حالا ما می‌پرسیم چگونه ممکن است صحابه پیامبر که عمری مشرک و بت پرست و بعضی اهل هر گناه و فسق بوده اند با گفتن يك «لا إله إلا الله» همه گناهانشان پاک شود. و الاسلام يجب ما قبله. ولی گریه بر امام حسین(علیه السلام) و حب علی بن ابی طالب(علیه السلام) معقول نیست که موجب آمرزش یکسال گناه شود.

واقعاً چگونه است که مسلمانی که در عمرش کارهای خلافی انجام می‌دهد، دروغ می‌گوید، غیبت می‌کند و... وقتی بر امام حسین گریه کند معقول نباشد که آمرزیده شود. ولی معاویه که بر علیه خلیفه چهارم قیام کرد و باعث کشته شدن ده ها هزار نفر از طرفداران علی(علیه السلام) که بسیاری از آن‌ها از صحابه پیامبر خدا بودند (مانند عمار یاسر) شد و

۱ . شهبای پیشاور، ص ۵۳۲ «من زار الحسين بكر بلاء عارفاً بحقه وجبت له الجنة».

شهبای پیشاور، ص ۵۳۲ «من بکی علی الحسين عارفاً بحقه وجبت له الجنة».

بعد از استقرار خلافتش آن همه ظلم توسط او و ایادیش بر مسلمانان رفت و به دستور او خلیفه چهارم مسلمین را بر منابر و جایگاه های نماز جمعه لعن و سب می کردند و افرادی مانند حجر بن عدی و یارانش را به جرم برائت نجستن از علی(علیه السلام) کشت و سبط پیامبر امام حسن مجتبی را با فرستادن سم برای جعه همسر آن حضرت و وعده ازدواج با یزید در صورت ریختن سم در غذای حضرت به شهادت رساند. او نه تنها گناهکار نیست بلکه به خاطر اجتهاد غلطش يك ثواب هم دارد، رضی الله عنه هم هست!!

چگونه است که اگر خداوند چند دروغ و غیبت را بر گریه کننده امام حسین(علیه السلام) بیخشد معقول نیست، ولی بخشیدن معاویه و یزید بن معاویه نعوذ بالله من سیات العقل(۱) است! اگر روایاتی گریه بر امام حسین(علیه السلام) و محبت به علی(علیه السلام) را موجب پاک شدن گناهان می داند موجب جرأت شیعیان بر انجام گناه می شود؟!

بنابراین، آن ها باید ملتزم شوند که آیه شریفه { إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ }؛ که مفادش این است که غیر از شرك هر گناهی، حتی بدون توبه ممکن است مورد مغفرت الهی قرار گیرد (زیرا با توبه حتی شرك هم بخشیده می شود)، و آیه شریفه { لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا }؛ موجب جرأت همه مسلمان ها بر گناه شده است!

۱ . غفلت و از کار افتادن عقل.

دلایل قیام امام حسین(ع)

پرسش: آیا قیام امام حسین(علیه السلام) و کشته شدن وی توسط یزید به دلیل دعوی خلافت و تصاحب ریاست نبوده است؟

پاسخ: دفاع از اسلام، و عمل به وظیفه تنها دلیل قیام حسین بن علی(علیه السلام) بوده و آن حضرت هیچ گاه در پی کسب قدرت، مقام خلافت، حب جاه و ریاست نبوده است. پشتوانه این ادعا دلایلی از قرآن مجید، حدیث و نیز عقل و منطق می باشد.

* خداوند در قرآن مجید می فرماید: { إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ النَّبِيِّتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً }؛ «خداوند اراده نموده است که هر ناپاکی و رجسی را از خاندان نبوت بزدايد و شما را از هر عیب و نقصی پاک و منزّه گرداند.»(۱)

بسیاری از علمای اهل سنت از قبیل: مسلم، ترمذی، ثعلبی، سجستانی، سیوطی، حموی، احمد بن حنبل، زمخشری، بیضاوی، ابن اثیر، فخر رازی و عسقلانی در تفسیر این آیه آورده اند که: این آیه درباره پنج تن آل عبا یعنی: محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین(علیهم السلام) نازل گردیده و آن ها از هر رجس و پلیدی پاک و مبرا می باشند.

از طرف دیگر، چون پیامبر می فرماید: «محبت و دوستی دنیا، راس تمام بدیها و خطاها است»(۲) پس قطعاً اباعبدالله الحسین دنبال چنین ریاستی نبوده و اگر کسی عمداً و عالماً آن حضرت را دنیا طلب بخواند، یقیناً منکر قرآن مجید شده است.

* اگر قیام ابا عبدالله الحسین(علیه السلام) علیه یزید، جنبه جاه طلبی و ریاست دنیوی داشت، رسول الله(صلی الله علیه وآله) دستور به یاری و کمک ایشان نمی داد. شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب

۶۰ ینابیع الموده از بخاری از قول انس بن حارث از پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) نقل می کند: «به درستی

که پسر من یعنی حسین در سرزمین کربلا کشته می شود. پس هر کس از شما که در آن

۱ . احزاب (۳۳): ۳۳

۲ . الخصال، ص ۲۵ ; عده الداعی، ص ۲۱۱ ; شبهای پیشاور ص ۵۳۵ «حَبِّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ».

روز حاضر باشد باید به حسین یاری رساند» (۱) و ادامه می دهد: «انس بن حارث به طرف کربلا رفت و به دستور پیغمبر عمل کرد و با اباعبدالله الحسین (علیه السلام) کشته شد.»

* اگر کسی دعوی ریاست داشته باشد و بخواهد علیه دولتی قیام کند، ابتدا باید به فکر جمع آوری لشکریان ورزیده و مجرب باشد. عقل و منطق حکم می کند که با نظامیان ماهر به میدان جنگ برود و در صورت پیروزی و غلبه بر دشمن و آرام شدن اوضاع، خانواده اش را به محل حکومت فتح شده ببرد. در نتیجه مدعی ریاست، باید از بردن همسر، فرزندان، کودکان خردسال، زنان باردار و نوزادان شیرخواره به میدان کارزار اجتناب نماید. اما حرکت دسته جمعی امام حسین (علیه السلام) با خانواده و بچه های خردسال و شیرخوار، دلیل دیگری است که آن حضرت، قصد ریاست و خلافت ظاهری و غلبه بر دشمن را نداشته است. آبیاری شجره طیبه «لا إله إلا الله» که جد بزرگوارش پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و پدرش علی (علیه السلام) به او سپرده بودند، تنها هدف ایشان بوده است. زیرا شجره طیبه ای که از پیغمبر به جای مانده بود به دست قومی افتاده بود که به هیچ چیز اعتقاد نداشتند.

برای مثال در زمان عثمان - خلیفه سوم - که دست بنی امیه باز شده بود و زمامدار امور حکومت شده بودند، روزی دست ابو سفیان را که در آن هنگام نابینا بود گرفته و به مجلسی آوردند تا به عنوان بزرگ قبیله سخترانی کند. او با صدای بلند گفت: «ای بنی امیه، دولت بی پایان خلافت را به دست گیرید که نه بهشتی در کار است و نه جهنمی. ای بنی امیه بکوشید و خلافت را مانند گوی به دست آورید. قسم به آن که (بتها) قسم می خورم پیوسته برای شما آن را آرزو می کرده ام. آن را دست به دست به اولاد خود به ارث برسانید!» (۲) چنین قوم ملحد و معاندی زمام حکومت اسلامی را به دست گرفته بود و

۱. ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۳، ص ۸؛ ترجمة الامام الحسین (علیه السلام)، ص ۲۴۷؛ شبهای پیشاور، ص ۵۳۵ «إنّ ابني هذا یعنی الحسین یقتل بأرض یقال لها کربلاء فمن شهد ذلك منکم فلینصره».

۲. یا بنی أمیة تداولوا الخلافة فإیه لا جنة ولا نار.

یا بنی أمیة تلقفوها تلقف الكرة فوالذي یحلف به أبوسفیان ما زلت أرجوها لکم ولتصیرنّ إلى صبیانکم وراثة.

ریشه اسلام و توحید را می خشکانید.

می توان گفت: امام(علیه السلام) با يك تیر سه نشانه را هدف قرار داد:

۱ - با بیعت نکردن خود، یزید را به رسمیت نشناخت.

۲ - حجت را بر مردم کوفه تمام کرد.

۳ - با شهادت مظلومانه خود اسلام را زنده و پاینده ساخت.

پس می توان گفت با دعوت های پیاپی مردم کوفه بر حسب ظاهر وظیفه ساقط کردن قدرت بنی امیه بر دوش امام آمد ولی امام از عالم غیب مطلع بود که انتهای راه شهادت است.

سپس برای قوت قلب آنان حقیقت را آشکار نموده و گفت: جدم رسول الله(صلی الله علیه وآله) را در خواب دیدم که به من فرمود: «به سوی عراق خارج شو، به درستی که خدای تعالی می خواهد تو را در آنجا کشته ببیند.»(۱)

ایشان در پاسخ به آن هایی که می پرسیدند چرا زنان و کودکان را با خود می برید گفت: جدم فرمود: «خدای تعالی می خواهد آن ها را در آنجا اسیر ببیند.»(۲). پس به امر او زنان و فرزندان را به آنجا می بریم.

این بدان معنا است که شهادت شهیدان کربلا و اسارت اسیران، متمم و مکمل یکدیگرند. اسرا پرچم مظلومیت شهدا را بر دوش می کشند و به شام می برند تا ریشه خلافت و قدرت یزید را بر کنند. همان طور که در مجلس قدرت و جشن پیروزی یزید،

خطابه های حضرت زینب و سیدالساجدین، مردم را بیدار و اساس سرنگونی بنی امیه را

پایه ریزی کرد و نهضت ضد امویان آغاز گردید.

در تاریخ آمده است که حسین(علیه السلام) در طول راه همواره به کنایه و به صراحت خیر شهادت خود را می داد و می گفت: من به کوفه و مقر خلافت نخواهم رسید و در کربلا کشته خواهم شد، و این فرمایشات با نیت ریاست و خلافت دنیوی منافات دارد.

۱ . اللهوف فی قتلی الطفوف، ص ۸۵ ; شبهای پیشاور، ص ۵۳۹ «أَخْرُجُ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا».

۲ . لواعج الاشجان، صص ۷۳ و ۲۵۴ ; ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۳، ص ۶۰ ; شبهای پیشاور، ص ۵۴۰ «إِنَّ اللَّهَ شَاءَ أَنْ يَرَاهُنَّ سَبَايَا».

* از طرفی آن حضرت در خطبه ای صریحاً مطالبی بیان نمود که مردم جاه طلب را خوف و ترس برداشت. ایشان فرمود:

«هر کس خیال ریاست و حکومت دنیوی در سر دارد بداند که هر کسی که در این سرزمین باشد، کشته خواهد شد و دشمن به غیر از من احد دیگری را نمی خواهد. لذا بیعتم را از گردن شما برداشتم و تا شب تاریک است و کسی شما را نمی بیند، برخیزید و بروید.» هنوز خطبه آن حضرت تمام نشده بود که بسیاری از جمعیت ایشان را ترك کردند و فقط عده کمی باقی ماندند.

حال اگر ایشان قصد ریاست دنیوی داشت آیا باید در شب سرنوشت سازی که فردای آن روز، تاریخ رقم خواهد خورد، بیعت و عهد خود را از گردن لشکریانش بردارد و آن ها را از کشته شدن در فردای آن شب خبر دهد تا متفرق شوند؛ یا این که آن ها را به ماندن و استقامت تشویق و ترغیب نماید و فتح و پیروزی ظاهری را به آن ها نوید دهد؟

* در تاریخ آمده است که آن حضرت در ظهر روز عاشورا - که اکثر یارانش به شهادت رسیده بودند و مصایب و بلاها ایشان را احاطه کرده بود - نمازش را ترك نکرد و نماز ظهر را به جماعت اقامه کرد. ایشان با این کار می خواست در آخرین لحظات زندگی، هدف قیام و مبارزه خود را که احیای اقامه نماز بود را به دیگران برساند.

بالاخره در زیارت وارث، زائرین آن حضرت، خطاب به ایشان دلایل قیام آن امام را چنین قلمداد می کنند:

«شهادت می دهیم که تو اقامه نماز و ادای زکات و امر به معروف و نهی از منکر نمودی و تا هنگام وفات، از خدا و رسولش اطاعت نمودی.» (۱)

حدیث «حسین از من است و من از حسین» (۲) که از رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) نقل شده

۱ . مصباح المجتهد، ص ۷۲۰ ؛ اللهوف فی قتلی الطفوف، ص ۶ ؛ شبهای پیشاور، ص ۵۳۲ «أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ وَ آتَيْتَ الزَّكَاةَ وَ أَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ أَطَعْتَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ حَتَّى أَتَاكَ الْيَقِينُ».

۲ . صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۴۲۸ ؛ الصحیح من السیرة، ج ۶ ، ص ۱۷۶ ؛ ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۲، صص ۳۴ و ۳۸ ؛ شبهای پیشاور، ص ۵۳۲ «حسینٌ منی و أنا من حسین».

است، مورد قبول تمام علمای فریقین می باشد. معنای قسمت اول که حسین از من است روشن است. تفسیر قسمت دوم این حدیث شاید چنین باشد که: احیای دین من به واسطه حسین است. حسین(علیه السلام) با جانبازی و مظلومیت خویش ریشه ظلم خاندانی را که می خواستند ریشه دین را بکنند از بین برد و راه گسترش دین را هموار ساخت. پس دین مرا در راه حسین(علیه السلام) بجوید.

از طرف دیگر امام حسین(علیه السلام) قصد و هدف خود را از قیام در محل های گوناگون در خطبه ها از مکه تا کربلا بیان فرمودند: در وصیت نامه خود که به برادرشان محمد حنفیه دارند پس از شهادت به توحید و نبوت و معاد فرمودند:

«أَنِّي لَمْ أَخْرُجْ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا وَإِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلْبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) ، أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ... وَأَسِيرَ بِسِيرَةِ جَدِّي وَأَبِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عَلَيْهِ السَّلَام) فَمَنْ قَبِلَنِي...» (۱)

من برای طغیان و لهو و ظلم و فساد خارج نشدم فقط برای اصلاح در امت جدم حضرت محمد(صلی الله علیه وآله) خارج شدم. و این که امر به معروف کنم و نهی از منکر نمایم و به سیره جدم و پدرم حرکت کنم پس هر که (راه) مرا نپذیرفت....

لذا هدف آن حضرت از فرمایشات ایشان آشکار است. ولی چنانچه فرض شود که یکی از اهداف آن حضرت تشکیل حکومت بوده، هر چند با ظواهر اقدامات ایشان همانطور که گذشت تطبیق نمی کند، چه کسی صالح تر از امام(علیه السلام) برای خلافت و جانشینی پیامبر و چه کسی غاصب تر و فاسدتر از یزید!

۱ . بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹

فواید زیارت قبور ائمه و دیگران

پرسش: آیا زیارت قبور ائمه و سایر افراد بدعت نیست؟ این زیارت ها چه فایده ای دارد؟

پاسخ: بدعت به عمل و دستوری اطلاق می شود که از جانب خدا یا رسولش و اهل بیت چیزی درباره آن نیامده باشد. لیکن رفتن به زیارت قبور، مخصوصاً زیارت حسین(علیه السلام) را در کتب معتبر اهل سنت نیز می توان یافت. برای مثال در کتب اهل سنت آمده است که: «روزی رسول الله(صلی الله علیه وآله) در خانه عایشه تشریف داشتند که حسین(علیه السلام) وارد شد. پیغمبر او را در آغوش کشید و بسیار بوسید و بویید. عایشه سؤال کرد: چقدر حسین را دوست می داری؟ حضرت فرمود: مگر نمی دانی او پاره جگر من و ریحانه من است. سپس حضرت گریست و فرمود: جای نیزه ها و شمشیرها را می بوسم که بنی امیه بر حسینم خواهند زد. سپس ادامه داد: او را با لب تشنه می کشند و شفاعت من هرگز به آن ها نمی رسد. خوشا به حال کسی که بعد از شهادت حسینم، او را زیارت کند. عایشه پرسید: اجر زائر حسین چقدر است؟ حضرت فرمود: يك حج من. عایشه تعجب کرد و این سؤال را چندین بار پرسید و هر بار رسول الله(صلی الله علیه وآله) ثواب زیارت حسین را زیادتر گفت. تا این که فرمود: ثواب زیارت حسین(علیه السلام) برابر نود حج و نود عمره من است که در نامه عمل زائر نوشته می شود.»(۱)

البته این کار در اهل سنت و سایر فرق هم وجود دارد، مثلاً زیارت قبر شیخ عبدالقادر گیلانی و امام ابوحنیفه در بغداد، یا خواجه نظام الدین در هند، یا شیخ اکبر مقلد الدین در مصر، از نظر آن ها جائز و ثواب دارد و جماعتی از اهل سنت می روند و زیارت می کنند و هیچ روایتی هم از پیامبر در شأن آن ها نرسیده است.

از طرفی قبور اولیاء خدا و ائمه معصومین محل تقرب به خداست، محل عبادت

۱ . کامل الزیارات، باب ۲۲، ص ۶۷ ; بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۶۰، امالی شیخ ۶۶

خداوند است. در حرم پیامبر(صلی الله علیه وآله) خداوند را عبادت می کنیم. پیامبر را عبادت نمی کنیم،

بلکه پیامبر را زیارت می کنیم و با زیارت پیامبر از ایشان می خواهیم نزد خداوند برای ما شفاعت و طلب آمرزش کند؛ طبق آیه شریفه: { وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَعَفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا } (۱) لذا این کار مورد تأیید خداوند است. امیرالمؤمنین که در آیه شریفه مباحثه نفس پیامبر محسوب می شود و اهل بیت معصومین از این قاعده مستثنی نیستند. دختر گرامی پیامبر حضرت زهرا(علیها السلام) به زیارت حمزه و بعد به زیارت پیامبر می رفتند. حضرت امیرالمؤمنین به زیارت قبر حضرت زهرا می رفتند. پیامبر خدا به زیارت قبور بقیع می رفتند و در اول هر سال به زیارت شهدای احد می رفتند.

سیره صحابه و علمای اهل سنت نیز بر همین منوال بوده است که بعضی از موارد آن عبارتند از:

۱. ابو علی خلیل، شیخ حنابله می گوید: هر گاه به مشکلی برخورد می کنم قبر موسی بن جعفر(علیه السلام) را زیارت می کنم و به ایشان متوسل می شوم و خداوند مشکل مرا آسان می کند. (۲)
۲. قسطلانی می گوید: شایسته است که زائر در کنار قبر پیامبر زیاد دعا و استغاثه کند، متوسل شود، طلب شفاعت کند و بی تابی کند و سزاوار است که خداوند شفاعت پیامبر را در حق او بپذیرد. (۳)
۳. ابن خزیمه، شیخ (استاد) بخاری و مسلم و باصطلاح شیخ الاسلام است، شاگردی دارد بنام محمد بن مومل که می گوید به همراه استادم ابن خزیمه و جمعی به زیارت قبر علی بن موسی الرضا(علیه السلام) در طوس رفتیم. استادم چنان در مقابل بقعه متبرکه

۱. نسا (۴): ۶۴، اگر آن ها (به گناه) به خود ستم کردند (آنگاه) نزد تو آمدند و درخواست استغفار و آمرزش از درگاه خداوند کردند و پیامبر برای آن ها طلب آمرزش کرد خدا را توبه پذیر و مهربان یافتند.

۲. تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۲۰

۳. المواهب اللدنیه، ج ۳، ص ۴۱۷

تعظیم و تواضع کرد که همگی در شگفت ماندیم. (۱)

۴ . محمد بن ادريس شافعی به قبر ابوحنيفه و احمد بن حنبل به قبر شافعی متوسل می شدند. (۲)

۵ . در سنن الکبری، از پیامبر روایت کرده که فرموده: «من زار قبري وجبت له شفاعتي». هر که قبر مرا زیارت کند شفاعت من بر او واجب می شود. (۳)

۶ . أم سلمة از پیامبر نقل می کند کسی که مرا بعد از وفات زیارت کند مانند کسی است که در حیات با من مصاحبت داشته و کسی که اهل بیت مرا زیارت کند مثل آن است که مرا زیارت کرده است.

۷ . انس بن مالك روایت می کند پیامبر فرمود کسی که مرا بعد از وفات زیارت کند، مانند این است که در حال حیات زیارت کرده و هر کس بتواند مرا زیارت کند و نکند هیچ عذری ندارد. (۴)

۸ . علامه امینی در کتاب شریف «الغدیر» ۲۲ حدیث متواتر مشابه حدیث مذکور از کتب معتبر اهل سنت نقل کرده است و ۴۲ کلام از ائمه اهل سنت در تأکید استحباب زیارت قبر پیامبر می آورد و متون زیارت را نقل می فرماید. (۵)

۹ . فاکهی در حسن الأدب و غزالی در احیاء علوم الدین برای ائمه بقیع زیارت نامه هایی نقل کرده اند. (۶)

۱۰ . برای شهداء احد زیاراتی را مستحب دانسته اند بویژه حضرت حمزه از طریق صحابه نقل کرده اند. رحله ابن جبیر ۱۵۳؛ حسن الادب ۸۳؛ وفاء الوفا؛ مراقی الفلاح ۱۵۲. و نظایر آن ها که کتب زیادی در خصوص آن نوشته شده است.

۱ . تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۳۳۹

۲ . مناقب ابی حنیفه، ج ۲، ص ۱۹۹

۳ . سنن الکبری، ج ۵، ص ۲۴۵

۴ . وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۴۶

۵ . الغدیر، ج ۵، زیارت مشاهد مشرفه.

۶ . حسن الادب: ۸۳؛ احیاء العلوم، ج ۱، ص ۲۳۲

به طور خلاصه می توان به بعضی از فوائد زیارت مشاهد مشرفه چنین اشاره کرد:

۱. زائر با این کار از سنت الهی سلام و صلوات بر بندگان مقرب تبعیت می کند، سلام و صلوات خدا بر انبیاء و صالحان در قرآن فراوان است.
۲. تشکر از صاحب رسالت و عمل به آیه مودت ذی القربی است.
۳. قدرشناسی از حاملان علوم نبوی است که آن ها را بر مسلمان ها رسانده اند
۴. با اظهار ارادت به مقربان خداوند، به خداوند تقرب می جوید.

دلایل برتری علی(ع) بر دیگر انبیا

پرسش: چرا علی(علیه السلام) را برتر و افضل از بقیه انبیا (به جز خاتم الانبیا) می دانید؟

پاسخ: در روز بیستم ماه مبارک رمضان سال چهارم هجری، آثار مرگ بر چهره امام علی(علیه السلام) ظاهر شده بود. امام به فرزند بزرگش امام حسن(علیه السلام) فرمود: به شیعیانی که جلو درب منزل اجتماع کرده اند اجازه دهید تا بیایند و مرا ببینند. درب باز شد و شیعیان، دور آن حضرت جمع شده و به گریه و زاری پرداختند. امام علی(علیه السلام) خطاب به آنان فرمود: «قبیل از آن که فرصت از دست رود و دیگر نتوانید مرا ببینید، هر سؤالی دارید از من بپرسید، لیکن سؤالاتان کوتاه و مختصر باشد.»

یکی از سؤال کنندگان، صعصعه بن صوحان بود که روایات او حتی در صحاح اهل سنت هم، آورده شده و مورد اعتماد علمای فریقین می باشد. او از امام پرسید «شما فضیلت بیشتری دارید یا حضرت آدم؟» حضرت فرمود: «خوب نیست که کسی از خودش تعریف نماید» (۱) لکن از این جهت که خداوند فرموده است: «نعمت های خدادادی به خود را نقل کنید: { وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ } (۲) باید بگویم: «من از حضرت آدم افضل ام». صعصعه دلیل این برتری را جویا شد و خلاصه پاسخ امام علی(علیه السلام) چنین است: «برای آدم همه جور وسایل راحتی و آسایش و نعمات در بهشت فراهم بود و فقط خداوند او را از خوردن گندم منع نمود. با وجود این ممنوعیت، آدم از گندم خورد و از بهشت رانده شد. در حالی که من از خوردن گندم منع نشده ام، و چون دنیا را قابل توجه نمی بینم به میل و اراده خود، هرگز نان گندم نخورده ام». منظور حضرت آن است که کرامت و فضیلت افراد نزد خداوند به زهد، ورع و تقوای آن ها است. هر کسی از دنیا اعراض بیشتری داشته باشد، یقیناً نزد خدا مقرب تر است. کمال زهد و تقوی هم، اجتناب از حلال ممنوع نشده است که ایشان این کار را انجام داده اند.

۱ . الامام علی(علیه السلام)، ص ۳۶۹ ; اللعة البيضاء، ص ۲۲۰ ; شبهای پیشاور، ص ۴۷۴ «تزکیة المرء لنفسه قبیح».

۲ . ضحی (۹۳): ۱۱

سپس صعصعه پرسید: «شما افضل اید یا نوح شیخ الانبیاء؟» حضرت پاسخ داد: «من از نوح افضل ام» و علت این برتری بر نوح را چنین فرمود: «نوح(علیه السلام) قوم خود را به سوی خدا دعوت کرد، ولی آن ها او را اطاعت نکردند و به آن بزرگوار آزار و اذیت بسیاری رساندند. سپس نوح پیغمبر، آنان را نفرین کرد و گفت: پروردگارا! احدی از کافرین را بر روی زمین باقی نگذار. اکنون با وجود این که بعد از وفات خاتم الانبیا، صدمات و آزار فراوانی از این امت به من رسیده است، هرگز آنان را نفرین نکرده و کاملاً صبر پیشه کردم.»

ایشان صبر خود را در خطبه شقشقیه چنین توصیف می کند: «در حالی صبر نمودم که در چشم خار و در گلویم استخوانی بود.» (۱) منظور امام این است که هر کس که بر بلاها و سختی ها بیشتر صبر داشته باشد مقرب تر است.

آنگاه صعصعه پرسید: «شما افضل هستید یا ابراهیم(علیه السلام)؟» ایشان پاسخ داد: «من از ابراهیم افضل می باشم» و دلیلش را در قرآن، از زبان ابراهیم(علیه السلام) چنین می فرماید: { رَبِّ ارْنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أُولِمُ تُوْمِنُ قَالَ بَلَىٰ وَلَكِنَّ لَيْطَمِينَ قَلْبِي }؛ پروردگارا چگونه زنده کردن مردگان را به من نشان ده. خداوند فرمود: آیا باور نداری؟ پاسخ داد: چرا باور دارم، اما می خواهم با مشاهده آن دلم آرام گیرد». (۲) اما من گفتم: «اگر کشف حجاب گردد و پرده ها بالا رود، یقین من زیادتیر نخواهد شد». (۳) منظور امام آن است که علو درجه هر کس، درجه یقین او می باشد که واجد مقام حق الیقین گردد.

در ادامه پرسش صعصعه، امام خود را از موسی(علیه السلام) نیز افضل و برتر خواند و دلیل آن را چنین فرمود: «وقتی که خداوند او را ماموریت داد تا به دعوت فرعون به مصر رود، مطابق قرآن مجید، ایشان عرض کرد: { رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ وَأَخِي هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسَلْهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ }؛ «خداوندنا من از آنان يك نفر را كشته ام و می ترسم که آنان مرا به قتل

۱ . الغدير، ج ۱۰، ص ۱۲۴؛ شبهای پیشاور، ص ۴۷۴ «فَصَبَّرْتُ وَ فِي الْعَيْنِ قُدَى وَ فِي الْحَلْقِ شَجَا».

۲ . بقره (۲): ۲۶۰

۳ . شرح الاسماء الحسنی، ج ۱، ص ۱۹۰؛ شبهای پیشاور، ص ۴۷۵ «لو کشف الغطاء ما ازددت یقیناً».

برسانند. برادرم هارون را که زبان فصیح تر و گویاتری از من دارد، با من همراه گردان تا یاور و شریک من در امر رسالت باشد، و مرا تصدیق نماید؛ زیرا می ترسم آن ها رسالتم را تکذیب نمایند». (۱) اما موقعی که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) به من مأموریت داد تا به مکه معظمه روم، و آیات اول سوره برائت را در بالای بام کعبه بر کفار قریش قرائت نمایم - با آن که در آنجا کمتر کسی را می توان یافت که یکی از خویشان و بستگانش به دست من کشته نشده باشد. هرگز و ابدأ نهراسیدم. امر پیامبر خدا را اطاعت نمودم و به تنهایی مأموریت خود را انجام دادم، آیات سوره برائت را بر آنان قرائت نموده و مراجعت کردم.»

این سخن امام کنایه از توکل او به خدا است؛ چون هر کس توکلش بیشتر باشد فضیلت بیشتری دارد و موسی کلیم الله به برادرش هارون اتکا و اعتماد داشت، ولی امیرالمؤمنین (علیه السلام) به طور کامل به خدای بزرگ توکل و اعتماد نمود.

همچنین امام علی (علیه السلام) خود را برتر و افضل از عیسی مسیح دانست و دلیل آن را نیز چنین بیان کرد: به اذن و قدرت پروردگار، وقتی جبرئیل در گریبان مریم دمید، او حامله شد و زمانی که موقع وضع حملش رسید به مریم وحی شد که: «از خانه بیت المقدس بیرون آی، این خانه محل عبادت است نه محل ولادت و زایشگاه.» (۲) به همین دلیل از بیت المقدس بیرون رفت و عیسی در بیابان خشکیده ای متولد شد. اما وقتی مادر من - فاطمه بنت اسد - درد زاییدن گرفت در وسط کعبه به مستجار کعبه متوسل شد و گفت: بارالها بحق این خانه کعبه و بحق کسی که این خانه را بنا نهاده است، درد زایمان را بر من سهل و آسان گردان. در همان وقت دیوار کعبه شکافته شد و مادرم فاطمه با ندای غیبی به داخل خانه راه یافت، من در همان خانه کعبه متولد شدم. بنابراین چون مکه معظمه بر بیت المقدس برتری دارد و مریم از زادن عیسی در بیت المقدس - مکانی پائین تر از مکه - نهی شد؛ ولی مادر علی (علیه السلام)، برای زادن او به درون کعبه - مکانی برتر از بیت المقدس - دعوت شد، بدین جهت روح، نفس و بدن او از عیسی پاکیزه تر است.

۱ . قصص (۲): ۳۳

۲ . الامام علی (علیه السلام) ص ۳۶۹ ; اللعة البيضاء، ص ۲۲۱ ; شبهای پیشاور، صص ۴۷۶ و ۸۱۴ «اخرجي عن البيت فإن هذه بيت العبادة لا بيت الولادة».

بالاخره کسانی چون ابن ابی الحدید، امام حنبل، امام فخر رازی، شیخ سلیمان بلخی حنفی و بسیاری دیگر، حدیث زیر را از پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) نقل نموده اند که فرمود: «هر کس می خواهد به علم آدم نظر کند، به علم علی توجه کند. هر کس می خواهد حقیقت تقوای نوح و حکمت او را ببیند و نیز حلم و خلت ابراهیم، هیبت موسی و عبادت عیسی را ببیند پس به سوی علی بن ابی طالب(علیه السلام) نظر کند». (۱) بالاخره میرسید علی همدانی شافعی در پایان این حدیث می افزاید: «نود خصلت از خصلت های انبیا در حضرت علی(علیه السلام) جمع می باشد که در کس دیگر نمی باشد». (۲) البته تشبیه نمودن علی(علیه السلام) به آدم از بعد علم، بدان جهت است که خداوند در قرآن مجید می فرماید: { وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا }؛ «خداوند همه اسماء را به آدم آموخت» (۳) و تشبیه نمودن حلم علی(علیه السلام) به حلم ابراهیم از آن جهت است که خداوند در سوره توبه فرمود: { إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ }؛ به درستی که ابراهیم بردبار و حلیم بود». (۴)

بنابراین چنانچه کسی در ویژگی بارز هر يك از انبیا با آن نبی مساوی شد می توان نتیجه گرفت که تمام ویژگی های همه انبیا را دارد و لذا برتری او بر آن ها اثبات می گردد.

بلخی حنفی و گنجی شافعی در کفایة الطالب از امام احمد حنبل نقل نموده اند: فضائلی که برای علی ابن ابی طالب(علیه السلام) آمده برای هیچ يك از صحابه نیامده است. (۵)

۱ . کفایة الطالب، باب ۳۳ ; مسند احمد بن حنبل ; فخر رازی در تفسیر آیه مباحله ; محی الدین عربی ۱۷۲ ; یواقیت و جواهر ص ۱۲۱ ، فصول المهمه ، باب ۴۰ ، ینابیع المودة ...

«من أراد أن ينظر إلى آدم في علمه و إلى نوح في تقواه و إلى إبراهيم في حلمه و إلى موسى في هيبته و إلى عيسى في عبادته فليُنظر إلى علي بن أبي طالب(عليه السلام)» .

۲ . ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۲، صص ۳۰۷ و ۸۰ ; الامام علی(علیه السلام)، ص ۳۰۱ ; شبهای پیشاور، ص ۴۷۷ «فإنّ فيه تسعين خصلة من خصال الأنبياء جمعها الله فيه و لم يجمعها في أحد غيره» .

۳ . بقره (۲): ۳۱

۴ . توبه (۹): ۱۱۴

۵ . ینابیع المودة باب ۴۰ - مناقب خوارزمی، کفایة الطالب، باب ۲

امامت و خلافت منحصر به دوازده امام معصوم است، چرا؟

پرسش: چرا شیعیان امامت و خلافت را منحصر به ۱۲ امام می دانند و ائمه چهارگانه اهل سنت را قبول ندارند؟

پاسخ: بسیاری از اوامر و دستورات پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) حتی به وسیله علمای اهل سنت روایت شده که در آن، اهل بیت و عترت طاهره به عنوان عدیل قرآن به امت معرفی شده اند تا به آنان تمسک جویند. از جمله آن ها حدیث ثقلین، حدیث سفینه و حدیث باب حطه از اسناد محکم شیعیان است. حتی در کتب اهل سنت، نمی توان يك حدیث - هر چند يك طرفه - پیدا نمود که پیغمبر امتش را به پیروی از ابوالحسن اشعری و معتزلی و نیز اطاعت از چهار امام اهل سنت یعنی مالک بن انس، احمد بن حنبل، ابوحنیفه یا محمد بن ادریس شافعی ترغیب، تشویق و رهنمون کرده باشد.

اما ابن حجر مکی در باب ۱۱ کتاب صواعق و نیز شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۵۹ ینابیع الموده نقل نموده اند که بیش از ۲۰ نفر از اصحاب رسول الله(صلی الله علیه وآله) حدیث تمسک به ثقلین - قرآن و عترت پیغمبر - را از طرق مختلف نقل کرده اند. بدان جهت که قرآن و عترت با همدیگر حکم ثقلین را دارند و پیروی از هر دوی این ها لازم و واجب است - نه فقط یکی از این دو.

اکنون باید دید که آیا می توان قرآن - یکی از ثقل ها - را فدای مصلحت زمان و مکان نموده و آن را عوض کرد و کتاب دیگری را انتخاب و جایگزین آن کرد؟ اگر پاسخ مثبت باشد، پس تغییر ثقل دیگر یعنی همان عترت نیز ممکن خواهد بود. در نتیجه با پذیرفتن تغییر ثقل اول - قرآن - پیروی از غیر اهل بیت میسر و بدون اشکال می شود. اما چون از نظر شیعه، پاسخ این سؤال منفی است یعنی هرگز نمی توان کتاب دیگری را جایگزین قرآن نمود، لذا چون یکی از ثقل ها را نمی توان تغییر داد، ثقل دیگر نیز غیر قابل تغییر می باشد.

حال باید بررسی کرد که کدامیک از خلفای سه گانه - ابوبکر و عمر و عثمان - از

عترت و اهل بیت پیغمبر بوده اند تا مطابق دستور رسول الله (صلی الله علیه وآله)، مجبور به اطاعت و پیروی از آن ها باشیم؟ یقیناً تاریخ و اجماع مسلمین اتفاق نظر دارند که عترت پیغمبر، کسان دیگری به جز این سه نفر بوده اند؛ لذا این ها از عترت و اهل بیت پیغمبر به حساب نمی آیند.

اینک این سؤال پیش می آید که اگر پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) اطاعت و پیروی از فرد یا قومی را امر و توصیه نماید و جمعی از صلحا و صحابه امت بگویند که صلاح در آن است که از افراد دیگری پیروی نمایید، آیا اطاعت امر پیغمبر واجب است یا اطاعت از مصلحت اندیشی صلحا و بزرگان امت؟! از نظر شیعه پاسخ این سؤال «اطاعت محض از پیغمبر گرامی اسلام» است.

حال که تاریخ گواهی می دهد که هیچ کدام از خلفای ثلاثه، نه ابوالحسن اشعری، نه معتزلی و نه چهار امام اهل سنت (مالک بن انس، احمد بن حنبل، ابوحنیفه یا محمد بن ادریس شافعی) از اهل بیت و عترت پیغمبر نیستند، و اصلاً هیچ گونه دستور و سفارشی از پیغمبر مبنی بر پیروی از آن ها نرسیده است و حتی تا سال ها بعد از پیغمبر نامی از آن ها در میان نبوده - با فرض این که از علما و فقهای اسلامی بوده اند و بعدها نام آنان جلوه گر شده است - چه دلیلی وجود دارد که همه نسل های گذشته، حال و آینده از این چهار نفر - که اهل سنت سفارش می کنند - پیروی و متابعت نمایند؟ در صورتی که حتی یک حدیث یا روایت نیز در این زمینه وجود ندارد.

از طرف دیگر، همه امت اسلام متفق القولند که امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) و یازده فرزند ایشان، همگی از عترت صحیح النسب و از اهل بیت خاص پیغمبر به حساب می آیند. پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) بارها اطاعت از آن ها را اسباب نجات دانسته و صریحاً فرموده است: از آن ها سبقت نگیرید، زیرا آن ها اعلم بر شما هستند. دلایل و براهین زیادی مبنی بر متابعت از این دوازده امام وجود دارد.

حال باید دید که دلیل پیروی از چهار امام اهل سنت چه بوده و چگونه بوجود آمده است؟ علت پیروی از ائمه اربعه اهل سنت در این است که بعضی از خلفا و پادشاهان مردم را مجبور نمودند که حتماً باید از یکی از این چهار مذهب تقلید نمایند. علی رغم

این که هیچ گونه نص صریح و دستور خاصی از جانب پیغمبر درباره منحصر کردن تقلید به این چهار نفر وجود ندارد، آیا این انحصار، ظلم فاحشی به کلیه فقها و علمای بزرگ اسلام و تضییع حقوق علمی آن ها محسوب نمی شود؟ در حالی که تاریخ نشان داده است بعد از آن ها، فقها و علمای بسیار بزرگی که اعلی و افقه از این چهار امام بوده اند، همواره وجود داشته اند. آیا خود این علمای بزرگی که پس از این چهار امام تربیت می شوند، باید از این چهار نفر تقلید کنند؟

ممکن است در پاسخ، بعضی با قیاس استدلال کنند که به همان دلیل که شیعیان، امامت را به ۱۲ امام منحصر نموده اند، ما نیز امامت را با همان دلایل مشابه به این چهار نفر منحصر می کنیم. در پاسخ باید گفت: خود پیامبر خدا عدد خلفای بعد از خود را به این ۱۲ نفر منحصر نموده است. شیخ سلیمان قندوزی حنفی حموی در فراند، امام ثعلبی در تفسیر خود، ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، خوارزمی و ابن مغزلی در مناقب، همگی به طرق مختلف از رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) نقل کرده اند که: تعداد ائمه و خلفای بعد از من دوازده نفر است که جملگی از قریش می باشند. حتی نام آن ها را به ترتیب بیان نموده اند. بنابراین اصلاً قیاس بین این چهار نفر و دوازده امام شیعه، که اوصیای رسول الله (صلی الله علیه و آله) و منصوب و منصوص از جانب حق تعالی می باشند، جایز و روا نمی باشد.

از طرف دیگر، برخی از ائمه چهارگانه، نظیر: ابوحنیفه اصلاً و ابداً اهل فقه و اجتهاد نبوده بلکه فقط اهل قیاس بوده اند. جالب تر این که بعضی از ائمه چهارگانه، خود از خوشه چینان خرمن ۱۲ امام شیعه بوده اند. پس اگر تقلید بر این چهار نفر جایز و روا باشد، چرا به سراغ استادان آن ها یعنی کسانی چون امام جعفر صادق (علیه السلام) نباید رفت؟!

علت اشتها مذهب شیعه ی اثنی عشری به مذهب جعفری

پرسش: به چه علت مذهب شیعه اثنی عشری به مذهب جعفری معروف شده است؟

پاسخ: بر اساس اصل نبوت که هر پیغمبری قبل از وفاتش، وصی و جانشین خویش را از جانب خدا معین می کند، خاتم الانبیا نیز امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) را باب علم، وصی و خلیفه خود معرفی و امت را به اطاعت از وی امر نمود. هرچند بعد از وفات پیامبر، خلافت به امام علی(علیه السلام) نرسید؛ اما دو خلیفه اول در تمام دوره خلافت خود - بااستثنای اوایل خلافت ابوبکر - در تمام امور با حضرت علی(علیه السلام) مشورت نموده و مطابق راهنمایی های ایشان عمل می کردند. حتی حضرت علی(علیه السلام) راهنمای خلیفه اول و دوم در امر قضاوت آن ها بوده است. وقتی که رجال و دانشمندان سایر ادیان، برای کشف حقایق به مدینه می آمدند تا مناظره و مباحثه علمی نمایند، امام علی(علیه السلام) آنان را مجاب می کرد و بدین طریق از ارایه خدمات شایان علمی خود به جامعه مسلمین دریغ نمی ورزید.

پس از شهادت امام علی(علیه السلام) زمام امور به دست بنی امیه افتاد و امام حسن مجتبی، امام حسین، امام سجاد و امام باقر(علیهم السلام) تحت فشار شدید و آزار و اذیت اموی ها قرار گرفته و تحت نظر و کنترل بودند. فقط عده قلیلی از شیعیان خاص، موفق به دیدار آن ها و اخذ حقایق و علوم می شدند. بالاخره هر کدام از فرزندان رسول الله(صلی الله علیه و آله) را به طریقی به

شهادت رساندند. در اوایل قرن دوم هجری، درگیری های شدیدی بین بنی عباس و بنی امیه شکل گرفت و اموی ها مشغول و مجبور به دفاع از حکومت خود شدند. در

نتیجه توان ادامه آن سختگیری ها و کنترل ها را نداشتند. لذا امام صادق(علیه السلام) با استفاده از این فرصت، از انزوا بیرون آمد و در خانه خود را به روی همه مردم باز گذاشت. ایشان آزادانه در منبر مساجد به نشر علوم و احکام و قواعد دین می پرداخت. در این زمان بیش از چهار هزار طلبه و دانشجوی علم و دانش از دریای بی کران علم آن حضرت بهره می گرفتند.

شاگردان خاص آن حضرت با بهره گیری از جلسات درس ایشان، درباره مبانی

علمی، قسمت هایی از چهارصد اصل معروف را نوشتند که به «اصول اربعه مائه» معروف شد. یکی از خوشه چینان مکتب آن حضرت به نام جابر بن حیان کتابی شامل هزار ورق و پانصد رساله به رشته تحریر در آورد. اکابر علما و فقهای اهل سنت، نظیر: ابوحنیفه، مالک بن انس، یحیی بن سعید انصاری، ابن جریح، محمد بن اسحق، یحیی بن سعید قطان، سفیان بن عیینه و سفیان ثوری از مکتب آن حضرت بهره گرفتند.

بنابراین برای هیچ کدام از اهل بیت عترت و طهارت، چنین فرصتی پیش نیامده بود تا بتوانند به نشر احکام و قواعد فقهی، تفسیر آیات قرآن مجید و کشف اسرار حقایق بپردازند. چون این موقعیت بیشتر برای امام جعفر صادق (علیه السلام) پیش آمد، لذا مذهب شیعه به نام آن حضرت معروف شد. اشتها مذهب شیعه به نام امام صادق (علیه السلام) هیچ دلالتی بر تفاوت بین ایشان و اجدادش و نیز عمومی بزرگوارش امام حسن مجتبی (علیه السلام) که از امامان بر حق شیعه است، ندارد.

جای بسی تأسف است که نام این فقیه اهل بیت، جزو نام ائمه اربعه قرار نگرفته و حتی روایت های ایشان را در کتبی مانند صحیح بخاری و صحیح مسلم نیز نیآورده اند؟ و بجای آن مطالبی از خوارج و نواصب را نقل کرده اند!

انتقاد به صحابه کفر نیست؟

پرسش: آیا شیعیان را نمی توان به دلیل طعن، سب و انتقاد به صحابه کافر دانست؟

پاسخ: انتقاد، سب و طعن به مؤمن می تواند دارای چند حالت باشد:

* چنانچه انتقاد و سب صحابه مستند، مستدل و منطقی باشد نه فقط کفر آور نیست بلکه مذمت هم ندارد.

* چنانچه بدون دلیل و برهان باشد، اتهام است ولی باز هم موجب کفر نمی گردد.

* اگر کسی بدون جهت، مؤمنی - هر چند صحابی - را طعن، نقد و یا حتی لعن نماید آن فرد فاسق می شود، ولی هرگز کافر نخواهد شد.

* فقط وقتی که به دلیل صحابه پیامبر خدا بودن به آن ها دشنام داده شود، در این صورت دشنام دادنش منتهی به عداوت و اهانت به خدا و رسول او می گردد، و در نتیجه دشنام دهنده کافر می شود. ابن حزم ظاهری اندلسی در جزء سوم کتاب الفصل فی الملل والنحل در این باره چنین می گوید: «اگر کسی به اصحاب رسول الله دشنام دهد و این دشنام از روی جهل و نادانی باشد معذور است، و اگر از روی بصیرت باشد، فاسق خواهد بود.»

* امام محمد غزالی نیز می گوید: سب و شتم صحابه ابدأ موجب کفر نمی شود حتی سب شیخین نیز کفر آور نمی باشد. به همین دلیل است که در مواردی - که برخی از آن ها در زیر می آید - این دشنام دادن ها و سب کردن ها بین خود صحابه اتفاق افتاده است، ولی ما آن ها را کافر نمی خوانیم.

۱. عمر به پیغمبر (صلی الله علیه و آله) عرض کرد: اجازه بده گردن «حاطب» منافق را بزنم - حاطب از اصحاب بدر و از مهاجرین بزرگ بود. با نسبت دادن نفاق به این صحابی و دشنام دادن به او، هیچ کس عمر را کافر نمی خواند.

۲. امام محمد غزالی در جلد دوم احیاء العلوم، امام احمد بن حنبل در جز اول مسند و ذهبی در تلخیص مستدرک، نقل می کنند که: روزی در زمان خلافت ابوبکر

مردی وارد شد و شدیداً به او فحش و دشنام داد. حاضرین شدیداً متاثر شدند، در این

حال ابوبرزه اسلمی گفت: ای خلیفه! اجازه ده تا او را که کافر شده به قتل رسانم. خلیفه پاسخ داد: احدی به جز پیغمبر (صلی الله علیه وآله) نمی تواند چنین حکمی صادر کند.

۳. معاویه و اتباع او، خلیفه چهارم علی (علیه السلام) را که افضل صحابه بود سب و لعن می کردند. پس چرا او را کافر نمی خوانند؟

۴. عایشه همواره عثمان - خلیفه سوم - را سب و لعن می کرد و علناً می گفت: «این پیر خرفت که کافر شده است را بکشید» (۱) پس چرا کسی عایشه را کافر نمی خواند؟! حال اگر این حرف را يك شیعه بزند آن وقت او را کافر می خوانند.

۵. ابن ابی الحدید در جلد چهارم شرح نهج البلاغه می گوید: ابوبکر در جریان غضب فدک در مسجد و بالای منبر در مقام انتقاد از امیرالمؤمنین (علیه السلام) بر آمد و به بهترین صحابه رسول الله (صلی الله علیه وآله) دشنام داد و گفت: «او به سان دم روباهی می باشد و...» (۲) ولی هیچ کس او را ابداً تقبیح نمی کند.

۶. امام احمد بن حنبل در جلد سوم مسند می نویسد: شخصی به خلیفه ثانی نوشت: فردی به شخص شما دشنام می دهد که شما را سب می کند، آیا اجازه می دهید او را بکشم. عمر در پاسخ نوشت: خون هیچ مسلمانی برای سب و شتم نمودن به مسلمان دیگر - مگر رسول الله (صلی الله علیه وآله) - مباح نمی شود.

۷. احمد بن حنبل در جلد دوم مسند و نیز در جلد دوم سیرة الحلیة حلبی و نیز در صحیح مسلم و صحیح بخاری آمده است که: اصحابی مانند ابوبکر و غیره در حضور خود پیغمبر به همدیگر دشنام می دادند و حتی همدیگر را می زدند، و پیامبر خدا آن ها را کافر نمی خواند و آن ها را آشتی می داد. (۳)

۱. الجمل، صص ۲۴ و ۱۲۸؛ النص والاجتهاد، صص ۳۹۳ و ۴۲۶؛ احادیث ام المؤمنین عایشه، ج ۱، صص ۱۳ و ۱۶۲؛ شبهای پیشاور، ص ۵۸۴ «اقتلو نعتلاً فقد كفر».

۲. سقیفة و فدک، ص ۱۰۴؛ فدک فی التاریخ، ص ۶۷؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۱۵؛ شبهای پیشاور، ص ۵۸۵ «إِذَا هُوَ تُعَالَةَ شَهِيْدَةً ذَنْبِهِ مَرْبٍ لِكُلِّ فِتْنَةٍ هُوَ الَّذِي يَقُولُ كَرُوهَا جَذَعَةٌ بَعْدَ مَا هَرَمَتْ يَسْتَعِينُونَ بِالضَّعْفَةِ وَ يَسْتَنْصِرُونَ بِالنِّسَاءِ كَأَمْ طَحَالٍ أَحَبَّ أَهْلَهَا إِلَيْهَا الْبَغِي».

۳. این قبیل اخبار فقط در کتب اهل سنت پیدا می شود و در کتب شیعیان نمی توان چنین اخباری را یافت.

از این مهمتر بنا بر اقوال برخی علمای اهل سنت، نظیر: ابوالحسن اشعری اگر کسی قلباً مؤمن ولی به کفر تظاهر نماید یا خدا و رسول را بدون عذر، شدیداً دشنام دهد کافر نمی شود و نمی توان حکم کافر را بر او جاری ساخت. ابن حزم اندلسی در جزء چهارم کتاب الفصل، این عقاید را به طور مفصل شرح داده است.

بنابر این لعن و دشنام به هیچ يك از صحابه موجب کفر نمی شود و اگر کسی بدون دلیل و برهان، مؤمنی را سب نماید فاسق است و هر عمل فسقی قابل عفو و آمرزش می باشد. به همین دلیل اگر عده ای از شیعیان برخی از صحابه را سب نمایند نمی توان آن ها را کافر خواند، هر چند بر این باوریم که سب آن ها بدون دلیل و برهان نمی باشد.

همچنان که ملا سعد تفتازانی در شرح عقاید نسفی گوید: سب صحابی موجب کفر نیست، از آنجا که بعضی به صحابه حسن ظن داشتند و بدی های آن ها را نادیده می گرفتند و رد این گفتار جنگ هایی است که بین صحابه اتفاق افتاده و حسادت و جاه طلبی آن ها را از راه راست منحرف کرده حتی بزرگان صحابه از کارهای زشت مصون نبوده اند.

هر صحابه ای هادی و مقتدا نیست

پرسش: چون پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) فرموده است: «إِنَّ أَصْحَابِي كَالْجُومِ بَأَيْهِمْ اقْتَدَيْتُمْ اهْتَدَيْتُمْ» آیا تمامی اصحاب، هادی و مقتدای امت قرار داده نشده اند؟

پاسخ: ابتدا بر فرض صحت سند حدیث روی مدلول حدیث بحث می کنیم تا بعد به سند بپردازیم.

صحابه به کسانی اطلاق می گردد که رسول الله(صلی الله علیه وآله) را زیارت نموده و یا موفق به ضبط حدیث از آن حضرت شده باشند. اصحاب می توانند مهاجر یا انصار یا موالی آن ها باشند.

به دلیل مطالب سوره منافقون و آیاتی از سوره های توبه و احزاب که شأن نزول آن ها در مذمت منافقین و فاسقین می باشد، نمی توان همه صحابه را پاک و منزله از جمیع عیوب دانست. از جمله منافقینی که خداوند در قرآن مجید و نیز پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) آن ها را مذمت و اهل آتش معرفی نموده اند، افرادی هستند که در زمره اصحاب آن ها حضرت بودند. حتی برخی علمای اهل سنت، نظیر هشام بن محمد سائب کلبی کتاب مخصوص درباره صحابه نگاشته اند.

داستان عقبه مثال بارزی است که حافظ ابوبکر احمد بن حسین بیهقی شافعی در کتاب «دلایل النبوه» و امام احمد حنبل در جلد پنجم مسند آن را بیان کرده اند. در این واقعه همان عده ای از اصحاب بودند که در صدد قتل خاتم الانبیا(صلی الله علیه وآله) بر آمدند. این واقعه در مراجعت پیغمبر از غزوه تبوک اتفاق افتاد. در آن ما جرا ۱۴ نفر از منافقین به طور محرمانه تصمیم به قتل پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) گرفتند. در بطن عقبه و در دامن کوه، راه بسیار باریکی بود که افراد، بایستی یکی یکی از آن عبور نمایند. منافقین در آن محل می خواستند نقشه و نیت شوم خود را عملی نمایند؛ اما جبرئیل مأموریت یافت تا پیامبر خدا را از آن توطئه مطلع نماید و ایشان حذیفه نخعی را مأمور کرد تا در آنجا مخفی شود و در موقعی که با هم صحبت می کنند آن ها را شناسایی نماید. حذیفه هم منافقین را

شناسایی کرد و خود را به پیغمبر رسانید و آن ها را معرفی نمود. هفت نفر از توطئه گران از

بنی امیه بودند. حضرت به حذیفه دستور داد تا رازداری نماید؛ زیرا خداوند نگه دارنده او می باشد. در ابتدای شب، کمی بعد از غروب خورشید، خود پیغمبر جلوتر از بقیه حرکت نمود. عمار یاسر مهار شتر را از جلو گرفته بود و حذیفه شتر را از عقب می رانید. وقتی به گذرگاه باریک رسیدند، منافقین که ظرف هایی را پر از ریگ کرده بودند با سر و صدا به طرف شتر پرتاب کردند تا شتر رم کرده و آن حضرت را به دره عمیق پرتاب نماید. آنگاه منافقین فرار کردند و در وسط جمعیت پنهان شدند؛ ولی همانطور که پیغمبر به حذیفه نخی فرموده بود، خداوند آن حضرت را محافظت نمود.

سعد بن عباد از اصحاب کبار بود که با ابوبکر و عمر بیعت نکرد، باتفاق جمهور مورخین از شیعه و سنی در شام ماند تا اواسط خلافت عمر کشته شد. پس اقتدا کردن به او و مخالفت با عمر و ابوبکر به حکم حدیث راه هدایت است.

طلحه و زبیر از اصحاب بودند که در مقابل خلیفه چهارم قیام کردند و باعث کشته شدن عده زیادی از مسلمین شدند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) درباره امیر المؤمنین فرموده بودند: حربك حربی؛ چگونه می شود عمل آن ها را حمل بر صحت کرد؟! اجتهاد مقابل نص؟!!

ابوهریره کذاب نیز از جمله اصحاب بود که عمر - خلیفه ثانی - او را به جرم احادیث دروغ نسبت به پیغمبر تازیانه زد. سمره بن جندب نیز که حدیث وضع می نمود، از صحابه بود.

به طور کلی اگر دو نفر از صحابه دو راه مخالف یکدیگر را برگزینند، در این صورت حداقل يك نفر از آن ها بر باطل رفته است. اکنون که مطابق حدیث مذکور، صحابه راهنما و هادی امت هستند، مسلمانان باید از کداميك پیروی نمایند تا هدایت یابند؟

اگر پاسخ این است که باید بررسی شود کدام يك راه حق را می روند، در این صورت حدیث فوق از درجه اعتبار ساقط می گردد و بدین معنا است که نمی شود بر

صحابه ای اقتدا کرد.

اصلاً با فرض درست بودن این حدیث، دیگر نمی توان به شیعیان که به راه جمعی از صحابه - نظیر سلمان، ابوذر، مقداد، عمار یاسر و علی(علیه السلام) - که با ابوبکر بیعت نکردند، می روند ایراد گرفت. آیا علی(علیه السلام) حداقل چهارمین خلیفه بر حق مسلمین و جانشین پیغمبر نبود؟ پس چرا اصحابی مانند طلحه و زبیر در مقابل علی(علیه السلام) ایستادند و باعث خون ریزی بسیاری از مسلمانان شدند؟ راه کدامیک از این دو دسته اصحاب که در مقابل هم قرار گرفتند راه هدایت است؟ راه علی(علیه السلام) یا راه طلحه و زبیر؟

آیا معاویه و عمرو بن عاص از اصحاب نبودند که با خلیفه چهارم جنگیدند و حتی در منابر و خطبه ها او را سب و لعن می کردند و تا هشتاد سال این کار ادامه داشت؟ آیا راه و روش هر دو طرف، راه هدایت است؟ در صورتی که پیامبر به علی بن ابی طالب(علیه السلام) فرمودند: حربك حربي.

مگر عثمان - خلیفه سوم - از اصحاب پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) نبود که امام علی(علیه السلام) خلیفه چهارم - درباره اش فرمود: «و او همانند کلاغی بود که همتش شکمش بود. وای به حال او! اگر پر و بالش چیده می شد و سرش قطع می شد، برای او بهتر بود.»(۱)

بنابراین با ذکر این مقدمات و مثال ها باید نتیجه گرفت که: نمی توان هر صحابه ای را ستاره راه و چراغ هدایت پنداشت.

ضعف سند

از عدم صحت دلایل که بگزریم از نظر سند حدیث با مشکل روبروست. قاضی عیاض در

صفحه ۹۱ جلد دوم شرح الشفای گوید: دارقطنی در فضائل و ابن عبدالبر اسناد حدیث را ضعیف و مردود دانسته اند و نیز عبد بن حمید در مسند خود از عبدالله بن عمر نقل نموده که بزار منکر صحت حدیث است.

۱ . نهج السعادة، ج ۱، ص ۱۸۱ ; بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۳۷۸ «و قام الثالث كالغراب همته بطنه، و يله لو قصّ جناحاه و قطع رأسه لكان خيراً له».

ابن عدی باسناد خود از نافع از ابن عمر نقل نموده اسناد حدیث ضعیف است.

بیهقی گوید که متن این حدیث مشهور است ولی سند به علت وجود حارث بن غضین مجهول الحال و حمزه بن ابی حمزه نصیری کذاب مشکل دارد. ابن حزم گفته این حدیث مکذوب و موضوع باطل است. (۱)

۱ . شبهای پیشاور، ص ۵۹۵

صحابه معصوم نیستند

پرسش: به نظر شیعیان، آیا صحابه مرتکب اعمال زشت و ناپسند و به طور کلی گناه می شده اند یا از معصیت به دور بوده اند؟

پاسخ: شیعیان معتقدند که عصمت، منحصر به ۱۴ معصوم شامل شخص پیامبر، دختر گرامی ایشان فاطمه زهرا (علیها السلام)، امام علی و یازده فرزند ارجمندش (علیهم السلام) که امامت شیعیان را بر عهده داشتند، می باشد. از نظر شیعیان بقیه صحابه از خطا و گناه مصون نبوده و برخی از آن ها حسب عادات دیرینه خود مرتکب گناه می شده اند. برای مثال ابن حجر مکی در جلد دهم فتح الباری می نویسد: ابوظلحه زید بن سهل در منزل خویش مجلس دوستانه ای تدارک دیده بود و ده نفر را به آن مجلس دعوت نمود که همگی شراب نوشیدند. نام این ده نفر را چنین ذکر می کند:

۱ . ابوبکر بن ابی قحافه

۲ . عمر بن الخطاب

۳ . ابوبکر بن شغوب

۴ . ابو عبیده جراح

۵ . ابی بن کعب

۶ . سهل بن بیضا

۷ . ابویوب انصاری

۸ . ابوظلحه (صاحب مجلس)

۹ . ابودجانه سماک بن خرشه

۱۰ . انس بن مالک (در آن زمان ۱۸ ساله و ساقی مجلس بوده است).

خبر فوق را نیز بیهقی در جلد هشتم کتاب «سنن» از خود انس بن مالک نقل می کند که می گوید: من در آن روز از همه کوچکتر و ساقی مجلس بودم و ابوبکر نیز اشعاری در مرثیه کفار و مشرکین و کشته شدگان بدر می سرود!؟

بخاری نیز در صحیح خود در تفسیر آیه خمر، مسلم در صحیح خود در کتاب «اشربه باب تحریم الخمر»، امام احمد حنبل در جلد سوم مسند، سیوطی در جلد دوم در المنثور، طبری در جلد هفتم تفسیر، عسقلانی در جلد چهارم اصابه و بدر الدین حنفی در جلد دهم عمدة القاری، مطلب فوق را آورده اند و با توجه به تاریخ مندرج در این کتب، معلوم می شود که این مجلس بعد از نزول آیات تحریم شراب بوده است.

خلاف بعدی، نقض عهدی است که برخی از صحابه انجام دادند. در قرآن مجید آمده است: { وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْفُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا}; «وقتی با خدا عهد نمودید، به آن عمل و وفا کنید و بعد از آن که پیمان بستید، ایمان خود را نشکنید.» (۱) قرآن مجید در آیه دیگری، کسانی که عهد خود را نقض می کنند، ملعون می خواند: { وَالَّذِينَ يَبْعُثُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ}; «آنان که پس از پیمان بستن، عهد خدا را شکستند و نیز آنچه را خدا دستور به پیوند آن داده، گسستند و در روی زمین فتنه و فساد برانگیختند. لعنت بر آن ها و عذاب الهی بر آنان باد.» (۲) بسیاری از علمای فریقین - شیعه و سنی - معترفند که خاتم الانبیا(صلی الله علیه وآله) در روز هجدهم ذی القعدة سال دهم هجری، در مراسم غدیر و در حضور بیش از هفتاد هزار مسلمان، (۳) بالای منبر رفته و خطبه ای در مدح و فضایل علی(علیه السلام) ایراد نموده و گفت: «هر کس را من مولا و ولی او هستم، علی نیز مولا و ولی او می باشد.» (۴) آنگاه دست ها را به آسمان بلند کرد و چنین دعا نمود: «خداوندا کسی که علی را دوست دارد دوست بدار و دشمن علی را دشمن

بدار. کسی که علی را یاری نماید یاری فرما و کسی که علی را واگذارد و اگذار.» (۵) سپس

۱ . نحل (۱۶): ۹۱

۲ . رعد (۱۳): ۲۵

۳ . برخی تعداد مسلمین را ۱۲۰ هزار نفر نقل کرده اند.

۴ . جواهر الفقه، ص ۱۹۳ ; عیون اخبار الرضا(علیه السلام)، ج ۱، صص ۱۳۸ و ۱۶۴ ; عمر بن خطاب، ص ۱۹۳ ; شبهای پیشاور، ص ۶۲۲ «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ».

۵ . البداية، ص ۱۴۹ ; الخلاف، ج ۵ ، ص ۳۳۶ ; الامالی، ص ۴۲۸ ; شبهای پیشاور، ص ۶۰۱ ، «اللهمَّ وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله».

پیغمبر دستور داد خیمه ای برپا کردند و از علی خواست تا در آن خیمه بنشیند و به تمام امت دستور داد که با علی(علیه السلام) بیعت کنند. پیغمبر فرمود: «من از جانب پروردگار مامورم تا برای علی(علیه السلام) بیعت بگیرم.» در ابتدا عمر، بعد ابوبکر و عثمان و طلحه و زبیر بیعت کردند. بنابراین آنچه در کتاب «الغدیر» (ج ۱) آمده این حدیث را ۱۱۰ صحابی و ۸۴ تابعی نقل کرده اند و ۳۶۰ دانشمند سنی در ۱۴ قرن این حدیث را روایت کرده اند. (۱)

بسیاری از صحابه نیز نقل کرده اند که عمر، بسیار خوشحالی می کرد و می گفت: «پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) علی(علیه السلام) را راهنما و مهتر و بزرگتر قوم قرار داد.» (۲) خود عمر می گوید: در آن حال جوان زیبا رویی که دارای حُسن صورت و بوی خوشی بود پهلوی من نشسته بود. من او را نمی شناختم ولی او به من گفت: «به درستی که پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) عهد محکمی بست و به جز منافق کسی این عهد را نمی شکند. پس حذر کن که تو باز کننده این عهد نباشی.» (۳) عمر ادامه می دهد که بعد، از پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) پرسیدم که آن جوان خوش رو چه کسی بود که من او را نمی شناختم؟ پیغمبر فرمود: «او از اولاد آدم نبود. او جبرئیل امین بود و آمده بود تا بر آنچه من بر شما گفتم تأکید نماید.» (۴)

حال آیا می توان گفت که کدامیک از آن ۵ نفر این عهد و پیمان را رعایت کردند؟ حتی هنوز دو ماه از آن واقعه نگذشته بود که علی(علیه السلام) را به زور شمشیر و تهدید برای بیعت با ابوبکر به مسجد بردند. آیا این کار آن ها نقض عهد و پیمان شکنی نیست که در قرآن مجید مذمت شده است؟

۱ . لیست ۶۰ نفر از آن ها در صفحات ۶۰۲ تا ۶۰۴ کتاب شبهای پیشاور آورده شده است. محمد بن جریر طبری (م - ۳۱۰) در الولاية از ۷۵ نفر روایت کرده است.

۲ . السقیفة ام الفتن، ص ۸۲ ؛ الغدیر، ج ۱، ص ۳۷۸ ؛ شبهای پیشاور، ص ۶۰۶ «نصب رسول الله علیا علماً».

۳ . السقیفة ام الفتن، ص ۸۲ «لقد عقد رسول الله عقداً لا یحلّه إلا المنافق فاحذر أن تحلّه».

۴ . مودة القربی، مودت پنجم.

فدك مال شخص پیامبر بود؟

پرسش: واقعه فدك چه بوده است و مگر فدك مال شخصی پیغمبر بود که بعضی مدعی هستند آن را از فاطمه(علیها السلام) مصادره و ضبط نموده اند؟

پاسخ: بعد از فتح خیبر، بزرگان و مالکین فدك و حوالی آن (۱) به حضور پیامبر رسیدند، و قرار داد صلحی را با وی امضا نمودند که نیمی از فدك برای آن حضرت و نصف دیگر مال خودشان باقی بماند. بعد از بازگشت به مدینه، جبرئیل بر آن حضرت نازل شد و آیه شریفه { وَأَتِذَا الْفُرْبَى حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلَا تُبَذَّرُ تُبْذِيرًا }؛ «حقوق خویشان و ارحام خود را ادا کن و فقرا و رهگذران بیچاره را به حق خودشان برسان و از اسراف و تبذیر بپرهیز» (۲) را بر آن حضرت خواند. سپس پیامبر خدا در مصداق ذو القربی - خویشان و اقوام - و حق حقوق آن ها تأمل نمود. مجدداً جبرئیل نازل شد و عرض کرد: خداوند می فرماید: «فدك را به حضرت فاطمه واگذار.» (۳) پیامبر(صلی الله علیه وآله) نیز فاطمه(علیها السلام) را خواست و فرمود: «خداوند به من امر نموده که فدك را به تو واگذار کنم» (۴) و بلافاصله ایشان در همان مجلس فدك را به فاطمه(علیها السلام) بخشید. این مطلب را بسیاری از علمای اهل سنت مانند: امام ثعلبی در تفسیر کشف البیان، جلال الدین سیوطی در جلد چهارم در المنثور و نیز شیخ سلیمان بلخی حنفی و بسیاری دیگر نقل کرده اند که: چون آیه فوق نازل شد، پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) فاطمه را خواست و فدك را به او عطا نمود. تا زمانی که پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) در قید حیات بود، فدك همچنان در تصرف فاطمه بود و ایشان آن را اجاره می داد، و مال الاجاره را به اقساط می آوردند. حضرت فاطمه(علیها السلام) به اندازه قوت يك

۱. فدك شامل هفت قریه بزرگ، وسیع و حاصلخیز و دارای نخلستان های بزرگ بود.

۲. بنی اسرائیل (۲۷): ۲۶

۳. فقه القرآن، ج ۱، ص ۲۴۸؛ شبهای پیشاور، ص ۶۳۳ «ادفع فدكا إلى فاطمة».

۴. تفسیر صافی، ج ۳، ص ۱۸۶، تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۲۷۶؛ شبهای پیشاور، ص ۶۳۳ «إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ ادْفَع إِلَيْكَ فِدْكَ».

شب خودفرزندانش، از اجاره بر می داشت و بقیه را با میل و اراده خویش، در میان فقرای بنی هاشم و سایر فقرا تقسیم می کرد. بعد از ارتحال پیامبر، مامورین خلیفه اول - ابوبکر - ملك فدك را از تصرف مستاجرین آن حضرت در آورده و ضبط نمودند.

ابوبکر به حدیث ساختگی «ما جماعت پیامبران چیزی را ارث قرار نمی دهیم و هر چه از ما بماند، صدقه ای است که به امت تعلق خواهد داشت» (۱) استناد می جست. لکن دقت نداشت که: اولاً فدك ارث نبوده و هبه ای بوده است که به دستور پروردگار در زمان حیات پیامبر به فاطمه (علیها السلام) واگذار شده است. زیرا لازمه ارث بودن، آن است که بعد از وفات پیامبر به او رسیده باشد. ثانیاً از آنجایی که همه پیامبران و انبیای عظام، ارث و وارث داشته و ورثه آن ها پس از فوتشان ماترکشان را تصرف نموده اند، در می یابیم که این حدیث، کاملاً ساختگی، مجعول و در تعارض آشکار با آیات قرآن مجید است. حضرت فاطمه (علیها السلام) در دفاع از خود باستناد به آیات قرآنی فرمود: این همه آیات ارث در قرآن مجید برای عموم مردم - آیه ۷۶ سوره انفال، آیه ۱۲ سوره نسا و آیه ۱۷۶ سوره بقره - و خصوصاً برای انبیا وجود دارد. از آن جمله می توان به آیه شریفه { وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ } «سلیمان از داوود ارث برد»، (۲) آیه شریفه { فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ }؛ «خداوند از لطف خویش فرزند صالح و جانشینی شایسته به من عطا کرد که وارث من و همه آل یعقوب باشد» (۳) و نیز آیه { وَزَكَرِيَّا إِذْ نَادَى رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَى }؛ «هنگامی که زکریا خدا را صدا زد: بار الها! مرا تنها نگذار و به من فرزندی عطا نما تا وارث من باشد که تو بهترین وارث اهل عالم هستی. ما هم دعای او را مستجاب و به او یحیی را عطا نمودیم» (۴) اشاره کرد. مگر آیات قرآن مجید نباید تا روز قیامت بر حقیقت خود باقی

۱ . فتح الباری، ج ۱۲، ص ۶؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۲۴؛ شبهای پیشاور، ص ۶۳۵ «نحن معاشر الأنبياء لا نورث ما تركناه صدقة».

۲ . نمل (۲۷): ۱۶

۳ . مریم (۱۹): ۵

۴ . انبیا (۲۱): ۸۹

باشند؟ آنگاه حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) ادامه داد: ای ابوبکر! کدام قانون مرا از ارث پدر محروم کرده که تو مجری آن هستی؟ مگر تو به کلیات و جزئیات قرآن، از پدرم رسول الله (صلی الله علیه و آله) و پسر عموم علی ابن ابی طالب (علیه السلام) داناتری؟ چون ابوبکر از پاسخگویی به فاطمه (علیها السلام) درماند، ابتدا سکوت پیشه نمود و سپس با عصبانیت، فحاشی و اهانت به فاطمه (علیها السلام) را آغاز کرد.

ابن ابی الحدید در جلد چهارم شرح نهج البلاغه، در جریان منبر رفتن ابوبکر و اهانت هایی را که به دو ودیعه رسول الله (علیه السلام) یعنی فاطمه و علی (علیهما السلام) نموده، ضبط کرده است. ابوبکر اهانت ها را به جایی رساند که فریاد و ناله فاطمه بلند شد و فرمود: امروز شما دل مرا شکستید و حق مرا ستانیدید. ولی من در روز قیامت در محکمه عدل الهی شما را محاکمه خواهم کرد تا خداوند قادر، حق مرا از شما باز پس گیرد. سپس فاطمه (علیها السلام) افزود: ای پسر ابی قحافه! آیا در کتاب خدا آمده است که تو از پدربزرگت ارث ببری و من از ارث پدر محروم باشم؟ افتزای بزرگی به خدا بسته ای! آیا عمداً عمل به کتاب خدا را ترک نموده و قرآن را پشت سر انداخته ای؟

آنگاه امام علی (علیه السلام) در مقام دفاع از فاطمه (علیها السلام) بر آمده و در حضور مهاجرین، انصار و بقیه مسلمین خطاب به ابوبکر گفت: «چرا فاطمه (علیها السلام) را از ارث پدر محروم ساخته ای؟ حال آن که علاوه بر ارث، در زمان حیات پدر، متصرف و مالک فدک بوده است؟»

ابوبکر که با سلاح اسلام و دفاع از حقوق مسلمانان دنبال مفری می گشت گفت: «فدک متعلق به همه مسلمانان است و اگر فاطمه (علیها السلام) شاهد بیاورد که ملک خود وی می باشد آن را به او باز پس خواهم داد. در غیر این صورت از داشتن فدک محروم است.» امام علی (علیه السلام) گفت: «چرا درباره ما متفاوت از بقیه مسلمانان حکم می کنی؟ حال آن که مدعی باید شاهد بیاورد و مدعی علیه باید فقط سوگند یاد کند. اینک تو بر خلاف دستور پیامبر از فاطمه (علیها السلام) شاهد می خواهی؟! مگر عمل و قول خود فاطمه (علیها السلام) به عنوان یکی از اصحاب کسا که مشمول آیه تطهیر است حق نمی باشد؟!»

پس از آن، امام علی (علیه السلام) از ابوبکر پرسید: «پس اینک بگو اگر دو شاهد شهادت دهند که از فاطمه (علیها السلام) عمل زشت فحشا سرزده است با او چه خواهی کرد؟» ابوبکر گفت:

همانند زن ها بر او حد جاری خواهم نمود! امام علی(علیه السلام) به ابوبکر گفت: در این صورت

در زمره کفار خواهی بود، زیرا شهادت پروردگار درباره طهارت فاطمه(علیها السلام) را رد کرده ای. مگر نمی دانی که خداوند فرموده است: «خداوند اراده نموده است که شما اهل بیت را پاک و پاکیزه گرداند و هر زشتی و بدی را از شما بزدايد.» مگر این آیه در حق ما نازل نشده است؟

پس از اقرار ابوبکر به نزول این آیه، امام علی(علیه السلام) افزود: تو ادعای فاطمه(علیها السلام) را که خداوند به طهارتش گواهی داده نمی پذیری، ولی شهادت عربی را که بر پاشنه پای خود ایستاده و بول می کند می پذیری!! امام علی(علیه السلام) پس از گفتن این جملات راهی منزل شد.

هیاهوی عجیبی در بین مسلمین به راه افتاد و همگی حق را از آن علی و فاطمه(علیهما السلام) می دانستند و عمل ابوبکر را تقبیح نمودند. ابن ابی الحدید می نویسد: در این هنگام ابوبکر بالای منبر رفت و از مردم خواست که به حرف کسی گوش ندهند. او فحاشی و ناسزاگویی به فاطمه و علی(علیهما السلام) را چنین آغاز کرد: «نعوذ بالله او روباهی است که شاهدش دمش می باشد. او ماجراجو و بر پا کننده فتنه و فساد است که فتنه های بزرگ را کوچک نشان می دهد، و مردم را به فساد و فتنه ترغیب و تشویق می کند. او از زنانی چون ام طحال زانیه کمک و یاری می طلبد.» (۱) این فحش ها و اهانت هایی بود که پیرمرد مصاحب رسول الله(صلی الله علیه وآله) به این دو محبوب و یادگار رسول الله(صلی الله علیه وآله) نثار کرد.

امروزه نه فقط شیعیان، بلکه علمای اهل سنت از این کلمات متعجب اند. مثلاً ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه اش می نویسد: از استاد خودم «ابو یحیی نقیب زید البصری» پرسیدم که مخاطب این کنایه ها چه کسی بوده است؟ او گفت: کنایه نبوده بلکه صراحت کلام است. گفتم استاد، اگر صراحت می داشت که من می فهمیدم و سؤال نمی کردم. استاد گفت: آری سلطنت همین است!! یعنی هر عمل زشتی را برای حفظ آن مرتکب می شوند.

حال نسبت هایی را که ابوبکر به آن ها داد نظیر روباه، دم روباه، فتنه گر مصاحب زن

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۱۵؛ فدک فی التاریخ، ص ۶۷؛ سقیفة و فدک، ص ۱۰۴؛ شبهای پیشاور، ص ۶۴۰ «انما هو ثعالة شهیده ذنبه».

زانیه و... را در کنار فرمایشاتی از رسول الله (صلی الله علیه وآله) بگذارید که این دو بزرگوار را چنین توصیف نموده است:

* «علی با حق و حق با علی است» (۱)

* «هر کس به علی ناسزا گوید به من گفته است و...» (۲)

* «هر کس علی را بیازارد مرا آزرده» (۳)

* «هر کس فاطمه را بیازارد مرا آزرده» (۴)

* «من شهر علم ام و علی دروازه آن است» (۵)

* «من سرای حکمت و علی ورودی آن است» (۶)

* «فاطمه پاره تن من است» (۷)

* «علی در قضاوت از همه شما اولی تر است.» (۸)

دلیل روشن دیگر بر بطلان حدیث مورد استناد ابوبکر، روش و عمل شخص خلیفه است. اگر این حدیث صحیح بود و خلیفه به آن اعتقاد می داشت باید همه آنچه را که از

پیغمبر بر جای مانده بود مصادره و ضبط می کرد، و ورثه آن حضرت را از تصرف در

۱ . تاریخ بغداد، ج ۱۴، ص ۳۲۲؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۴۴۹؛ الامامة والسياسة، ج ۱، ص ۹۸؛ شبهای پیشاور، ص ۶۴۳ «علی مع الحق و الحق مع علی حیث دار».

۲ . مسند احمد، ج ۶، ص ۳۲۳؛ المستدرک، ج ۳، ص ۱۲۱؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۰؛ الصحيح من السيرة، ج ۲، ص ۲۹۳؛ شبهای پیشاور، ص ۶۴۳ «من سب علیاً فقد سبني و من سبني فقد سب الله».

۳ . العمدة، صص ۲۷۶ و ۲۸۴؛ تحف العقول، ص ۴۵۹؛ الانساب، ج ۱، ص ۳۹۶؛ شبهای پیشاور، ص ۶۴۳ «من آذى علیاً فقد آذاني».

۴ . شبهای پیشاور، ص ۷۰۲ «من آذى فاطمة فقد آذاني».

- ٥ . المستدرک، ج ٣، ص ١٢٧ ; مسند ابویعلی، ج ٢، ص ٥٨ ; الجامع الصغیر، ج ١، ص ٤١٥ ; شبهای پیشاور، ص ٦٤٤ «أنا مدينة العلم و عليّ بابها».
- ٦ . العمدة، صص ٢٨٥ و ٢٩٥ ; سنن الترمذی، ج ٥، ص ٣٠١ ; ینابیع المودة لذوی القربی، ج ١، ص ٢١٨ ; شبهای پیشاور ص ٦٤٤ «أنا دار الحکمة و عليّ بابها».
- ٧ . صحیح بخاری، ج ٤، ص ٢١٠ ; صحیح مسلم، ج ٧، ص ١٤١ ; صحیح ابن حبان، ج ١٥، صص ٤٠٨ و ٥٣٦ ; شبهای پیشاور، ص ٧٠٢ «فاطمة بضعة مني فمن أغضبها فقد أغضبني».
- ٨ . نهج الايمان، ص ٣٠١ ; مفردات غریب القرآن، ص ٤٠٧ ; بحار الانوار، ج ٤٨، ص ١٢٧ ; شبهای پیشاور، ص ٦٤٥ «عليّ أقضاکم».

همه آن ها باز دارد. اما ابوبکر حجره های فاطمه (علیها السلام) ، دختر پیامبر (صلی الله علیه وآله) ، عایشه و حفصه همسران پیامبر را به آن ها داد.

علاوه بر همه این ها، ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و علی بن برهان الدین شافعی در جلد سوم تاریخ سیره الحلبیه می نویسند: پس از چند روز در ملاقاتی که در منزل ابوبکر واقع شد، ابوبکر از استدلال فاطمه (علیها السلام) متأثر شد و گریست و طی نامه ای نوشت که فدک را به فاطمه (علیها السلام) باز پس دهند. لکن عمر مانع شد و نامه را پاره کرد.

جالب تر این که در دوره خلافت همین خلیفه دوم - یعنی عمر - فدک را به اولاد فاطمه (علیها السلام) پس دادند و حتی خلفای بعد از عمر، از جمله امویین و عباسیون نیز فدک را به ورثه فاطمه (علیها السلام) برگرداندند. حال باید پرسید: اگر کار عمر درست بود، پس کار ابوبکر را چگونه می توان توجیه نمود؟ (۱)

بسیاری از اهل سنت در توجیه شرعی و قانونی و دفاع از ابوبکر می پرسند: «خلیفه ای که تمام بیت المال مسلمین در تصرف او بوده است، چه نیازی به باغ و ملک فدک داشته است؟» پاسخ این است که یقیناً اقدام ابوبکر نه بر اساس احتیاج و نه به منظور رعایت قوانین شرع بوده، بلکه صرفاً جنبه سیاسی داشته است. غصب و مصادره فدک در

حقیقت ادامه ماجرای بنی سقیفه و غصب خلاف بوده است. او می خواسته تا از این طریق

خاندان پیامبر را که در مقام خلافت اولویت داشته اند مستاصل نموده، و درگیر و مشغول

گرفتاری ها و مشکلات روزمره نماید تا به فقر و تهیدستی گرفتار آیند و خود به خود خیال خلافت از سرشان دور شود. زیرا آن ها می دانستند که اگر آن خاندان جلیل القدر و

۱ . در الغدیر ج ۷، ص ۱۹۴، به نقل از چند مدرک معتبر اهل سنت از جمله صحیح بخاری و صحیح مسلم آمده است که عمر فدک را تسلیم علی (علیه السلام) و عباس نموده است. همین شخص موقعی که ابوبکر تصمیم گرفت فدک را تسلیم به فاطمه کند، مانع شد و نامه ابوبکر برای تسلیم فدک به فاطمه را پاره کرد. سؤال این است که اگر کار ابوبکر درست است چرا عمر برگرداند و اگر غلط است ادعای ما ثابت شده است. به علاوه می گوئیم عمر چرا یک بام و دو هوا عمل کرد. در یک زمان گفت نه، در یک زمان گفت: آری فدک ملک اهل بیت است کدام درست است؟

البته این بنا به روایت بخاری و مسلم بوده ولی به روایت مشهور زمان عمر بن عبدالعزیز مسترد شده است بنابه روایت اهل سنت، مروان مجدداً آنرا در زمان عثمان غصب کرد و چندین بار رد و بدل شد.

با تقوی، درگیر فقر و تهیدستی نباشند و دستشان از مال دنیا پر باشد، مردم به آن ها رو می آورند. بدین جهت علاوه بر غصب خلافت، فدک را غصب نموده و تمامی راه هایی را که منجر به جلب اموال دنیوی می شد، بر آن ها بستند.

غاصبان خلافت، حتی خمس را نیز بر خاندان پیغمبر منع کردند. خداوند به دلیل آن که صدقات را بر پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) و خاندانش حرام نمود، باب خمس را برای آن ها باز نموده و در قرآن مجید می فرماید: { وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَأَبْنِ السَّبِيلِ }؛ «ای مؤمنان! هر چه که به شما غنیمت رسید خمس آن برای خدا، رسولش، خویشان، یتیمان و در راه ماندگان می باشد.» (۱) خلیفه اول این حق را از آنان سلب نمود و گفت: خمس باید به مصرف تجهیزات جنگی و خرید سلاح برسد. لذا دست آن خاندان جلیل القدر از همه جا کوتاه گردید که از آن زمان تا به امروز ادامه دارد.

طبق نظر فقهای شیعه امامیه که بر اساس آیه مذکور می باشد، خمس به شش قسمت تقسیم می شود: سهم خدا، سهم رسول، سهم ذوی القربی، سهم ایتم، سهم فقرا و سهم در راه ماندگان بنی هاشم. سه سهم اول به امام یا نائب الامام داده می شود تا به مصرف مصالح مسلمین برسد. جالب این که بسیاری از علمای اهل سنت نظیر امام ثعلبی، طبری و جلال الدین سیوطی و جار الله زمخشری این کار خلیفه را نیز بدعت پنداشته، و نظر فقهای شیعه را تأیید کرده اند.

با يك بررسی اجمالی، عواقب و عوارض جانبی مسأله غصب فدک روشن می گردد. خداوند در سوره هود صریحاً می فرماید: { أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْتَةٍ مِنْ رَبِّهِ

وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ }؛ آیا پیغمبری که از جانب خدا دلیل روشنی چون قرآن دارد و با گواه صادقی چون علی (علیه السلام) دارد. «(۲) خطیب خوارزمی نیز در مناقب می گوید: از ابن عباس پرسیدند مراد از شاهد کیست و او پاسخ داد: «او علی (علیه السلام) است که برای پیغمبر شهادت

۱ . انفال (۸): ۴۱

۲ . هود (۱۱): ۱۷

داده و او از پیغمبر است.» (۱) حال شهادت شرعی کسی را که در قضیه فدک شاهد پیغمبر بوده است، رد می کنند و می گویند: چون علی (علیه السلام) در این قضیه ذینفع می باشد، پس شهادتش تمایل به نفع خود دارد و لذا شهادتش مردود است. برای کسی که شهادت علی (علیه السلام) را - که مورد تصدیق قرآن است - رد کند چه حکمی می توان داد؟ آیا این آزار و اذیب و سب مولا متقیان علی (علیه السلام) و متعاقباً پیغمبر (صلی الله علیه وآله) نیست؟

حدیث دیگر:

بخاری در صحیح، احمد حنبل در مسند، خوارزمی در مناقب و بسیاری دیگر آورده اند که پیامبر خدا، موی خویش را به دست گرفته و فرمود: «یا علی! هر کس به مویی از تو آزار رساند مرا آزار داده و هر کس مرا بیازارد خدا را آزار رسانده است. پس لعنت خدا بر کسی که خدا را اذیت نماید.» (۲) راویان این حدیث، هر کدام تار موی خود را به دست گرفته و نشان دادند که شخص پیغمبر این گونه موی خود را به دست گرفت و این حدیث را درباره آزار و اذیت علی (علیه السلام) بیان نمود. سید بن ابوبکر بن شهاب الدین در کتاب «رشفة الصادی» از پیامبر خدا (علیه السلام) چنین روایت کرده است: «هر کس مرا از طریق عترتم اذیت نماید، پس لعنت خدای بر او باد.» (۳)

آیا ملك متصرفی فاطمه (علیها السلام) را غصب نمودن و نان اولادهای فاطمه را بریدن و رد شهادت علی، آزار و اذیت پیغمبر خدا نخواهد بود. و موجب لعنت خدا بر آنان نیست؟

نارضايتی فاطمه (علیها السلام) تا دم مرگ و تا واپسین لحظات زندگی ادامه داشت. چنانچه ابومحمد عبدالله بن مسلم دینوری در «الامامة و السیاسة» می گوید: فاطمه (علیها السلام) در بستر

۱ . بحرانی در غایة المرام، ص ۳۶۹، باب ۶۳، حدیث ۲؛ شرح الاخبار، ج ۱، ص ۴۲۰؛ شبهای پیشاور، ص ۶۹۶ «هُوَ عَلِيٌّ يَشْهَدُ لِلنَّبِيِّ وَ هُوَ مِنْهُ».

۲ . تاویل الایات، ج ۲، ص ۶۵؛ البرهان، ج ۳، ص ۳۳۷؛ شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۹۷؛ شبهای پیشاور، ص ۶۹۹ «یا علی من آذی شعرة منك فقد آذانی و من آذانی فقد آذی الله و من آذی الله فعليه لعنة الله».

حافظ ابو نعیم، ما نزل من القرآن في علي .

۳ . ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۳، ص ۱۹۲؛ مسند زید بن علی، ص ۴۶۴؛ شرح الاخبار، ج ۱، ص ۱۶۱؛ الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۱۵۸؛ شبهای پیشاور، ص ۶۹۹ «من آذانی في عترتي فعليه لعنة الله». صحیح ابن حبان.

بیماری به ابوبکر و عمر فرمود: «خدا و ملائکه را به شهادت می گیرم که شما دو نفر مرا

خشمگین نموده و رضایتیم را جلب نکردید. اگر پیامبر خدا را ملاقات کنم، شکایت شما را نزد او خواهم نمود.» و نیز می گوید: «فاطمه(علیها السلام) از ابوبکر و عمر غضبناک شد و آن ها را به همین حال ترك نمود تا دار فانی را وداع گفت.»

حال خیر فوق را در کنار حدیثی بگذارید که امام احمد حنبل در مسند و سلیمان قندوزی در ینابیع الموده آورده اند که: پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) فرمود: «فاطمه پاره تن من، نور چشم من، میوه دل من و روح من است که بین دو پهلوی من قرار دارد. و هر کس او را بیازارد مرا آزرده است. هر کس فاطمه را به غضب آورد مرا به غضب در آورده است. هر کس او را اذیت کند مرا اذیت کرده و کسی که مرا اذیت کند خدا را اذیت نموده است.» (۱) ابن حجر مکی نیز در صواعق و ابو العرفان الصبان در اسعاف الراغبین از رسول الله(صلی الله علیه وآله) آورده اند که فرمود: «ای فاطمه! به درستی که خداوند از غضب تو غضبناک و از رضای تو خرسند می گردد.» (۲)

جالب است که عده ای متعصب، به منظور تیرنه نمودن اسلاف خویش، سفسطه نموده و غضب را به دو قسمت دینی و احساسی تقسیم کرده، می گویند: «غضب مورد اشاره در احادیث رسول الله(صلی الله علیه وآله) غضب دینی است، در صورتی که غضب فاطمه در قضیه فدک غضب احساسی و غیر دینی است. مانند خشم و غضب کسی که در موقع نرسیدن به هدف، تغییر حالت داده و این نوع غضب در او آشکار گشته و متأثر می شود، فاطمه(علیها السلام)

نیز در آن هنگام نیز چنین غضبی را داشته است. به همین جهت غضب احساسی و غیر دینی فاطمه(علیها السلام) در قضیه فدک غضب پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) و پروردگارش را به دنبال ندارد. به

۱. سنن الکبری، ج ۵، ص ۹۷؛ معجم الکبیر، ج ۲۲، ص ۴۰۴؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۱۲؛ نظم درر المسمطین، ص ۱۷۶؛ شبهای پیشاور، ص ۷۰۱ «فاطمه بضعة منی و هی نور عینی و هی ثمرة فؤادی و هی ریحی التي بین جنبی من آذاها فقد آذانی و من آذانی فقد آذى الله و من أغضبها فقد أغضبني یؤذینی ما آذاها».

۲. تاریخ مدینه دمشق، ج ۳، ص ۱۵۶؛ ینابیع الموده لذوی القربی، ج ۲، ص ۱۳۲ و ۴۶۴؛ شبهای پیشاور، ص ۷۰۲ «یا فاطمة إن الله عزّ و جلّ یغضب لغضبك و یرضی لرضاک». مستدرک حاکم، اصابه عسقلانی، ج ۴، ص ۳۷۵

همین دلیل بعداً این تاجر فاطمه بر طرف گردیده و به حکم خلیفه رضایت داده است. این

طرفداران متعصب چنین می گویند: بعدها که امام علی(علیه السلام) به خلافت رسید فدک را به ورثه فاطمه برنگرداند و این دلیل بر صحت حکم خلفای قبلی و رضایت فاطمه(علیها السلام) است.»

پاسخ آن ها چنین است:

بدان جهت که مؤمن باید دستورات اخلاقی را رعایت کند، انسان کامل و مؤمن، هرگز غضب احساسی پیدا نخواهد کرد. آیا فاطمه ای که به کمال ایمان رسیده است، فاطمه ای که پیغمبر درباره اش فرمود: «خداوند قلب و جوارح دخترم فاطمه را تا استخوان های بالای شانه اش مالامال از ایمان نموده است» (۱) آیا مؤمنه ای که تسلیم امر خدا است، وقتی که حاکمی به حق حکم نماید، آشفته خواهد شد و بر او غضب می نماید؟! آن هم غضبی همراه با کینه، و بر غضب خویش تا دم مرگ باقی می ماند و وصیت می کند که آن حاکمان حق نماز خواندن بر جنازه او را ندارند و به همین دلیل او را شبانه دفن کنند تا هر چه جستجو نمایند آن را نیابند؟!!

از طرف دیگر، چنانچه غضب فاطمه(علیها السلام) احساسی باشد باید پس از عذر خواهی نمودن، بر طرف شود. زیرا پدرش پیغمبر فرموده است: «مؤمن نباید بر حقد و کینه خود باقی بماند.» (۲) در روایات نیز آمده است که مؤمن نباید عداوت و کینه اش را بیش از سه روز در دل داشته باشد. اما ملاحظه می شود که فاطمه(علیها السلام) با حالت غضب و نارضایتی از ابوبکر و عمر از دنیا رفت. (۳)

با توجه به این ویژگی های فاطمه(علیها السلام) می توان دریافت که غضب فاطمه(علیها السلام) از آن

۱ . دلائل الامامة، ص ۱۳۹ ; بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۴۶ ; مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۱۶ ; شبهای پیشاور، ص ۷۰۷ «إن ابنتی فاطمة ملا الله قلبها و جوارحها ایماناً إلى مشاشها».

۲ . تذكرة الموضوعات، ص ۱۴ ; كشف الخفاء، ج ۲، ص ۲۹۳ ; منية المرید، ص ۳۲۱ ; شبهای پیشاور، ص ۷۰۷ «المؤمن لیس بحقود»

۳ . مسند الشامین، ج ۴، ص ۱۹۸ ; اختیار معرفة الرجال، ج ۱، ص ۳۰ ; صحیح بخاری، ج ۵، ص ۸۲ ; صحیح ابن حیان، ج ۱۱، ص ۱۵۳ و ج ۱۴، ص ۵۷۳ ; شبهای پیشاور، صص ۷۰۰ و ۷۰۸ «غضبت فاطمة من أبي بكر و هجرته إلى أن ماتت» یا «فغضبت فاطمة علی أبي بكر فهاجرته و لم تتكلمه حتى توفيت».

جهت ریشه در دین داشته، که حکمی بر خلاف دستورات پدر بزرگوارش صادر شده است. بنابراین سکوت فاطمه بعد از این واقعه را نباید دلیل بر رضایت او دانست بلکه این مسأله به خاطر شدت فشارهای حکام وقت، و حفظ آبروی خویش بوده است.

در مورد این که چرا علی(علیه السلام) پس از به خلافت رسیدن، فدک را بر نگرداند؟ باید گفت: امام علی(علیه السلام) در آن زمان، قدرت و آزادی عمل نداشت و در صورت انجام چنین کاری، فریاد مخالفین بر می خواست که علی(علیه السلام) بر خلاف سیره شیخین عمل می کند، و اتهام مخالفینی نظیر معاویه و اتباعش را مبنی بر این که علی(علیه السلام) منافع خویش را در نظر می گیرد قوت می بخشید. لذا از روی ناچاری صبر پیشه کرد، مخصوصاً که صاحب حق هم از دنیا رفته بود.

برای اثبات این که علی(علیه السلام) در عمل آزادی نداشت می توان مثال هایی از منبر پیغمبر، نماز تراویح و تعیین حکم در صفین نام برد. بعد از وفات پیغمبر خلفای قبلی جای منبر رسول الله(صلی الله علیه و آله) را عوض کردند و چون ایشان می خواست آن را به جای اولش برگرداند، مردم زیر بار نرفتند و آن را خلاف سیره شیخین خواندند. و هنگامی که امام علی(علیه السلام) مردم را از خواندن نماز مستحبی تراویح، - که عمر برگزاری آن را به جماعت بدعت گذاشته بود - منع کرد، فریادها بلند شد که علی(علیه السلام) بر خلاف حکم عمر، عمل می کند. قضیه تعیین حکم نیز بر همگان واضح است که ایشان هیچ آزادی و قدرتی در تعیین ابوموسی اشعری در مسأله حکمیت در جنگ صفین نداشت. از طرفی در همان جنگ صفین، ایشان و فرمانده دلیرش مالک اشتر بر آستانه پیروزی بر معاویه بودند که عده ای از سپاهیان خود امام علی(علیه السلام) عرصه را بر ایشان تنگ نموده و امام را به پذیرش حکمیت وادار نمودند. آن ها مالک اشتر را تهدید کردند که در صورت ادامه پیشروی در جنگ با معاویه و عمرو عاص، علی(علیه السلام) را خواهند کشت. آیا خلیفه ای که در يك ماجرای نظامی این قدر تحت فشار باشد، در شرایط غیر نظامی چقدر می تواند آزادی عمل داشته باشد؟! ابو محمد بن مسلم دینوری در جلد اول الامامه و السیاسه و نیز ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه نقل کرده اند که: ابوبکر به عمر گفت: چون ما فاطمه(علیها السلام) را خشمگین و عصبانی کرده ایم بیا با هم به خانه اش برویم و از او دلجویی کنیم. با هم به درب منزل فاطمه(علیها السلام) رفتند؛ ولی

ایشان اجازه ملاقات نداد. ابوبکر و عمر، علی(علیه السلام) را واسطه قرار دادند. فاطمه در مقابل علی(علیه السلام) سکوت نمود. علی(علیه السلام) به همین مقدار اکتفا نموده و اجازه ورود به منزل داد. وقتی ابوبکر و عمر وارد خانه شدند به فاطمه سلام کردند، ولی فاطمه(علیها السلام) رو به دیوار کرد. ابوبکر گفت: ای حبیبه رسول الله(صلی الله علیه وآله)، به خدا سوگند که من ترا از دخترم عایشه بیشتر دوست دارم. سپس شروع به توجیه عمل خود کرد و گفت: من این کار را به خاطر اجرای دستور رسول الله(صلی الله علیه وآله) انجام داده ام که فرموده بود: ورثه ما ارث نمی برند. فاطمه(علیها السلام) در پاسخ، به امیرالمؤمنین(علیه السلام) گفت: حدیثی از پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) به یادشان می آورم که فرمود: «رضای فاطمه رضای من است و خشم فاطمه خشم من است. پس هر کس که دخترم فاطمه(علیها السلام) را دوست بدارد مرا دوست داشته است و هر کس فاطمه را راضی نگه دارد مرا راضی نگه داشته است. هر کس او را به خشم آورد به تحقیق که مرا خشمگین ساخته است.»(۱) سپس هم عمر و هم ابوبکر گواهی دادند که آری این حدیث را شنیده ایم. آنگاه فاطمه(علیها السلام) ادامه داد «خدا و ملائکه را به گواهی می گیرم که شما دو نفر رضای خاطر مرا فراهم ننموده و مرا به خشم آوردید و....» پس از آن ابوبکر متأثر شد، گریست و گفت از خشم تو و خشم آن حضرت به خدا پناه می برم. بالاخره فاطمه(علیها السلام) گفت: «به خدا سوگند که تو را در هر نماز نفرین می کنم.»(۲) ابوبکر با شنیدن این کلمات، خانه فاطمه(علیها السلام) را گریه کنان ترک نمود.

اکنون این سؤال مطرح می شود که اگر کسی اموال اجداد شما را به زور مصادره نماید و به اجداد و نیاکان شما ویژگی های ناروا نسبت داده و فحاشی کند با او چه می کنید؟

۱ . الامامة والسياسة، ج ۱، تحقیق الزینی، ص ۲۰؛ عمر بن خطاب، ص ۸۸؛ شبهای پیشاور، ص ۷۱۲

«رضا فاطمة من رضاي و سخط فاطمة من سخطي و من أحب فاطمة ابنتي فقد أحبني و من أرضى فاطمة فقد أرضاني و من أسخط فاطمة فقد أسخطني».

۲ . افحام الاعداء والخصوم، ص ۸۷؛ الامامة والسياسة، ج ۱، صص ۲۰ و ۳۱؛ حقوق آل البيت(عليهم السلام) ص ۱۸۴؛ شبهای پیشاور، ص ۷۱۲ «و الله لأدعون الله لك في كل صلاة أصليها.. ثم خرج باكياً».

شیعیان و عایشه

پرسش: چرا شیعیان عایشه را تقبیح می کنند، و او را صالح و پیرو پیامبر نمی دانند؛ و بعضی به او بد می گویند؟

پاسخ: شیعیان معتقدند اگر کسی به هر يك از مسلمانان، نسبت فحش و قذف دهد مرتکب عمل حرامی شده است. مخصوصاً اگر این عمل ناپسند نسبت به حرم رسول الله (صلی الله علیه و آله) و زنان ایشان از جمله عایشه و حفصه باشد آن فرد ملحد، کافر و ملعون است. اما باید یادآوری نمود که شیعیان، همسران رسول الله (صلی الله علیه و آله) را هم تراز پیامبر خدا نیز نمی دانند.

برخی اشخاص به آیه ای از سوره نور که می فرماید: { الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ }؛ «زنان بدکار و ناپاک شایسته مردانی اینگونه اند، مردانی زشتکار و ناپاک شایسته زنانی بدین صفتند، زنان پاکیزه و نیکو لایق مردانی چنین، مردانی پاکیزه و نیکو در خور زنانی بدین اوصافند و این پاکیزگان از سخن بهتان که ناپاکان درباره آنان می زنند مبرا هستند» (۱) استناد نموده و همسران پیامبر را هم تراز ایشان می دانند. لکن این آیه بدان معنا نیست که زوجین از همه جهات مثل هم می باشند. هم در جامعه و هم در تاریخ دیده شده است که یکی از زوجین، خوب، مؤمن و مستحق بهشت ولی دیگری بد، کافر، فاسق و مستحق آتش بوده است. همسران نوح شیخ الانبیا و لوط نبی مثالی بر این مدعا هستند. چنانچه خداوند در آیات سوره تحریم می فرماید: { ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ

نُوحٍ وَامْرَأَتَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتَا هُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا };

«شوهران خود را قبول نداشته و به آن ها خیانت می کرده اند.» (۲) البته خیانت زن نوح پیغمبر مخالفت با رسالت وی و بدگویی از آن حضرت بوده است و به مردم می گفت: چون من همیشه با او هستم از حالات او باخبرم و او دیوانه است و فریب وی را نخورید. زن لوط

۱ . نور (۲۴): ۲۶

۲ . تحریم (۶۶): ۱۰

نبی نیز قوم لوط را از وجود افراد تازه وارد باخبر می ساخت و اسرار خانه همسرش را به دشمنان آن حضرت می داد و موجب فتنه و فساد می شد. قرآن مجید صراحتاً کلمه «خانتاهما» را درباره آنان به کار برده است.

اما برعکس، آسیه زن فرعون جزو بهترین زنان دنیا است. به طوری که شوهرش مستحق آتش و جهنم، ولی خود آسیه در زمره چهار زنی است که در قرآن از آنان نام برده شده و مستحق بهشت رضوان است.

بنابراین، معنای آیه مذکور چنین است: «زنان ناپاک شایسته مردان ناپاک و مردان ناپاک نیز راغب به آن ها هستند. زنان پاک لایق مردان پاک و مردان پاک نیز تمایل به آن ها دارند.» در حقیقت این آیه تفسیر آیه دیگری از همین سوره است که می فرماید: { الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانًا أَوْ مُشْرِكًا وَلَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانًا أَوْ مُشْرِكًا } «مرد زناکار جز با زن زناکار و مشرک، و زن زناکار جز با مرد زناکار و مشرک ازدواج نمی کند = این دو فرقه متمایل به هم می باشند.» (۱) بنابراین اگر برخی از زنان پیامبر هم بر خلاف ایشان حرکت کرده اند یا تمرد نموده اند، بر خلاف نص آیات فوق نمی باشد.

اما در ذیل به بعضی از مشکلات عایشه که - شیعه و سنی - بدان جهت، او را مورد انتقاد قرار می دهند اشاره می شود. او در تمام دوران عمر خود آرام نبوده و همواره اعمالی را مرتکب می شده که سایر زنان پیغمبر - حتی حفصه دختر عمر - چنین اعمالی را مرتکب نشده اند. بنابراین، اعمال عایشه که در کتب اهل سنت هم فراوان به چشم می خورد، تاریخ زندگی او را لکه دار نموده است. یادآوری این نکته ضروری است که تمامی همسران پیامبر (صلی الله علیه وآله)، عایشه، حفصه، ام سلمه، میمونه، ام حبیبه و سوده - به جز ام المؤمنین حضرت خدیجه - به جهت زوجه رسول الله بودن، نزد شیعیان یکسانند و بر خلاف سایر فرقه های مسلمین، برای عایشه و حفصه - به دلیل دختر ابوبکر و عمر بودن - نسبت به بقیه همسران پیامبر، برتری خاصی قائل نیستند.

شیعیان، عایشه را نه فقط به خاطر مخالفت هایش با امام علی (علیه السلام)، امام حسن (علیه السلام) و

اهل بیت طهارت بلکه به دلیل آزار و اذیتی که حتی به خود پیغمبر می کرد، مورد انتقاد قرار می دهند. او بارها از دستورات رسول الله (صلی الله علیه و آله) سر پیچی کرد و علی رغم آگاهی از آیه شریفه: { إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا }; آنانکه خدا و رسول او را آزار و اذیت کنند خدا آنان را در دنیا و آخرت لعن کرده و برای آنان عذاب بزرگی مهیا ساخته است» (۱) موجبات ناراحتی پیامبر را فراهم می نمود. برای مثال امام غزالی در جزء دوم احیاء العلوم، مولی علی متقی در جلد هفتم کنز العمال، ابویعلی در مسند و ابوالشیخ در کتاب امثال آورده اند که: روزی ابوبکر به ملاقات دخترش عایشه رفت. بین پیغمبر و عایشه ناراحتی پیش آمده بود، لذا پیغمبر ابوبکر را به قضاوت طلبید. عایشه در وقت سخن گفتن: اهانت می کرد و به پیغمبر می گفت: «در گفتار و کردارت عدالت پیشه کن!» این کلمات اهانت آمیز چنان در ابوبکر تاثیر گذاشت که بلافاصله سیلی محکمی بر صورت دخترش نواخت و خون بر جامه اش سرازیر گشت. امام غزالی نیز در همان کتاب نقل نموده که وقتی ابوبکر وارد منزل دخترش عایشه شد، دریافت که رسول الله (صلی الله علیه و آله) از عایشه ناراحت است. لذا خواست تا میان آن ها قضاوت کند. پیغمبر خطاب به عایشه گفت: تو می گویی یا من بگویم؟ عایشه در پاسخ گفت: «شما بگویید. لکن به جز حرف راست و سخن حق چیزی نگویید!!» سپس در جمله دیگری گفت: «تو همان کسی هستی که فکر می کنی پیغمبر خدایی؟!» (۲)

اگر کتب امام غزالی، تاریخ طبری، مسعودی، ابن اعثم کوفی و سایر علمای بزرگ اهل سنت مطالعه شود، ملاحظه می شود که عایشه را متمرّد اوامر خدا و رسولش خوانده اند. مگر در سوره احزاب خطاب به تمام زنان پیغمبر نیامده است که: { وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى }; در خانه هایتان بنشینید و آرام گیرید و بدون ضرورت و حاجت بیرون نروید و مانند زمان جاهلیت خود آرایی و آرایش نکنید. (۳) به همین دلیل تمامی همسران رسول الله دستور قرآن را اطاعت نمودند و به غیر از موارد

۱ . احزاب (۳۳): ۵۷

۲ . در بعضی منابع این جریان به عمر و حفصه نسبت داده شده است.

۳ . احزاب (۳۳): ۳۳

ضروری، از خانه بیرون نرفتند. برای مثال وقتی که از سوده پرسیدند که چرا حج عمره

نمی روی؟ گفت یکبار حج بر من واجب بوده که بجای آورده ام و از این به بعد باید اطاعت امر حق { وَ قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ } را بکنم. ایشان تا زنده بود همین کار را انجام داد. قرآن مجید شرط فضیلت زنان پیغمبر را تقوای آنان دانسته و می فرماید: { يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنَّ تَعْلَمْنَ }؛ ای زنان پیامبر شما مانند دیگر زنان نیستید و از آنان برترید، اگر متقی و خدا ترس باشید. «(۱)

در میان همسران پیامبر، عایشه مستثنی بود و از آیات شریفه قرآن تمرد می کرد. برای مثال بازیچه دست طلحه و زبیر شد و به جای نشستن در خانه، به بصره رفته دستور داد تا موهای سر و صورت و ابروان عثمان بن حنیف - والی منصوب امام علی(علیه السلام) - را در بصره کنند و پس از ضرب و شتم، او را با تازیانه اخراج نمودند و بیش از يك صد نفر از مردم بی دفاع آن سامان را به قتل رساندند که چهل نفر آن ها در مسجد کشته شدند - به نقل از ابن اثیر، مسعودی، طبری و ابن ابی الحدید - آنگاه خودبا پوست پلنگوزره پوش، همانند يك مرد جنگی زمان جاهلیت بر شتری که عسکر نام داشت سوار شد و به میدان آمد. در صورتی که همان طلحه و زبیر و دیگران، زنان خود را در خانه نشانده ولی زوجه پیامبر خدا را با اوصاف فوق به میدان کارزار و نبرد با علی(علیه السلام) فرستادند. همان امیر المؤمنینی - علی(علیه السلام) - که سه جلد از کتاب صد جلدی حافظ ابن عساکر، در مناقب وی می باشد. در این کارزار - که به دلیل حرکت عایشه اتفاق افتاد - خون هزاران نفر ریخته شد.

جنگ عایشه با علی(علیه السلام) نه تنها از روی محبت به علی نبوده، بلکه از روی عداوت و دشمنی با وی بوده و پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) یکی از نشانه های کفر و نفاق را بغض و جنگ با علی(علیه السلام) بیان نموده است. میر سید علی - فقیه همدانی شافعی - در جلد سوم مودة القربی از خود عایشه نقل می کند که پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) فرمود: «خداوند با من عهد نموده که هر کس بر

علی خروج کند کافر است و جایگاهش در آتش می باشد.» (۲) نکته جالب توجه آن است

۱ . احزاب (۳۳): ۳۲

۲ . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۹ ؛ ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۲، ص ۲۷۵ ؛ نحو انقاز تاریخ الاسلامی، ص ۱۹۵ ؛ شبهای پیشاور، ص ۷۳۲ «إِنَّ اللَّهَ قَدْ عَهَدَ إِلَىٰ مَنْ خَرَجَ عَلَىٰ عَلِيٍّ فَهُوَ كَافِرٌ فِي النَّارِ».

که علی رغم پاسخ عایشه، وقتی از خود عایشه پرسیدند که چرا با شنیدن چنین حدیثی بر علی(علیه السلام) خروج کردی؟ گفت: این حدیث را فراموش کرده بودم تا آن که در بصره بیاد آوردم.

تاریخ درباره این حرکت عایشه چنین می نویسد:

روزی که از مکه به قصد چنین نبردی حرکت نمود، تمامی دوستانش و حتی زنان پاک رسول الله(صلی الله علیه وآله) او را از انجام چنین حرکتی منع کردند، و یاد آوری نمودند که: مخالفت با علی مخالفت با پیغمبر است. مورخین اهل سنت نقل می کنند که پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) به عایشه فرمود: «بترس از آن راهی که سگ های حوآب بر تو پارس کنند» زمانی که عازم بصره بود، اول شب به آب بنی کلاب رسید. سگ ها اطراف محمل او را گرفته و پارس نمودند. عایشه نام این محل را پرسید، گفتند: «حوآب» است ولی در عین حال باز هم اسیر توطنه طلحه و زبیر بود و به راه خود ادامه داد.

پس از رحلت امام حسن مجتبی(علیه السلام) نیز سوار قاطر شد و راه را بر جنازه سبط اکبر پیغمبر، یعنی بر جنازه امام حسن(علیه السلام) بست و اجازه نداد تا امام حسن(علیه السلام) را کنار قبر پیغمبر دفن کنند. مردان بنی هاشم شمشیرها را کشیدند تا او را از سر راه دور کنند، اما امام حسین(علیه السلام) جلوگیری نموده و فرمود: برادرم وصیت نموده که راضی نیست به اندازه سر سوزنی در پی جنازه اش خون بریزد. لذا جنازه را برگرداندند و در قبرستان بقیع به خاک سپردند. مطالب فوق را یوسف سبط بن جوزی در تذکرة خواص الامه، علامه مسعودی در مروج الذهب، ابن ابی الحدید در جلد چهارم نهج البلاغه، محمد خاوند شاه در روضة الصفا، احمد بن محمد حنفی در ترجمه تاریخ اعثم کوفی و نیز ابن شحنه در روضة المناظر آورده اند. مخصوصاً مسعودی از قول ابن عباس روایت می کند که خطاب به عایشه فرمود: «آیا روز جمل تو را بس نیست تا این که امروز سوار قاطر شوی و راه را بر جنازه پسر پیامبر خدا ببندی؟ گاهی سوار شتر، گاهی سوار قاطر و اگر زنده بمانی سوار فیل نیز خواهی شد - کنایه از این که به جنگ خدا نیز خواهی رفت.» از طرف دیگر، محمد ابن جریر طبری و ابو الفرج اصفهانی در مقاتل الطالبین آورده اند «چون خبر شهادت امام علی(علیه السلام) به گوش عایشه رسید، سجده شکر بجای آورد و اظهار شادمانی و

سرور کرد!!» زینب دختر ام سلمه که در آنجا حاضر بود از عایشه پرسید: آیا سزاوار است که از کشته شدن علی(علیه السلام) اینگونه به وجد آیی، شادمانی کنی و سرود بخوانی؟ عایشه که می خواست کار خود را توجیه نماید گفت: «سهواً از روی فراموشی این طور شد و به حال خودم نبودم، اگر دوباره این حالت به من دست داد یادآوری نمایم تا نگویم!»

علاوه بر این مگر معتقد به حفظ احترام و ولایت خلفای قبل از علی(علیه السلام) نمی باشیم؟ ابن ابی الحدید در جلد دوم شرح نهج البلاغه، مسعودی در اخبار الزمان و سبط ابن جوزی در تذکره خواص الامه و دیگران نقل می کنند که: عایشه همواره از عثمان بدگویی می کرد تا جایی که فریاد زد «این پیر خرفت را که کافر شده بکشید» ولی به محض کشته شدن عثمان، بهانه ای پیدا کرد تا با امام علی(علیه السلام) مخالفت ورزد، و او را قاتل عثمان بخواند.

در پاسخ به عده ای از طرفداران متعصب که معتقدند او توبه کرده و خداوند اشتباهاتش را عفو نموده است، باید یادآوری نمود: ابن قتیبه در معارف، حاکم در مستدرک، محمد بن یوسف زرنجی در کتاب «اعلام سیره النبی» و ابن البیع نیشابوری نقل کرده اند که: عایشه به عبدالله زبیر وصیت کرد که «مرا پهلوی پیغمبر دفن نکنید و در بقیع نزد خواهرانم دفن کنید، چونکه می دانم بعد از پیامبر خدا چه کارهایی انجام داده ام.»

عایشه نه فقط پیامبر خدا، امیرالمؤمنین و اولادش را اذیت می کرد، بلکه به سراغ سایر همسران رسول الله(صلی الله علیه وآله) می رفت تا آن ها را بفریبد و در این قضایا همراه و همدستان خود سازد، اما خوشبختانه هرگز موفق نشد. واقعه زبیر را ابن ابی الحدید از تاریخ ابن مخنف لوط بن یحیی درباره عایشه نقل می کند:

«ام سلمه هم برای انجام حج مشرف شده بود. چون شنید که عایشه به خونخواهی عثمان برخاسته و عازم بصره است، بسیار متأثر شد و در مجالس به بیان فضایل امام علی(علیه السلام) می پرداخت. عایشه به ملاقات او شتافت تا او را بفریبد و همدست خود ساخته و به بصره برد. ام سلمه گفت: تا دیروز آن همه دشنام به عثمان می دادی و او را پیر خرفت می نامیدی و قتلش را واجب می شمردی. حالا خونت را بهانه کرده ای و در مقابل علی(علیه السلام) می ایستی!! بیادت می آورم روزی را که من و پیامبر خدا به خانه تو آمدیم، در آن

میان علی(علیه السلام) نیز وارد شد و با پیغمبر(صلی الله علیه وآله) نجوی نمود، نجوای آنان طول کشید، تو خواستی بر آن حضرت هجوم ببری و من ممانعت کردم، اما گوش ندادی و بر آن بزرگوار حمله بردی و اعتراض کردی که هر نه روز يك روز نوبت من می شود، آن هم تو آمده ای و پیغمبر را مشغول نموده ای. پیغمبر(صلی الله علیه وآله) غضبناك و صورت مبارکش سرخ گون شد و به تو گفت: «کنار برو، به خدا سوگند که احدی از اهل بیت من با علی دشمنی ننماید، مگر آن که از ایمان بیرون رفته باشد.»(۱) سپس تو نادم و پشیمان برگشتی. عایشه گفت: آری به خاطر دارم. ام سلمه ادامه داد: «روزی تو مشغول شستشوی سر مبارک پیامبر بودی، من غذای حبس تهیه می کردم. آن حضرت فرمود: کدامیک از شما صاحب شتر گنه کاری هستید که سنگ های حوآب بر او پارس نمایند، و در پل صراط به رو افتد. من گفتم یا رسول الله! به خدا و رسولش پناه می برم. آنگاه حضرت دست بر پشت تو زد و فرمود: «بپرهیز از این که آن شخص تو باشی.» سپس عایشه تأیید کرد که آری به خاطر دارم. مجدداً ام سلمه گفت: «در یکی از سفرها من و تو همراه پیغمبر بودیم و امام علی(علیه السلام) کفش های ایشان را می دوخت، و ما در سایه درختی نشسته بودیم. پدرت ابوبکر و عمر آمدند، وقتی اجازه ورود خواستند من و تو به پشت پرده رفتیم. پس از مدتی گفتگو با رسول الله(صلی الله علیه وآله) پرسیدند: یا رسول الله! ما قدر مصاحبت تو را نمی دانیم پس ما را تعلیم ده،

و بفرمایید چه کسی خلیفه و جانشین شما بر ما باشد تا بعد از شما پناهگاه ما باشد. پیغمبر فرمود: من مرتبه، مقام و مکان او را می شناسم ولی اگر او را معرفی کنم، همانطور که بنی اسرائیل از اطراف هارون متفرق شدند شما نیز او را تنها خواهید گذاشت. سپس ابوبکر و عمر سکوت اختیار کرده و بیرون رفتند. پس از آن ما از پشت پرده بیرون آمدیم. من از ایشان سؤال کردم یا رسول الله! چه کسی بر آن ها خلیفه می باشد؟ ایشان فرمود: همان کسی که کفش های پاره مرا می دوزد. گفتم یا رسول الله! به جز علی(علیه السلام) کسی کفش شما را نمی دوزد. رسول الله(صلی الله علیه وآله) فرمود: «همان علی خلیفه است.» عایشه مجدداً آن را نیز

۱ . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۶ ، ص ۲۱۷ ؛ العمدة، ص ۲۲۰ ؛ المعیار والموازنه، ص ۲۸ ؛ شبهای پیشاور، ص ۷۴۰ «ارجعی وراءك و الله لا یبغضه أحد من أهل بیتي و لا من غیرهم من الناس إلا و هو خارج من الإیمان».

تأیید کرد. سپس ام سلمه به عایشه گفت: با وجود این که همه این احادیث را می دانی، پس عازم کجا هستی؟ ولی او گفت برای اصلاح بین مردم می روم!!

آیا باز هم می توان گفت: عایشه فریب خورده بود یا فراموشی و نسیان بر او غلبه کرده بود؟!!!

دلایل لعن بر معاویه

پرسش: چرا خال المؤمنین معاویه را که کاتب وحی نیز بوده است، کافر می دانید و پیوسته او را لعنت می کنید؟ دلایل کفر و لعن معاویه و یزید که هر دو از خلفای بنی امیه هستند چه می باشد؟

پاسخ: یاد آوری این نکته ضروری است که معاویه را از آن جهت خال المؤمنین می خوانند که برادر ام حبیبه همسر رسول الله (صلی الله علیه وآله) می باشد. بر این اساس، برادران همه همسران پیامبر باید خال المؤمنین باشند. از جمله همسران رسول الله (صلی الله علیه وآله) عایشه می باشد که هم مقام بالاتری از ام حبیبه دارد و هم پدرش ابوبکر، از پدر ام حبیبه - ابو سفیان - با فضیلت تر بوده و هم در تاریخ بیشتر مطرح است. از آنجایی که مسلمین - مخصوصاً اهل سنت - محمد بن ابوبکر برادر عایشه را خال المؤمنین نمی دانند، لذا استفاده از واژه خال المؤمنین برای معاویه، قطعاً دلایل و انگیزه های سیاسی دارد. این انگیزه ها صرفاً مخالفت با خاندان رسالت و عترت و اهل بیت نبوت است. همین انگیزه های سیاسی است که عنوان خال المؤمنین را به معاویه ای می دهد که به جنگ با عترت طاهره برخاست. او بعد از جنگ با امام الموحدین، او را سب و لعن می کرد و دو فرزند بزرگوارش حسن و حسین (علیهما السلام) را که ریحانه های پیامبر و دو سید اهل بهشت می باشند، کشتار نمود.

نه فقط محمد بن ابوبکر را که تربیت شده امیرالمؤمنین (علیه السلام)، فرزند خلیفه اول، برادر ام المؤمنین عایشه، و از شیعیان خالص عترت طاهره می باشد خال المؤمنین نمی خوانند، بلکه حتی او را شتم و لعن و سب نیز می نمایند. بدتر این که، او را از ارث پدر هم محروم ساختند، حتی بعد از فتح مصر توسط معاویه و عمرو عاص، آب را به رویش بستند و او را در شکم الاغ مرده ای نهاده، آتش زدند و شهیدش کردند.

از کسانی که معاویه را خال المؤمنین می خوانند این سؤال پرسیده می شود که آیا خال المؤمنین - معاویه - می تواند خال المؤمنین دیگری - محمد بن ابوبکر - را آزار و شکنجه دهد و سپس او را به قتل برساند؟ اگر پاسخ این سؤال منفی است، بنابراین عنوان

خال المؤمنین برای معاویه، نباید ارزشی محسوب شود.

از طرف دیگر، کاتب وحی بودن معاویه در هیچ کجای تاریخ نیامده است. بدیهی است، معاویه ای که در سال دهم هجرت، اسلام آورده که فقط دو - سه سال به پایان دوران وحی باقی مانده بود، نمی تواند کاتب وحی باشد. آنچه که تاریخ نشان می دهد این است که، معاویه فقط کاتب مراسلات بوده است.

بعد از این که در سال هشتم هجری و در جریان فتح مکه پدرش ابوسفیان مسلمان شد، معاویه نامه های فراوانی برای پدرش نوشت و او را سرزنش می کرد که چرا اسلام آورده ای؟ او همواره پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) را آزار و اذیت می نمود و به ایشان ناسزا می گفت. تا این که در سال دهم هجرت بر اثر بسط اسلام به جزیره العرب و ماورای آن، ناگزیر اسلام آورد و مسلمان شد. او به دلیل سوابق تیره و تارش در بین مسلمانان، انگشت نما و سرافکنده بود. عباس - عموی بزرگوار پیامبر - از آن حضرت تقاضا نمود که مسئولیتی به معاویه واگذار نماید تا از سرافکنندگی و خجالت بیرون آید. آن حضرت هم برای اجابت تقاضای عموی خویش، او را کاتب مراسلات خود نمود. همانطور که مسلم در صحیح خود می گوید: «معاویه نویسنده حضور پیغمبر بود» (۱) و مدابنی نیز می گوید: «زید بن ثابت کاتب وحی، و معاویه نویسنده بین آن حضرت و عرب بوده است.» (۲)

مفسرین و علمای اهل سنت، نظیر: امام ثعلبی و امام فخر رازی آورده اند که پیامبر خدا در عالم رؤیا دید بنی امیه مانند بوزینگان از منبر آن حضرت بالا و پایین می روند. جبرئیل این آیه شریفه را آورد: { وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَنُحِقَهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا } «آنچه که در خواب به تو نشان دادیم فتنه و امتحان برای این مردم می باشد، و درختی است که در

قرآن از آن به لعن یاد شده - شجره بنی امیه - و ما به ذکر آیات عظیم، آن ها را از خدا

۱ . النصایح الکافیة، ص ۲۰۶ ; شبهای پیشاور، ص ۷۷۵ «إِنَّ مَعَاوِيَةَ يَكْتَبُ بَيْنَ يَدَيْ النَّبِيِّ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)» .

۲ . البداية والنهاية، ج ۸ ، ص ۱۲۸ ; شبهای پیشاور، ص ۷۷۵ «كان زيد بن ثابت يكتب الوحي و كان معاوية يكتب للنبي (صلى الله عليه وآله) فيما بينه و بين العرب» تاريخ دمشق ابن عساکر ۵۹

می ترسانیم و لکن چیزی جز کفر و طغیان بر آن ها نیفزاید.» (۱) پس وقتی خداوند شجره

بنی امیه را ملعون معرفی کرده و لعنت نموده است، قطعاً شاخه های آن یعنی معاویه و یزید نیز ملعون خواهند بود.

در این آیه شریفه { فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ } (۲) نیز صریحاً مفسدین فی الارض و قطع کنندگان رحم را مورد لعنت قرار می دهد. کدام قاطع رحم و مفسد فی الارض از معاویه بالاتر است که فساد او زبانزد دوست و دشمنش می باشد؟ همچنین در سوره احزاب می فرماید: { إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا }؛ «آنان که خدا و رسولش را اذیت نمایند، خداوند آنان را در دنیا و آخرت لعنت خواهد کرد.» (۳) آیا کسی بیشتر از معاویه به علی، حسن، حسین (علیهم السلام) و سایر اصحاب چون عمار یاسر آزار و اذیت رساند؟ همانطور که قبلاً گفته شد، آزار و اذیت علی (علیه السلام)، آزار و اذیت پیامبر خدا و در نتیجه خداوند می باشد. حتی آزار و اذیت حسن و حسین (علیهما السلام) به شخص پیغمبر بر خواهد گشت، چون ایشان فرموده است: «حسین از من است و من از حسینم.» (۴) در سوره نسا نیز آمده است { وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا }؛ هر کس مؤمنی را عمدتاً بکشد جزایش آتش جهنم است، و لعن و عذاب بزرگی برای او در نظر گرفته شده است.» (۵) آیا حجر بن عدی و هفت تن از یارانش به دستور معاویه کشته نشدند؟ و عبد الرحمن بن حسان الغزالی را کسی غیر از معاویه زنده

به گور کرد؟ آیا حسین و یارانش، به دست کسی جز یزید کشته شدند و سر آنان بریده شد؟ مگر معاویه به جعهده - همسر امام حسن (علیه السلام) - و عده نداد که در صورت کشتن امام،

۱ . بنی اسرائیل (۱۷): ۶۰

۲ . محمد (۴۷): ۲۴

۳ . احزاب (۳۳): ۵۷

۴ . العمده، ص ۴۰۶؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۱۷۲؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۱؛ ینابیع الموده لذوی القربی، ج ۲، صص ۳۴، ۳۸، ۹۱، ۲۰۷، ۲۰۸، ۴۸۲؛ سنن الترمذی، ج ۵، ص ۳۲۴؛ شبهای پیشاور، ص ۵۳۲ «حسینٌ مِئیَ اَنَا من حسین»

۵ . نسا (۴): ۹۳

یکصد هزار درهم به او بدهد و او را نیز به همسری پسرش یزید در آورد؟ آیا مالک اشتر آن مؤمن پاکدل، که شمشیر برنده امام امیرالمؤمنین(علیه السلام) بود به دست کسی جز معاویه مسموم شد؟ آیا محمد بن ابوبکر را به دستور معاویه نکشتند و سپس در شکم خر مرده ای قرار داده و به آتش کشیدند؟ آیا بسر بن ارمیه آن سفاک خون آشام، ده ها هزار از شیعیان علی(علیه السلام) را در مدینه، صنعا و یمن به دستور معاویه قتل عام نکرد و سپس به بچه ها و زنان آنان رحم نکرد - علامه سمهودی در تاریخ المدینه، ابن خلکان، ابن عساکر و طبری در تاریخ خود و ابن ابی الحدید در جلد اول شرح نهج البلاغه تعداد کشتگان را ۳۰ هزار نفر به غیر از آنان که در آتش سوزانده شدند بیان می کنند.

دلیل دیگر بر کفر و لعن معاویه، سب و لعن نمودن مولی الموحدين امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) می باشد. به طوری که در خطبه های نماز جمعه و در قنوت نمازها ایشان را سب می کردند. همانطور که قبلاً گفته شد، پیامبر آزار و اذیت و سب علی را آزار و اذیت و سب خود و سپس سب خدا می دانست. در نتیجه سب کنندگان و اذیت کنندگان را ملعون و مستحق جهنم خوانده اند. از این بالاتر این که ابن حجر مکی در صواعق محرقة این روایت را به اهل بیت تعمیم داده: که هر کس، اهل بیت مرا سب کند مرتد و قتلش واجب است. از طرفی به کرات از پیامبر خدا شنیده شده است که «به جز مؤمن، کسی علی(علیه السلام) را دوست نمی دارد و به جز کافر، کسی با علی(علیه السلام) دشمنی نمی‌ورزد.»(۱)

۱ . کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۲۲؛ ینا بیع المودة لذوی القربی، ج ۳، ص ۸۵ و ج ۲، ص ۲۷۴؛ سیر اعلام انبیاء، ج ۶، ص ۲۴۴؛ تهذیب ال کمال، ج ۱۵، ص ۲۳۳؛ معجم الکبیر، ج ۲۳، ص ۳۷۵؛ شبهای پیشاور، ص ۷۸۲ «لا یحب علیاً إلا مؤمن و لا یبغضه إلا کافر».

مجاز بودن متعه در میان شیعیان

پرسش: چرا متعه که بر خلاف سنت پیامبر خدا است، در بین شیعیان مجاز و مشروع می باشد؟

پاسخ: به حکم قرآن مجید در سوره نسا { فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً }؛ «پس از آن که از آنان بهره گرفتید و تمتع برداشتید، مهر معین را به آنان بپردازید که واجب و فریضه است.» (۱) در زمان پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) و در تمام دوره خلافت ابوبکر و نیز تا اواسط خلافت عمر، متعه برای کلیه مسلمانان جایز و مشروع بود. این کار در میان امت اسلامی جاری و حلال بوده است.

عمر در اواسط دوران خلافتش، با بیان جمله «دو متعه، متعه حج و متعه نسا که در زمان پیامبر وجود داشت را اینجانب حرام اعلام می کنم و عمل کنندگان به آن ها را مجازات می کنم» (۲)، حلال خدا را حرام نمود و سنت پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) را زیر پا گذاشته و بدعتی تازه در دین اسلام به وجود آورد. از آن تاریخ تاکنون، پیوسته کلام عمر تقویت شد، و چنان جماعت تسنن آن را پذیرفتند که اینک گمان می کنند این حلال خدا، بدعتی از جانب شیعیان می باشد. حال آن که حرام نمودن متعه، بر خلاف نص صریح قرآن مجید و عمل رسول الله (صلی الله علیه وآله) و اصحاب ایشان است. جالب تر این که: عمر برای این حکم خود اصلاً دلیل و برهانی اقامه نکرده است. او حتی در همین حکم، اقرار می کند که این کار در زمان پیامبر و ابوبکر مشروع و حلال بوده است و من آن را حرام می دانم.

برخی از علمای اهل سنت، کاسه داغ تر از آش شده و در کتب خود، ده ها دلیل برای اثبات بر حق بودن این حکم عمر، و باطل و بی اساس بودن حکم قرآن، سنت پیامبر و خلیفه اول آورده اند. برای مثال عده ای آیه فوق را مربوط به نکاح دائم می دانند، لیکن

۱ . نسا (۴): ۲۴

۲ . شبهای پیشاور، ص ۸۰۲ «متعتان کانتا علی عهد رسول الله صلی الله علیه وآله و أنا أحرّمهما و أعاقب علیهما».

علمایی چون طبری در جزء پنجم تفسیر خود، امام فخر رازی در جزء سوم مفاتیح الغیب و دیگران، این آیه را در کتب خود در باب نکاح المتعه آورده اند. امام بخاری و امام احمد حنبل نیز در صحیحین خود از عمران بن حصین نقل کرده اند که گفت: «آیه متعه در کتاب خدا نازل شد. ما در زمان پیامبر خدا به آن عمل می کردیم. آیه ای هم در حرمت آن نازل نشد و پیامبر خدا هم در زمان حیاتش ما را از آن منع نکرد، مردی به رأی و میل خود هر چه دلش خواست گفت!! بخاری می گوید: این مرد عمر بن الخطاب بوده است.» (۱)

برخی دیگر تلاش دارند تا آیه شریفه {إِلَّا عَلَىٰ أَرْوَاحِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ}؛ «مگر بر جفت هایشان یا کنیزان ملکی آن ها که هیچ گونه ملامتی در مباشرت این زنان بر آنان نیست» (۲) را ناسخ آیه فوق قلمداد کنند. با اندکی توجه می توان دریافت که سوره مؤمنون، سوره مکی و سوره نسا سوره مدنی است. از آنجا که سوره های مکی از نظر زمانی مقدم بر سوره های مدنی می باشند؛ لذا ناسخ نباید قبل از منسوخ باشد. علاوه بر این و با فرض درست بودن این ادعا، چرا - حتی به اقرار خود عمر خلیفه دوم - این عمل در زمان حیات پیامبر و یا ابوبکر تعطیل و حرام نشد. بسیاری از اکابر علمای اهل سنت از جمله جارالله زمخشری در تفسیر کشاف آیه متعه را از محکومات قرآن دانسته اند که نسخ هم نشده است. به همین دلیل است که مالک بن انس - امام مالکی ها - متعه را هنوز مجاز و مشروع می داند.

نداشتن شرایط زناشویی نظیر ارث، طلاق، عده و نفقه، دلیل دیگری است که عده ای برای آن بیان می کنند و زن متعه را زوجه حقیقی نمی دانند. در پاسخ باید گفت:

* اولاً متعه خود نوعی نکاح است و مصداق زوجیت نیز بر آن مترتب است، که برای سهولت و آسانی امت و به منظور جلوگیری از زنا، برخی از قیود و شرایط آن

۱. صحیح بخاری، ج ۲، ص ۵۳ و ج ۵، ص ۱۵۸؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۴۲۹؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۴۸؛ شرح مسلم، ج ۸، ص ۲۰۵؛ شبهای پیشاور، ص ۸۰۰ «نزلت آیه المتعة في كتاب الله ففعلناها مع رسول الله و لم ينزل قرآن بحرمته و لم ينه عنها رسول الله حتى إذا مات قال رجل برآيه ماشاء. قال محمد: (يقال انه عمر)».

۲. مؤمنون (۲۳): ۶

تخفیف داده شده است.

* در مورد ارث باید گفت: ارث بردن از شرایط ثابت زوجیت، به طور مطلق اعم از دائم و موقت نیست چون زنانی هستند که با وجود زوجیت، از شوهر ارث نمی‌برند، مانند: زوجه کتابیه و زوجه ناشزه و نیز زنی که قاتل زوج خود باشد.

* همین طور است حق النفقه این گروه از زنان که از نفقه شوهر محرومند. پس نفقه نیز از شرایط ثابت و حتمی زوجیت نمی‌باشد.

* محرومیت زن متعه از حق الارث نیز بستگی به فتوای فقهای مختلف دارد.

* در مورد عده، زن متعه هم باید عده نگه دارد و حداقل آن ۴۵ روز است.

برخی دیگر، حکم عمر را به تنهایی سندی معتبر و برای نسخ و لغو متعه، کافی می‌دانند. در پاسخ باید گفت: مقام و موقعیت ناسخ باید بالاتر از ابلاغ کننده باشد. چون عمر از رسول الله (صلی الله علیه و آله) نمی‌تواند بالاتر باشد، پس این دلیل هم باطل است. مضافاً بر این که هیچ حدیثی، چه از شیعه و چه از سنی، وجود ندارد که پیامبر، قول عمر را سندیت بخشند و مسلمین را به پیروی از آن فراخوانند. علاوه بر این اگر خلیفه ای بتواند حکم پیامبری را فسخ کند، می‌توان گفت که: حاکمان و خلیفه های بعدی نیز می‌توانند حکم خلیفه را فسخ کنند. از جمله امام علی (علیه السلام) هیچگاه این حکم را نپذیرفته اند و یا حاکمان کشورهای اسلامی صیغه متعه را جایز شمرده اند اما سخن عمر همچنان پابرجاست!!

بنابراین به این نتیجه خواهیم رسید که چون آیه متعه، از آیات محکومات است و در زمان رسول الله (صلی الله علیه و آله) نیز نسخ نگردیده، پس نص صریح قرآن و سنت حسنه پیامبر خدا است که باید تا ابد ادامه داشته باشد، و از شیوع فحشا و زنا جلوگیری نماید. در حقیقت متعه، همان ازدواج ولی با شرایط خفیف تر و آسان تر است.

علی(ع) وصی رسول الله(ص)

پرسش: چرا شیعیان علی(علیه السلام) را وصی رسول الله(صلی الله علیه وآله) می دانند؟

پاسخ: هیچ شك و تردیدی نیست که باید فرد واحدی خلیفه جانشین پیغمبر و وصی ایشان باشد، و افراد متعددی در يك زمان نمی توانند عهده دار این مسئولیت باشند. چون قبلاً دلایلی بر اثبات جانشینی و امامت امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) بیان گردید، لذا در این قسمت فقط به بیان احادیثی از رسول الله(صلی الله علیه وآله) که فقط دلالت بر وصی بودن امام علی(علیه السلام) دارد و او را وصی خود معرفی نموده است، می پردازیم.

۱. امام ثعلبی در تفسیر و ابن مغزلی فقیه شافعی در مناقب و میرسیدعلی همدانی در مودة القربی از خلیفه دوم نقل می کنند: «پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) روزی که بین اصحاب، عقد اخوت و برادری بست، فرمود: این علی(علیه السلام) در دنیا و آخرت برادر من است. او خلیفه من در اهل من، وصی من در امتم، وارث علم من و ادا کننده دین من است. خلاصه بین من و علی(علیه السلام) جدایی نیست. مال او مال من و مال من مال او است. نفع او نفع من و ضرر او ضرر من است. کسی که او را دوست بدارد مرا دوست داشته و کسی که او را دشمن بدارد مرا دشمن داشته است.»(۱)

۲. امام احمد حنبل در مسند، سبط ابن جوزی و ابن مغزلی فقیه شافعی در مناقب نقل می کنند که: انس بن مالک گفت: به سلمان گفتم از رسول الله(صلی الله علیه وآله) بپرس که وصی او کیست؟ «سلمان از رسول الله(صلی الله علیه وآله) پرسید که وصی شما کیست؟ ایشان گفت: ای سلمان!

وصی موسی چه کسی بود؟ گفتم: یوشع بن نون. پس ایشان فرمود: وصی، وارث، ادا

۱. ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۲، ص ۲۸۹؛ الخلاف، ج ۱، ص ۲۸؛ شبهای پیشاور، ص ۶۴۷ «إن رسول الله(صلی الله علیه وآله) لقد عقد المؤاخاة بین أصحابه، قال: هذا علیّ أخي فی الدنيا و الآخرة و خلیفتی فی أهلی و وصیّی فی امتی و وارث علمی و قاضی دینی ماله منی مالی منه نفعه نفعی و ضرره ضرری من أحبه فقد أحببني و من أبغضه فقد أبغضني».

کننده دین من و وفا کننده به وعده من علی ابن ابی طالب است.» (۱)

۳ . موفق بن احمد، الخطب الخطبای خوارزم نیز نقل می کند که پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود: «برای هر پیغمبر وصی و وارثی است و به درستی که علی، وصی و وارث من است.» (۲)

۴ . شیخ الاسلام حموی از ابوذر غفاری نقل می کند: «رسول الله فرمود: من خاتم پیامبرانم و ای علی! تو خاتم اوصیا تا روز قیامت هستی.» (۳)

۵ . خطیب خوارزمی نیز از ام المؤمنین ام سلمه نقل می کند که گفت: «خداوند برای هر پیغمبری وصیی اختیار نمود و بعد از من، علی وصی من در امتم، در اهل بیتم و در عترتم می باشد.» (۴)

۶ . ابن مغزلی فقیه شافعی، امام بخاری و مسلم از اصبع بن نباته - یکی از یاران و اصحاب خاص امیرالمؤمنین (علیه السلام) - نقل می کنند که ایشان در خطبه ای فرمود: «ای مردم! منم امام خلیق و وصی بهترین مخلوقات، پدر عترت طاهره هادیه. من برادر، وصی، ولی، برگزیده و دوست پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) می باشم. من امیرالمؤمنین، پیشوای دست و پا روسفیدان و سید و آقای اوصیاء می باشم. جنگ با من جنگ با خدا، صلح و سلم با من، صلح و سلم با خدا، اطاعت من اطاعت خدا، دوستی من دوستی باخدا، پیروان من دوستان خدا و یاران من یاران خدا می باشند.» (۵)

۱ . شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۹۹؛ جواهر المطالب فی مناقب الامام علی (علیه السلام)، ج ۱، ص ۱۰۷؛ نهج الایمان، ج ۱، ص ۱۹۸؛ شبهای پیشاور، ص ۶۴۷ «فقال له سلمان یا رسول الله من وصیک فقال: یا سلمان من کان وصی موسی فقال یوشع بن نون، قال: قال وصیّی و وارثی من یقضي دینی و ینجز موعدي علی بن ابي طالب».

۲ . ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۱، ص ۲۳۵؛ المناقب، ص ۱۴۷؛ شبهای پیشاور، ص ۶۴۸ «لکلّ نبیّ وصیّ و وارث و إنّ علیّاً وصیّی و وارثی».

۳ . ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۲، ص ۷۳؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۵۴؛ شبهای پیشاور، ص ۶۴۸ «قال رسول الله (صلی الله علیه وآله) أنا خاتم النبیین و أنت یا علیّ خاتم الوصیّین إلى یوم الدین».

۴ . المناقب، ص ۱۴۷؛ ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۱، ص ۲۳۵؛ شبهای پیشاور، ص ۶۴۸ «إنّ الله اختار من کلّ نبیّ وصیّاً و علیّ وصیّی فی عترتی و اهل بیّتی و امتی بعدی».

۵ . الامالی، ص ۷۰۲؛ ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۱، ص ۲۴۱، ج ۱، ص ۲۴۱؛ شبهای پیشاور، ص ۶۴۸

«أیّها النّاس أنا إمام البریّة و وصیّ خیر الخلیفة و أبو العثرة الطّاهرة الهادیة، أنا أخو رسول الله (صلی الله علیه وآله) و وصیّیه و ولیّیه و حبیبیه، أنا امیر المؤمنین و قائد العرّ المحجّلین و سید الوصیّین حربی حرب الله و سلمی سلم الله و طاعتی طاعة الله و ولائیّی و لایة الله و أتباعی أولیاء الله و أنصاری أنصار الله».

۷. ابن مغزلی شافعی از ابن مسعود نقل می کند که پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود: «دعوت و رسالت، به من و علی منتهی شد. زیرا هیچ کدام از ما بر بت سجده ننمودیم پس مرا پیغمبر و علی را وصی قرار داد.» (۱)
۸. میر سید علی همدانی شافعی در مودة القربی از عتبه بن عامر الجهنی نقل می کند: «با پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) بر سه چیز بیعت نمودیم: شهادت به وحدانیت خدای متعال که شریکی برای او نیست، نبوت و پیغمبری محمد و این که علی وصی اوست. پس ترك هر کدام از این سه موجب كفر می گردد.» (۲)
۹. از همان مأخذ از پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) نقل شده است: «به درستی که خدای متعال برای هر پیغمبری وصیی قرار داد. شیث را وصی آدم، یوشع را وصی موسی، شمعون را وصی عیسی و علی را وصی من قرار داد. وصی من بهترین اوصیا می باشد و من دعوت کننده و علی روشن کننده حق و حقیقت است.» (۳)
۱۰. صاحب ینابیع از موفق بن احمد خوارزمی از ابو ایوب انصاری نقل می کند: هنگامی که رسول الله (صلی الله علیه وآله) در بستر بیماری بود، فاطمه بر بالین او آمده و می گریست. پیغمبر به او فرمود: «ای فاطمه! از کرامت های پروردگار به تو این است که همسر تو را کسی قرار
-
۱. المصنف، ج ۸، ص ۲۹۶؛ بحر الانوار، ج ۲۵، ص ۲۰۷؛ شبهای پیشاور، ص ۶۴۹ «انتهت الدعوة إليّ و إلى عليّ لم يسجد أحدنا لصنم قط فأتخذني نبياً و اتخذ علياً وصياً».
۲. مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۳۰۳؛ صراط المستقیم، ج ۲، ص ۵۱؛ شبهای پیشاور، ص ۶۴۹ «بايعنا رسول الله (صلی الله علیه وآله) على قول أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له و أن محمداً نبيّه و علياً وصيّه فأى من الثلاثة تركناه كفراً».
۳. مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۲۴۷؛ ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۲، ص ۲۸۰؛ الامامة والتبصره، ص ۲۱؛ كمال الدين و تمام النعمة، ص ۲۱۲؛ شبهای پیشاور، ص ۶۴۹ «إن الله تعالى جعل لكلّ نبيّ وصياً، جعل شيث وصي آدم ويوشع وصي موسى وشمعون وصي عيسى و علياً وصيّي و وصيّي خير الأوصياء في البداء و أنا الداعي و هو المضيي».

داد که در اسلام از همه مقدم تر و عملش از همه زیادت‌تر و صبر و بردباریش از همه بیشتر می‌باشد. به درستی که خدای بزرگ به اهل زمین نظری افکند، پس از میان آن‌ها مرا برگزید و به پیغمبری مرسل مبعوث نمود. دوباره نظری افکند، آنگاه همسر تو را از میان آنان برگزید و تزویج شما را به من وحی کرد و نیز او را وصی من قرار داد.» (۱) این مغالزی نقل می‌کند که پیغمبر در ادامه فرمود: «ای فاطمه! به ما اهل بیت هفت خصلت عطا شده که به هیچ کس دیگری تا کنون عطا نشده است و کسی نیز هرگز آن را درک نمی‌کند:

۱. افضل پیامبران از ما است و او پدر تو می‌باشد؛
۲. وصی ما بهترین اوصیا است و او شوهر تو است؛
۳. شهید ما بهترین شهدا است و او حمزه عموی تو است؛
۴. کسی که دارای دو بال است و هر وقت بخواهد در بهشت پرواز می‌کند از ماست و او جعفر پسر عموی تو است؛
۵. دو سبط و دو سید جوانان اهل بهشت از ما می‌باشند و آن‌ها فرزندان تو اند؛
۶. به آن خدایی که جان من در دست او است مهدی این امت، همان کسی که عیسی بن مریم پشت سر او نماز می‌گذارد، از ما است و او از اولاد تو می‌باشد.» (۲) ابراهیم ابن محمد حموی در فرآند دنباله این حدیث را چنین نقل می‌کند که پیغمبر بعد از نام مهدی (عج) فرمود: «پس از این که زمین پر از ظلم و فساد شود او زمین را پر از عدل و داد می‌کند. ای فاطمه! محزون مباش و گریه نکن که خداوند از من بر تو رحیم تر و مهربان تر

۱. ینابیع المودة لذوی القربى، ج ۳، ص ۲۶۹؛ نهج الايمان، ص ۲۲۷؛ العمدة، ص ۲۶۷؛ شهبای پیشاور، ص ۶۵۰ «یا فاطمة إن لكرامة الله إياك زوجتك من أقدمهم سلما و أكثرهم علما و أعظمهم حلما إن الله تعالى اطلع إلى أهل الأرض اطلاعة فاختارني منهم فبعثني نبيا مرسلا ثم اطلع اطلاعة فاختار منهم بعلك فأوحى لي أن أزوجه إياك و أتخذه وصيًا».

۲. ینابیع المودة لذوی القربى، ج ۱، ص ۲۴۱، ج ۲، ص ۲۰۹، ج ۳، ص ۳۸۹؛ نهج الايمان، ص ۲۲۹؛ شهبای پیشاور، ص ۶۵۰ «یا فاطمة إنا أهل بیت أوتینا سبع خصال لم يعطها أحد من الأولین قبلنا أو قال الأنبياء و لا يدركها أحد من الآخرين غیرنا نبینا أفضل الأنبياء و هو أبوك و وصینا أفضل الأوصیاء و هو بعلك و شهیدنا خیر الشهداء و هو حمزة عمك و منا من له جناحان يطير بهما في الجنة حيث يشاء و هو جعفر ابن عمك و منا سبطا هذه الأمة و هما ابناك و منا و الذي نفسي بيده مهدي هذه الأمة».

است، و این به خاطر موقعیت تو در قلب من می باشد؛

۷. به تحقیق تو را به همسری کسی تزویج نموده که از حیث حسب از همه بزرگتر، از حیث نسب از همه گرامی تر، نسبت به رعیت از همه مهربان تر، به مساوات از همه عادل تر و به قضاوت بین دو نفر از همه بیناتر است.» (۱)

مسلماً منظور از وصی پیامبر بودن، وارث و وصی شخصی ایشان نیست، که عده ای می گویند خلیفه وقت می تواند وصی پیغمبر نیز باشد. همانطور که بیان شد، خلافت و وصایت باید هر دو در فرد واحدی جمع شود. به عبارت دیگر، وصایت همان خلافت می باشد. چون با قدری دقت به احادیث مربوطه در می یابیم که اگر وصی بودن علی (علیه السلام) وصایت شخصی بود، در این صورت نیازی به حکم و سفارش پروردگار نبود. همانگونه که شیث، شمعون و یوشع، وصی شخصی پیامبران زمان خویش نبودند. این معنا را ابن ابی الحدید در جلد اول شرح نهج البلاغه چنین می گوید: «هیچ شك و شبهه ای نزد ما نیست که علی (علیه السلام)، وصی رسول الله (صلی الله علیه وآله) است. هر چند کسانی که نزد ما منسوب به عناد هستند با این حقیقت مخالفت ورزیده اند.» (۲) به همین جهت است که به هنگام وفات پیامبر سر مبارک حضرت بر سینه مولانا امیر المؤمنین (علیه السلام) بوده و در آن هنگام، تمام ابواب علوم را به سینه علی (علیه السلام) باز نموده است.

بسیاری از کتب اهل سنت از جمله جلد های چهارم و ششم کنز العمال، جزء دوم طبقات محمد بن سعد کاتب، جلد سوم حاکم مستدرک نیشابوری، جلد سوم مسند امام احمد حنبل و حلیة الاولیا حافظ ابو نعیم جملگی از ام المؤمنین ام سلمه و جابر بن عبدالله انصاری نقل می کنند که رسول الله (صلی الله علیه وآله) به هنگام ارتحال، علی (علیه السلام) را طلبید و سر خود را بر

۱. تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۱۳۰؛ ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۱، ص ۲۴۱؛ شبهای پیشاور، ص ۶۵۰ «و یملا الأرض عدلاً كما ملئت جوراً یا فاطمة لا تحزنی و لا تبکی فإنّ الله عزّ و جلّ أرحم بک و أرف علیک منی و ذلك لمكانك منی و موقعك من قلبي قد زوجك الله زوجك و هو أعظمهم حسباً و أکرهم منصباً و أرحمهم بالرعية و أعدلهم بالسوية و أبصرهم بالقضية».

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۳۹؛ شبهای پیشاور، ص ۶۵۳ «فلا ريب عندنا أنّ علیاً (علیه السلام) کان وصی رسول الله (صلی الله علیه وآله) و إن خالف في ذلك من هو منسوب عندنا إلى العناد».

سینه او گذاشت تا روح از بدنش مفارقت نمود. از همه مهمتر، فرمایش خود امیرالمؤمنین (علیه السلام) در نهج البلاغه است که ابن ابی الحدید در جلد دوم شرح نهج البلاغه چنین نقل می کند: «به تحقیق که پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) در حالی قبض روح شد که سرش روی سینه من بود. روح آن حضرت در حالی که روی دست من بود خارج شد و من دست هایم را بر صورتم کشیدم.» (۱) در جلد دوم شرح نهج البلاغه نیز نقل شده که هنگامی که امام علی (علیه السلام) همسرش صدیقه کبری را دفن می کرد، خطاب به رسول الله (صلی الله علیه وآله) فرمود: «به تحقیق که تو را در لحد قبر قرار دادم و روح تو بین گلو و سینه من خارج شد.» (۲)

با وجود همه این احادیث، هنوز برخی متعصب می پرسند: همانگونه که ابوبکر و عمر مطابق دستور قرآن مجید که می فرماید: { كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ }; «چون مرگ بر یکی از شما فرا رسد بر شما است که اگر دارای متاع دنیوی هستید به والدین و خویشان خود به چیز شایسته و حقی وصیت کنید که سزاوار متقین است» (۳) به هنگام فوت وصیت خود را نوشته اند، چرا وصیت نامه ای از رسول الله (صلی الله علیه وآله) که در آن علی (علیه السلام) را وصی خود قرار داده باشد وجود ندارد؟

در بسیاری از منابع مذکور، از جمله در جامع عبد الرزاق آمده است که پیامبر فرمود: «ای علی! تو برادر و وزیر منی که دین مرا ادا، وعده مرا وفا و ذمه مرا بری می کنی. مرا غسل می دهی، دین مرا ادا می کنی و در قبر پنهانم می کنی.» (۴) به شهادت تاریخ،

۱ . معالم المدرستین، ج ۱، ص ۲۳۵ ; ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۳، ص ۴۳۶ ; احادیث ام المؤمنین عایشه، ج ۲، ص ۲۰۵ ; شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۰، ص ۱۷۹ ; شبهای پیشاور، ص ۶۵۲ «وَلَقَدْ قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) وَإِنَّ رَأْسَهُ لَعَلَى صَدْرِي وَ قَدْ سَأَلْتُ نَفْسَهُ فِي كَفِّي فَأَمَرَتْهَا عَلَى وَجْهِي».

۲ . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۰، ص ۲۶۶ ; شبهای پیشاور، ص ۶۵۲ «فَلَقَدْ وَسَدْتِكَ فِي مَلْحُودَةِ قَبْرِكَ وَ فَاضَتْ بَيْنَ نَحْرِي وَ صَدْرِي نَفْسُكَ».

۳ . بقره (۲): ۱۸۰

۴ . ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۱، ص ۳۷۰ و ۳۷۴ ; المباهله، ص ۵۲ ; شبهای پیشاور، ص ۶۵۴ «يَا عَلِيُّ أَنْتَ أُخِي وَ وَزِيرِي وَ تَقْضِي دِينِي وَ تَنْجِزُ وَعْدِي وَ تَبْرِيءُ ذِمَّتِي وَ أَنْتَ تَغْسِلُنِي وَ تُوَدِّي دِينِي وَ تُوَارِيْنِي فِي حَفْرَتِي».

امیرالمؤمنین (علیه السلام) همه این سفارشات پیغمبر را انجام داده، ایشان را غسل، کفن و دفن نمود

و پانصد هزار درهم دین آن حضرت را هم ادا کرد. همه مسلمین اتفاق نظر دارند که امور فوق، توسط علی (علیه السلام) انجام گردیده و کس دیگری در این کارها پیش قدم نشد. بسیاری از اکابر صحابه که بعدها به خلافت رسیدند به هنگام غسل، کفن و دفن رسول الله (صلی الله علیه وآله) مشغول تعیین خلیفه و تقسیم خلافت بودند. حتی بعدها دین پیامبر (پانصد هزار درهم) را از بیت المال ادا نکردند و این خود، به معنای پذیرش عملی وصی و وارث بودن علی (علیه السلام) می باشد. زیرا اگر کس دیگری وصی و وارث پیامبر بود، او باید عهده دار انجام این امور می شد نه علی (علیه السلام).

اما در مورد وصیت مکتوب باید گفت: این رسول الله (صلی الله علیه وآله) نیست که بایستی مانند ابوبکر و عمر وصیت خود را بنویسد؛ بلکه ابوبکر و عمراند که مطابق دستورات ایشان وصیت خود را نوشته اند. پیغمبری که آن همه تأکید بر وصیت دارد تا آنجا که می فرماید: «کسی که بدون وصیت بمیرد مانند زمان جاهلیت مرده است.» (۱)

وقتی نوبت به خود ایشان رسید و با آن که ۲۳ سال، وصیت های خود را به یگانه وصی اش گوشزد نموده است، به هنگام وفات، خواست آنچه را در آن مدت گفته بود تکمیل کند تا بدان وسیله از گمراهی، ضلالت، نزاع و دودستگی امتش جلوگیری نماید. بازیگران سیاسی و تشنگان قدرت، ممانعت کردند که ایشان وظیفه الهی و شرعی خود را عملی نمایند. این مطلب را امام بخاری و مسلم در صحیحین خود نقل کرده اند که رسول الله (صلی الله علیه وآله) هنگام رحلت فرمود: «دوات و کاغذ بیاورید تا برایتان چیزی بنویسم که گمراه نشوید.» عده ای از حضار بر بالین ایشان به اغوای - عمر بن الخطاب - غوغا نموده و گفتند: آن حضرت هذیان می گوید. هم بخاری و هم مسلم در صحیحین و نیز حمیدی در جمع بین الصحیحین و امام احمد حنبل در جلد اول مسند نقل نموده اند که عبدالله بن

عباس پیوسته گریه می کرد، اشک می ریخت و می گفت: «بوم الخمیس ما یوم الخمیس»؛ روز پنجشنبه چه روز پنجشنبه ای؟! از وی پرسیدند مگر در روز پنجشنبه چه

۱ . روضة الواعظین، ص ۴۸۲؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۲۴۶؛ نهج الایمان، ص ۲۰۸؛ شبهای پیشاور، ص ۶۵۵ «مَنْ مات بغير وصیّة مات میتة جاهلیة».

شده است که تو به گریه افتاده ای؟ گفت: چون بیماری بر پیامبر مستولی گشت، فرمود: «دوات و کاغذ بیاورید تا برای شما کتابی بنویسم که بعد از من هرگز گمراه نشوید» (۱) اما بعضی از حضار مجلس مانع شدند و گفتند: «او هذیان می گوید و قرآن ما را بس است.» آن ها نه فقط از وصیت نوشتن آن حضرت ممانعت کردند، بلکه به ایشان زخم زبان هم زدند و گفتند: در آخر عمر هذیان می گوید.

امام غزالی در مقاله چهارم سر العالمین می گوید بعد از آن عمر گفت: «این مرد را واگذارید که او هذیان می گوید، کتاب خدا ما را بس است.» (۲) پس از این گفته عمر، اصحاب حاضر دو گروه شدند. عده ای به طرفداری از عمر و جمعی دیگر به منظور آوردن دوات و کاغذ برای پیغمبر مصمم شدند. بالاخره داد و فریاد حضار بلند شد و به هم ریختند. سپس پیغمبر متغیر شد و فرمود: «از نزد من برخیزید که سزاوار نیست نزد من جنگ و نزاع کنید.» (۳)

بدین ترتیب در اواخر عمر پیامبر، اولین فتنه در میان مسلمانان شکل گرفت و تخم نفاق و تفرقه در بین مسلمانان پاشیده شد. در این جلسه، عمر جسارت را به جایی رساند که نه تنها رسول الله (صلی الله علیه و آله) را به نام «محمد» هم نخواند بلکه گفت: «این مرد هذیان می گوید» و با نص صریح قرآن مخالفت آشکار نمود. زیرا قرآن می فرماید: { مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّنْ رِّجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ }؛ «محمد (صلی الله علیه و آله) پدر هیچ یک از شما نیست لکن رسول الله و خاتم النبیین است.» (۴) این آیه دلالت بر آن دارد که همواره ایشان را با ادب و احترام یاد کنید و از واژه های «رسول الله» و «خاتم النبیین» استفاده کنید.

۱. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۴۸۶؛ سنن الکبری، ج ۳، ص ۴۳۵؛ عمر بن خطاب، ص ۶۴؛ شبهای پیشاور، ۱۸ سند آورده ص ۶۵۸ «ایتونی بدوای و بیاض اکتب لکم ما لا تضلون بعده أبداً» صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۱۸. مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۲۲۲
۲. عمر بن خطاب، ص ۶۲؛ سب الهدی والرشاد، ص ۲۴۷؛ سیره نبویه، ج ۴، ص ۴۵۱؛ سنن الکبری، ج ۴، ص ۳۶۰؛ شبهای پیشاور، ص ۶۵۸ «فقال عمر دعوا الرجل فإنه ليهجر! حسبنا كتاب الله».
۳. عمر بن خطاب، ص ۶۲؛ سب الهدی و الرشاد، ص ۲۴۷؛ سیره نبویه، ج ۴، ص ۴۵۱؛ سنن الکبری، ج ۴، ص ۳۶۰؛ شبهای پیشاور، ص ۶۵۸ «قوموا عني ولا ينبغي عندي التنازع».
۴. احزاب (۳۳): ۴۰

برخی از علمای اهل سنت، نظیر قاضی عیاض شافعی در کتاب شفا و نووی در شرح صحیح مسلم گفته اند «گوینده این کلام هر که باشد اصلاً ایمان به رسول الله نداشته و از معرفت کامل به مقام و مرتبه آن حضرت عاجز بوده است.»

بدیهی است که عصمت، از صفات خاصه نبوت است و این ویژگی، مختص ایشان، تا واپسین لحظات زندگی است. بنابراین زمانی که می گوید: چیزی برایتان بنویسم تا گمراه نشوید، بدین معنا است که در مقام هدایت، ارشاد و متصل به حق بوده است. آیه شریفه { وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ } نیز بر همین معنا دلالت دارد. بنابراین مخالفت با آوردن دوات و کاغذ برای آن حضرت، مخالفت با پروردگار است و استفاده از کلمه «هذیان» همراه با عبارت «این مرد»، دشنامی آشکار و اهانت به خاتم النبیین (صلی الله علیه وآله) است. واژه بدتر آن است که گفت: «قرآن ما را بس است!!»

برخی از مدافعین عمر برای میرا ساختن وی می گویند:

- چون عمر خلیفه پیغمبر بوده، لذا اجتهاد نموده و قصد و غرضی در کار نبوده است.

- عمر برای پیشگیری از اختلاف و خیر خواهی امت از آوردن دوات و کاغذ جلوگیری نموده است.

- مصلحت را در گفتن «قرآن ما را بس است» دیده است.

- از کجا معلوم است که رسول الله (صلی الله علیه وآله) می خواسته است درباره خلافت چیزی بنویسد؟

در پاسخ این قبیل افراد باید گفت:

* اولاً در آن زمان خلیفه نبوده است. اگر تصور خلیفه شدن را در آینده در سر داشته است، پس باید اذعان نمود که طراح توطئه بوده است تا از خلافت علی (علیه السلام) جلوگیری نماید. هر چند با فرض این که خلیفه بوده است، مگر خلیفه می تواند در مقابل نص صریح قرآن اجتهاد نماید؟!!

* ثانیاً مگر عمر خیر خواهی امت را بهتر از خود پیغمبر می دانسته و می خواسته است اختلافی پیش نیاید. در واقع اگر او معتقد به جلوگیری از اختلاف بود باید قبل از هر

چیزی خود، سکوت اختیار می کرد، نه این که خود موجب اختلاف گردد.

* ثالثاً عبارت «قرآن ما را بس است» نشان دهنده این است که او به قرآن وقوف هم نداشته است چون قرآن قلیل اللفظ و کثیر المعانی می باشد. قرآن دارای محکمت و متشابهات، عام و خاص است و نیاز به مبین ربانی دارد. چنانچه قطب الدین شافعی شیرازی، در کشف الغیوب می نویسد: «این امر مسلم است که راه بی راهنما نتوان پیمود. از این کلام خلیفه دوم عمر در عجبم که گفته است: قرآن در میان ما است و ما نیازی به راهنما نداریم. بدیهی است که این حرف، غیر قابل قبول و خطای محض است و همانند کلام کسی می ماند که بگوید: چون کتب طب در میان ما است پس به طبیب نیازی نداریم.»

* رابعاً در آن هنگام چیز دیگری از اصول و احکام دین باقی نمانده بود تا پیامبر بخواهد یاد آوری نماید که موجب هدایت مردم گردد؛ زیرا آیه { اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ } نازل شده بود. لذا فقط موضوع جانشینی باقیمانده بود. پیغمبر می خواست گفتارهای پیشین خود را تأیید و تأکید کند. همانطور که امام غزالی در مقاله چهارم سر العالمین می گوید: جمله «لن تضلوا بعدی» در آخرین گفتار پیامبر، می رساند که موضوع هدایت امت در کار بوده و به جز خلافت، چیز دیگری از اصول هدایت باقی نمانده بود. ولی به هر حال ما اصرار بر این نداریم که ایشان حتماً می خواسته راجع به خلافت بنویسد؛ لکن مطمئن هستیم که آنچه می خواسته بنویسد برای جلوگیری از گمراهی امت بوده، تا تکلیف آن ها روشن شود و به وضعیت امروزی گرفتار نیایند. (۱)

چون سیاستمداران آن زمان دریافته بودند که پیامبر می خواهد درباره چه چیزی بنویسد، ممانعت کردند تا خودشان به نوایی برسند. حتی می توان چنین دریافت که

۱ . البته اگر خلیفه حدیث ثقلین را شنیده باشد که «إني تاركٌ فيكم الثقلين؛ كتاب الله و عترتي ما إن تمسكتم بهما لن تضلوا» وقتی که پیامبر می فرماید: قلم و دوات بیاورید تا چیزی را بنویسم که گمراه نشوید. از ربط و محل اتصال این در جمله بین جلوگیری گمراهی را گرفتن خوب می توانست درک کند که پیامبر راجع به ثقلین و یا ثقل اصغر می خواهد سفارش نماید. البته در جایی خود خلیفه اعتراف کرده من فهمیدم مقصود پیامبر چیست و مانع شدم.

ممانعت آن‌ها از آوردن دوات و کاغذ خود دلیل آن است که پیغمبر می‌خواست مساله خلافت را تعیین کند. به دلیل آن که سیاستمداران می‌دانسته‌اند که خودشان خلیفه نخواهند بود؛ لذا از آن جلوگیری نمودند تا تمامی راه‌ها در آینده مسدود نشود، وگرنه هیچ انسان قسی القلبی از برآورده کردن آخرین خواسته محتضر در حال مرگ - آن هم وجود مبارك خاتم النبیین - جلوگیری نمی‌کند.

به هر حال همه این‌ها، توجیهات عده‌ای متعصب است که برای میرا نمودن عمر به هر قیمتی - حتی به قیمت توهین به پیامبر - بیان می‌کنند و چشمان خویش را به راحتی و عمداً می‌بندند. در غیر این صورت، وقتی ابوبکر در بستر بیماری بود و وصیت خود را می‌نوشت، چرا عمر به او نگفت که: هذیان ننویس ای مرد، قرآن و کتاب خدا ما را بس است!!!

زادگاه علی(ع) و چگونگی نامگذاری آن حضرت

پرسش: محل ولادت امیرالمؤمنین(علیه السلام) کجا بوده و نامگذاری ایشان چگونه بوده است؟

پاسخ: برخی چنین تصور می کنند که فاطمه بنت اسد، قبل از زایمان در داخل مسجد الحرام بوده است. هنگامی که درد زایمان فرا رسیده، او نتوانسته از مسجد خارج شود، لذا در همانجا زایمان نموده و علی(علیه السلام) به دنیا آمده است. با این برداشت ولادت علی در داخل کعبه را امری بدون اهمیت و طبیعی قلمداد می کنند.

در صورتی که پیشامد مولود کعبه به گونه دیگری بوده است که در زیر بیان می شود. فاطمه بنت اسد در آخرین ماه وضع حمل بوده است. در یکی از روزها که به مسجدالحرام می رود، او را درد زایمان فرا می رسد. او در مستجار کعبه مشغول راز و نیاز و دعا به درگاه احدیت می شود. خدا را به عزت و جلالش سوگند می دهد که خدایا! درد زایمان را بر من سهل و آسان گردان. ناگهان دیوار خانه کعبه(۱) شکافته می شود و ندایی می رسد که: «ای فاطمه! درون آی.»(۲) جماعت مردمی که در اطراف خانه نشسته بودند، متوجه شدند که دیوار خانه کعبه شکافته شد، فاطمه داخل خانه شد و دیوار دوباره به حالت اولیه بازگشت. تعجب همگان از جمله جناب عباس - عموی پیامبر - که در میان جماعت نظاره گر بود بر انگیزته شد. با مشاهده این صحنه فوراً خود را به برادرش ابوطالب، کلید دار کعبه رساند و قضیه را به او اطلاع داده و بلافاصله با هم برگشتند. تلاش آن ها برای باز کردن قفل درب کعبه به جایی نرسید. فاطمه بنت اسد تا سه روز بدون هیچ گونه غذا، مراقبت و پرستاری، درون خانه کعبه ماند. خبر این واقعه غیر منتظره در

۱. در آن زمان کعبه در وسط مسجد الحرام قرار داشت و درب آن، هم سطح زمین و همواره بسته و قفل زده بود. فقط در مراسم خاصی درب آن را می گشودند.

۲. الخصال، ص ۵۷۸؛ الثاقب فی المناقب، ص ۵۸؛ تفسیر نور الثقلین ج ۴، ص ۳۴۵؛ شبهای پیشاور، ص ۸۱۵ «یا فاطمة ادخلي البيت». مدینه المعاجز، ۳۳۲

تمام محله های مکه پیچید و نُقل مجالس اهالی مکه شد. پس از سه روز، همان محلی که

به روی فاطمه باز شده بود، دوباره شکافته شد و فاطمه همراه با نوزادی بر روی دست بیرون آمد. این واقعه همه چشم ها را خیره ساخت و جماعت زیادی که شاهد این پیشامد بودند بر او هجوم آوردند. (۱)

به همین جهت است که ولادت امیرالمؤمنین(علیه السلام) در مقایسه با عیسی مسیح تفاوت چشمگیری دارد. زیرا به هنگام ولادت حضرت عیسی، به حضرت مریم که درون بیت المقدس بود، ندا رسید: «از بیت المقدس بیرون آی که اینجا محل عبادت است نه محل زاینیدن.» (۲) با توجه به برتری کعبه بر بیت المقدس، این ویژگی و امتیاز تنها برای امیرالمؤمنین(علیه السلام) منحصر به فرد است، که مولود کعبه نامیده شده است.

نامگذاری علی(علیه السلام):

از آن جایی که تمامی کتب آسمانی، نام محمد(صلی الله علیه وآله) و علی(علیه السلام) را به ترتیب به عنوان نبوت و امامت ذکر کرده اند می توان گفت: پروردگار نام این دو نفر را هزاران سال قبل از خلقت و در ملکوت اعلی ثبت نموده است؛ لذا نامگذاری امیرالمؤمنین(علیه السلام) پس از ولادت ایشان صورت نگرفته است، به طوری که:

۱. محمد بن جریر طبری در تفسیر خود، ابن عساکر در تاریخ خود ضمن توصیف حالات علی(علیه السلام)، محمد بن یوسف گنجی شافعی در کفایت الطالب، حافظ ابو نعیم در حلیة الاولیا و شیخ سلیمان بلخی حنفی در ینابیع المودة نقل کرده اند که رسول الله(صلی الله علیه وآله) فرمود: «بر بالای عرش این کلمات نوشته شده که به جز خدای یکتای بدون شریک، خدای دیگری نیست. محمد(صلی الله علیه وآله) بنده و رسول من است که او را با علی بن ابی طالب(علیه السلام) تأیید نمودم.» (۳)

۱. مستدرک حاکم، فصول المهمة، فصل اول، ص ۱۴؛ شبهای پیشاور ۸۱۶

۲. اللمعة البيضاء، ص ۲۲۱؛ الامام علی(علیه السلام) ص ۳۶۹؛ شبهای پیشاور، ص ۸۱۴ «اخرجني عن البيت فإن هذه بيت العبادة لا بيت الولادة»؛ مناقب ابن المغازلی ج ۶ ح ۳؛ بحار الانوار ۳۵، ص ۳، ح ۲۶؛ عمده ابن بطریق ح ۲۷ ح ۸، طوائف ۱۶، ح ۲، فصول المهمة ۳۰، علی بن محمد مالکی ابن صباغ.

۳. الکنی واللقاب، ج ۱، ص ۱۶۵؛ شبهای پیشاور، ص ۸۱۷ «مکتوب علی ساق العرش لا إله إلا الله وحده لا شریک له و محمد عبدي و رسولي أیدته بعلي بن أبي طالب».

۲. در ینابیع المودة نیز از امام الحرم از سیره ملا (وسيلة المتعبدين) آمده است که رسول الله (صلی الله علیه وآله) فرمود: «در شب معراج که مرا به ملکوت اعلا بردند، به طرف راست بالای عرش نظر کردم کتیبه ای دیدم که بر آن نوشته بود: محمد (صلی الله علیه وآله) پیامبر خداست و او را به وجود علی (علیه السلام) تأیید و یاری نمودیم.» (۱)

۳. خطیب خوارزمی در مناقب، ابن شیرویه در فردوس و ابن مغزلی فقیه شافعی همگی از جابر بن عبدالله انصاری نقل نموده اند که پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود: «پیش از آن که خداوند آسمان ها و زمین را در دو هزار سال خلق کند بر در بهشت کلمات «لا إله إلا الله»، «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ»، علی ولی خدا و برادر پیامبر خدا نوشته شده بود.» (۲)

۴. میر سید علی فقیه شافعی در مودة هشتم از مودة القربی نقل می کند که پیامبر خدا به علی (علیه السلام) فرمود: «اسم تو را در چهار محل، همراه با اسم خودم دیده ام:

الف: در شب معراج وقتی به بیت المقدس رسیدم بر صخره آن - لا إله إلا الله مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ایدته بعلي وزیره - یافتم.

ب: به سدره المنتهی که رسیدم - إني أنا الله لا إله إلا الله وَحْدِي وَ مُحَمَّدٌ صَفْوَتِي من خلقي أَيْدِيته بعلي وزیره و نصرته به - را ثبت شده دیدم.

ج: وقتی به عرش رب العالمین رسیدم دیدم بر ستون های آن نوشته شده است - إني أنا الله لا إله إلا أنا مُحَمَّدٌ حَبِيبِي من خلقي أَيْدِيته بعلي وزیره و نصرته به.

د: وقتی به بهشت رسیدم دیدم بر در بهشت - لا إله إلا أنا مُحَمَّدٌ حَبِيبِي من خلقي أَيْدِيته بعلي وزیره و نصرته به. نوشته شده است.»

۵ - امام ثعلبی در تفسیر کشف البیان و شیخ سلیمان بلخی حنفی در ینابیع المودة از

۱. کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۲۴؛ شواهد التنزیل، ج ۱، صص ۲۹۳ و ۲۹۹؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۶ و ۴۲، صص ۳۳۶ و ۳۶۰ و ۴۵۶؛ شبهای پیشاور، ص ۸۱۸ «نظرت إلى ساق الأيمن من العرش فرأيت مكتوباً مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ بعلي و نصرته به»؛ ینابیع المودة ص ۲۰۷؛ میزان الاعتدال؛ لسان میزان، ص ۱۶۷

۲. ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۱، ص ۲۵۰؛ نظم درر السمطین، ص ۱۲۳؛ شبهای پیشاور، ص ۸۱۸

«مکتوب علی باب الجنة لا إله إلا الله مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عليّ أخو رسول الله قبل أن يخلق الله السماوات والأرض بألفي عام.»

ابن عباس آورده اند که آیه شریفه: {هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ بِنُصْرِهِ وَالْمُؤْمِنِينَ}؛ «خدای تعالی

به نصرت خود و یاری مؤمنان تو را موید و منصور می گرداند»، (۱) درباره علی(علیه السلام) آمده است. همچنین پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) فرمود: «دیدم که بر عرش نوشته شده: خدایی به جز خدای یکتای بدون شریک نیست. محمد بنده و رسول من است که او را با علی بن ابی طالب(علیه السلام) تأیید نمودم.» (۲)

۶. آیه ۳۷ سوره بقره دلالت بر آن دارد که چون آدم از خدای خود کلماتی آموخت، پس توبه او پذیرفته شد. امام ثعلبی در تفسیر کشف البیان و شیخ سلیمان بلخی حنفی در ینابیع المودة به روایت از ابن مغازلی شافعی در ذیل آیه فوق آورده اند که از رسول الله(صلی الله علیه وآله) درباره کلماتی که حضرت آدم به آن کلمات توبه نمود و توبه اش پذیرفته شد، پرسیدند. پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) فرمود: «خدا را به حق محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین(علیهم السلام) قسم داد، پس خداوند توبه او را پذیرفت، او را آمرزید و عفو نمود.» (۳)

اکنون برای برخی ممکن است این سؤال پیش آید که مگر ابوطالب یا فاطمه بنت اسد، پیغمبر بوده اند که نام علی(علیه السلام) به آن ها وحی شده است؟ باید گفت که وحی به معنای اعلام و ابلاغ پنهانی است. چون وحی دارای مراتبی است، پس صرفاً مخصوص انبیا نمی باشد و چنانچه در قرآن مجید آمده است: {وَأَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ}؛ «خدا به زنبور عسل وحی کرد که در کوه ها و درختان و سقف های بلند منزل گیرد»، (۴) مخلوقات دیگری هم مثل زنبور عسل و مادر

حضرت موسی، مورد وحی و الهام قرار گرفته اند. در سوره قصص نیز به مادر حضرت موسی می فرماید: {وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فِإِذَا خَفَتْ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ

۱. انفال (۸): ۶۲

۲. کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۲۴؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۹۳؛ تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۱۷۳؛ جواهرالمطالب فی مناقب الامام علی(علیه السلام)، ج ۱، ص ۹۲؛ شبهای پیشاور، ص ۸۱۹ «رأیت مکتوباً علی ساق العرش بالنور لا إله إلا الله مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللهِ أَيْدَتَهُ بَعْلِي وَ نَصْرَتَهُ بَعْلِي ابْنِ ابِي طَالِبٍ».

۳. مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۲۴۳؛ العمدة، ص ۳۷۹؛ تذكرة الموضوعات، ص ۹۸؛ شبهای پیشاور، ص ۸۲۰ «سنله بحق محمد و علی و فاطمة والحسن والحسين فتاب عليه و غفر له».

۴. نحل (۱۶): ۶۸

وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ}؛ «به مادر موسی وحی کردیم که طفلت را شیر ده و چون از آسیب فرعونیان بر او ترسان شدی، او را به دریا افکن. هرگز نترس و محزون مباش که ما او را به تو باز خواهیم گرداند، و او را از پیامبران مرسل گردانیم.» (۱) سوره مریم نیز خیر از راهنمایی مریم مادر حضرت عیسی (علیه السلام) می دهد: { فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكَ تَحْتِكَ سَرِيًّا وَهَزِّي إِلَيْكَ بِجَدْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رَطْبًا جَنِيًّا فَكُلِي وَشْرَبِي وَعَيْنًا فَلَمَّا تَرَيْنَ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا}؛ از زیر درخت او را ندا داد که غمگین مباش که خدایت از زیر قدم تو چشمه آبی جاری کند. ای مریم! شاخه درخت را حرکت ده تا از آن برای تو رطب تازه فرو ریزد. از این رطب تناول کن و از این چشمه نیز آب بنوش. چشم خود را به عیسی روشن دار - مواظب باش - و هر کس از مردم را دیدی با اشاره به وی بگو که من برای خدا روزه سکوت نذر کرده ام تا با کسی سخن نگویم.» (۲)

به استناد همان شواهد، دستور نامگذاری نوزاد متولد شده فاطمه بنت اسد در کعبه به ابوطالب وحی شد. آنگونه که در مودة القربی، بنایع المودة و کفایة الطالب نقل شده: چون مولود کعبه از مادرش فاطمه متولد شد، فاطمه اسم پدرش اسد را بر او نهاد، ولی ابوطالب از این نامگذاری خرسند نبود. پس به فاطمه گفت: «بیا امشب با هم به کوه ابوقبیس (یا مسجد الحرام) برویم و خدا را بخوانیم تا شاید برای اسم این بچه راهنمایی شویم.

شب هنگام، هر دو به کوه ابو قبیس (یا مسجد الحرام) رفته و به دعا مشغول شدند. ابوطالب دعای خویش را آغاز نمود و خواست تا خداوند از خزانه غیب خویش نام این نوزاد را آشکار نماید. در آن هنگام صدایی از آسمان برخاست. ابوطالب سر به آسمان بلند کرد، لوحی از زبرجد سبز مشاهده کرد که بر آن چهار سطر شعر نوشته بود. لوح را برگرفت و بر سینه اش چسباند. در آن لوح اسم «علی» که مشتق شده از «اعلی» است،

۱ . قصص(۲۸): ۷

۲ . مریم (۱۹): ۲۴ و ۲۵

نوشته شده بود. ابوطالب از شدت خوشحالی به سجده افتاد و باری تعالی را شکر نمود. سپس به شکرانه این امر عظیم، ده شتر قربانی نمود و آن لوح را در مسجد الحرام آویخت. بنی هاشم به داشتن آن لوح بر قریش افتخار می کرد. آن لوح تا زمان جنگ حجاج با عبدالله بن زبیر، در مسجد الحرام وجود داشت و بعد مفقود گردید. (۱)

۱ . مودة القربى، مودت هشتم، ینابیع الموده باب ۷، کفایة الطالب.

مقایسه زهد و تقوای علی(ع) با دیگر صحابه

پرسش: چرا زهد و تقوای علی(علیه السلام) را با سایر صحابه قابل مقایسه نمی دانید؟

پاسخ: در مورد ویژگی های امیرالمؤمنین(علیه السلام) فقط کافی است به بیان آنچه دیگران درباره ایشان گفته اند، پرداخت. به عنوان نمونه به موارد ذیل توجه شود:

۱. ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل از عمر بن عبد العزیز اموی که در زهد و تقوی زبان زد و سرآمد اهل زمان خود بود نقل می کنند: «بعد از پیامبر، در این امت احدی را نمی شناسم که از علی ابن ابی طالب پارسا تر باشد.»

۲. ملا علی قوشچی در کتابش می گوید: «عقول عقلا درباره علی(علیه السلام) مات و مبهوت است زیرا او بر گذشتگان و آیندگان قلم کشید.» وی اضافه می کند که «شنیدن حالات علی(علیه السلام) و وضع زندگانی او هر آدمی را متحیر می کند.»

۳. عبدالله رافع می گوید: روزی به هنگام افطار به خانه امیرالمؤمنین(علیه السلام) رفتم. کیسه مهر شده و سر بسته ای برایش آوردند. چون کیسه را باز کردم، آرد سیوس داری که پوسته های آن را نگرفته بودند در آن یافتم. علی سه کف دست از آن آرد را در دهان خود ریخت و جرعه آبی نیز بالای آن نوشید. سپس خدای را شکر نمود و سر کیسه را دوباره مهر نمود. علت را پرسیدم که یا علی! چرا دوباره آن را مهر کردی؟ ایشان فرمود: چون حسن و حسین(علیهما السلام) به من محبت می ورزند، می ترسم روغن زیتون و یا شیرینی با آن مخلوط نمایند و نفس علی از خوردنش لذت برد. به همین دلیل علی جلو نفس خود را از خوردن غذاهای لذیذ می گیرد تا مغلوب نفس نگردد.

۴. امام علی(علیه السلام) در آخرین شب عمر خود به امام حسن گفت: بگذارید مردم بیابند و اگر سؤالی دارند قبل از این که به من دسترسی نداشته باشند بپرسند. صعصعه از ایشان پرسید دلیل افضل بودن شما بر آدم چیست؟ امام در پاسخ گفت: آدم از گندم منع شده خورد، در حالی که همه چیز برایش مهیا بود ولی علی هرگز گندم نخورد.

۵ . سلیمان بلخی در ینابیع الموده، محمد بن طلحه شافعی در مطالب السنول، خطیب خوارزمی در مناقب و طبری در تاریخ خود از سوید بن غفله نقل نموده اند: «روزی خدمت امیرالمؤمنین(علیه السلام) رسیدم، ظرف ماست ترشی که بوی ترشیدگی آن به مشام می رسید، همراه با قرص نان جوین خشکیده سبوس داری در دست ایشان دیدم. نان به قدری خشک بود که شکسته نمی شد و امیرالمؤمنین(علیه السلام) آن را با زانوی خود می شکست، و در همان ماست ترش نرم می کرد و می خورد. ایشان به من نیز تعارف کرد و من گفتم روزه هستم. ایشان فرمود: از حبیبم پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) شنیدم که هر کس روزه باشد و میل به طعامی پیدا کند و برای خدا از آن نخورد، خداوند از طعام های بهشتی به او بخوراند.» سوید گفت: دلم به حال علی(علیه السلام) سوخت و به فضّه، خادمه آن حضرت که در نزدیک من بود، گفتم: از خدا نمی ترسی که سبوس جو را نمی گیری و برایش نان می پزی؟ فضه به خدا سوگند خورد که خودش مرا منع کرده تا سبوس آن را نگیرم. سپس امام از من پرسید: به فضّه چه می گفتی؟ برایشان توضیح دادم. آنگاه امام گفت پدر و مادرم فدای رسول الله(صلی الله علیه وآله) باد که سبوس طعامش را نمی گرفت و از نان گندم سه روز سیر نخورد تا از دنیا رفت - کنایه از تاسی ایشان به پیغمبر است.

۶ . موفق بن احمد خوارزمی و ابن مغزلی در مناقب نقل می کنند: روزی در دوره خلافت امام علی(علیه السلام) برایش حلوی شیرینی آوردند. ایشان قدری با انگشت از آن حلوا برداشت، بو کشید و فرمود: چه خوش رنگ و خوش بو است! اما از طعم آن خبر ندارم (یعنی تا کنون حلوا نخورده است). گفتم: یا علی! مگر حلوا بر شما حرام است؟ فرمود: حلال خدا حرام نمی شود ولی چگونه راضی شوم که شکم خود را سیر کنم، در حالی که در گوشه و کنار مملکت، شکم های گرسنه وجود دارد؟

۷ . خوارزمی از عدی بن ثابت نقل می کند: روزی برای آن حضرت فالوده آوردند. آن حضرت جلو نفس خود را گرفت و از آن نخورد.

۸ . در شب نوزدهم ماه مبارک رمضان سال چهلم هجری، یعنی همان شبی که به دست ابن ملجم فرق مبارکش شکافته شد، افطار را میهمان دختر خود ام کلثوم بود. ام کلثوم در سفره افطاری اش مقداری نان، شیر و نمک گذارده بود. امام با کمال علاقه ای

که به دخترش داشت، با ناراحتی فرمود: ندیده ام دختری به پدرش این قدر جفا کند! ام کلثوم پرسید: پدر جان مگر چه کرده ام؟ امام گفت: آیا تاکنون دیده ای که در سفره پدرت دو نوع خورشت باشد؟ سپس از او خواست یکی را بردارد. ام کلثوم بر حسب علاقه پدری، نمک را برداشت تا شیر برای پدرش در سفره باقی بماند، ولی امام از او خواست تا نمک را بگذارد و شیر را بردارد. آنگاه امام چند لقمه نان و نمک خورد و فرمود: «در حلال دنیا حساب و در حرام آن عذاب و عقاب وجود دارد.» (۱)

۹. لباس پوشیدن امام بسیار ساده و بی آرایش بود. ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، ابن مغازلی - فقیه شافعی - و امام احمد حنبل در مسند نقل کرده اند: لباس آن حضرت از پارچه درشت بافت (زیر) بود که به پنج درهم خریده بود. تا آنجا که ممکن بود لباسش را وصله می کرد. اغلب وصله ها از پوست و یا لیف خرما بود. کفشش نیز از لیف خرما بود.

۱۰. محمد بن طلحه شافعی در مطالب السنول و سلیمان بلخی در ینابیع الموده آورده اند: حضرت علی (علیه السلام) در دوره خلافتش آنقدر به لباسش وصله زده بود که پسر عمویش عبدالله بن عباس به ایشان اعتراض نمود. سپس حضرت در پاسخش فرمود: آنقدر وصله روی وصله زده ام که از وصله زنده خجالت می کشم. علی را با زینت دنیا چکار! چگونه به لذتی که فانی و به نعمتی که بقا ندارد دل خوش کرده و خوشحال باشم؟ دیگری به ایشان ایراد می گرفت که در عین خلافت چرا جامعه وصله دار می پوشی؟ حضرت فرمود: «این جامه ای است که دل را خاشع می گرداند، کبر را از انسان دور می کند و مؤمن به آن اقتدا می کند.»

۱۱. محمد بن طلحه شافعی در مطالب السنول و خوارزمی از ابن اثیر آورده اند: لباس علی و غلامش یکسان بود. هر جامه ای که می خرید دو ثوب (۲) یک شکل و یک قیمت می خرید. یکی را خود و دیگری را به غلامش قنبر می داد. ولی لباس های خوب و

۱. شبهای پیشاور، ص ۸۲۶ «فی حلال الدنيا حساب و فی حرامها عذاب و عقاب».

۲. واحد شمارش لباس.

زیبا را برای یتیمان و بیوه زنان می برد.

۱۲. مذاکرات ضرار بن ضمیره و معاویه بسیار مفصل است. متن کامل این مذاکرات در تذکرة خواص الامة، ینابیع المودة و نیز در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید آورده شده است. قسمت پایانی این مذاکره اختصاص به امام علی(علیه السلام) دارد که ضرار در حضور معاویه می گوید: «در شبی تار، علی را دیدم که محاسنش را به دست گرفته و چون مار گزیده ای بخود می پیچد. با حالت حزن و اندوه می گریست و می گفت: ای دنیا! به سراغ دیگری برو، غیر از من کس دیگری را بفریب و مغرور نما، که من فریب تو را نخواهم خورد. بدان جهت که عمر تو کوتاه، خطر تو بسیار و عیش تو بسیار اندک است. مدتی است که تو را سه طلاقه نموده ام و دیگر امید بازگشتی به تو نیست. آه از کمی زاد و توشه و دوری سفر و وحشت راه.» با آن همه قساوت قلب، عداوت، دشمنی و کینه ای که معاویه نسبت به آن حضرت داشت، پس از شنیدن سخنان ضرار در شرح حال امام علی(علیه السلام)، بی اختیار گریه کرد و گفت: «خدا رحمت کند ابا الحسن را، والله و به تحقیق که همین گونه است.» (۱) او در جای دیگری گفت: «زنان عالم از زاییدن فردی چون علی ابن ابی طالب(علیه السلام) عقیم اند.» (۲)

۱۳. زهد امیرالمؤمنین(علیه السلام) از افاضات ربانی است که پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) به وی بشارت داده است. محمد بن یوسف گنجی شافعی در کفایت الطالب از عمار یاسر حدیثی نقل می کند که پیامبر(صلی الله علیه وآله) به علی(علیه السلام) فرمود: «خداوند تو را با زهد در دنیا به زینتی آراسته است که هیچ کدام از بندگان بدان زینت نشده اند. زیرا در نظر حق تعالی هیچ چیز در دنیا بهتر از زهد نیست. نه تو از لذایذ دنیوی بهره بردی و نه دنیا توانست تو را به استخدام خویش در آورد. خداوند تو را به دوستی نیازمندانی موفق گردانید که راضی و معتقد به امامت تو

۱. حقوق آل بیت(علیهم السلام)، ص ۷۴؛ شبهای پیشاور، ص ۸۲۸ «رحمه الله أبا الحسن لقد كان والله كذلك». تذکرة خواص الامة، ص ۶۶، حلیة الأولیاء، حافظ ابو نعیم، ج ۱، ص ۸۴. فصول المهمة، ۱۲۸، الاتحاف بحب الاشراف، شیراوی شافعی، ص ۸

۲. الدرجات الرفیعه، ص ۱۶۰؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۲۵۴؛ شبهای پیشاور، ص ۸۲۸ «عقمت النساء أن تلدن مثل علی ابن ابی طالب».

شدند. من از کسانی که از امامت تو پیروی نمودند خرسندم. خوشا به حال آنان که تو را دوست داشته و تصدیق نمودند، و وای به حال دشمنان و تکذیب کنندگان. آنان که تو را دوست داشتند و تصدیق کردند، در بهشت برین همسایه های تو خواهند بود و در کاخ با عظمت و با شکوه تو در بهشت مصاحب تو می باشند. بر خدا لازم است تا آنانکه با تو دشمنی ورزیدند و تو را تکذیب کردند، روز قیامت آن ها را در جایگاه دروغگویان قرار دهد.» (۱) به خاطر وجود همین زهد و ورع امام بود که او را امام المتقین می خواندند. اولین بار شخص خاتم الانبیا(صلی الله علیه وآله) او را با این لقب خواند و بارها تکرار نموده و به جامعه معرفی کرد، ابن ابی الحدید در جلد دوم شرح نهج البلاغه، حافظ ابو نعیم در حلیة الاولیا و میر سید علی همدانی در مودة القربی از انس بن مالک روایت می کنند: روزی رسول الله(صلی الله علیه وآله) به من گفت: آب وضو برای من بیاور. پس از وضو گرفتن دو رکعت نماز بجای آورد و سپس فرمود: «ای انس! اول کسی که از این در وارد شود امام المتقین و سید و سرور مسلمانان، پادشاه مؤمنان (یعسوب ملکه زنبور عسل را گویند)، خاتم اوصیا و کشاننده دست و پای روسفیدان به سوی بهشت است.» (۲) انس بن مالک گوید در دل گفتم خدایا! این تازه وارد را مردی از انصار قرار ده، که ناگهان علی(علیه السلام) از در وارد شد. سپس رسول الله با حالتی شاد و خندان برخاست و به استقبال او رفت، دست در گردنش انداخت، او را بوسید و عرق رویش را پاک کرد. علی گفت: یا رسول الله(صلی الله علیه وآله)! امروز کاری برای من می کنی که قبلاً نمی کردی. رسول الله(صلی الله علیه وآله) گفت: چرا نکنم؟ حال آن که تو از جانب

۱ . العمدة، ص ۲۶۸ ; مجمع الزوائد، ج ۲، ص ۱۳۳ ; المعجم الاوسط، ج ۵ ، ص ۸۷ ; تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲ ، ص ۲۸۲ ; شبهای پیشاور، ص ۸۲۸ «إن الله قد زينك بزينة لم يزين العباد بزينة أحبّ إلى الله منها زينك بالزهد في الدنيا وجعلك لا ترزأ منها شيئاً و لا ترزأ منك شيئاً و وهب لك حبّ المساكين فجعلك ترضى بهم أتباعاً و يرضون بك إماماً فطوبى لمن أحبّك و صدق فيك و ويل لمن أبغضك و كذب عليك فأما من أحبّك و صدق فيك فأولئك جيرانك في دارك و شركاؤك في جنتك و أما من أبغضك و كذب عليك فحقّ على الله أن يوقفه موقف الكذابين يوم القيامة».

۲ . تاریخ مدینه، ج ۴۲ ، ص ۳۰۳ ; الموضوعات، ج ۱ ، ص ۳۷۶ ; تفسیر عیاشی، ج ۲ ، ص ۲۶۲ ; شبهای پیشاور، ص ۸۲۹ «یا أنس أول من يدخل عليك من هذا الباب هو امام المتقین و سید المسلمین و یعسوب المؤمنین و خاتم الوصیین و قائد الغر المحجلین».

من، رسالت مرا به خلق خدا خواهی رساند و صدای مرا به آن ها خواهی شنوای و نیز بعد از من آنچه را که مورد اختلافشان باشد بیان خواهی کرد. با این توضیحات، اگر صحابه دیگری دارای این اندازه کمال و تقوی بود آیا باز هم پیامبر اسلام، علی(علیه السلام) را امام المتقین می خواند؟ لیکن از اختصاص این عنوان به امام علی(علیه السلام) در می یابیم که زهد و تقوی ایشان قابل مقایسه با دیگران نمی باشد.

سکوت علی(ع) و بیعت با ابوبکر؟!

پرسش: اگر علی(علیه السلام) خلیفه بر حق و بلافضل رسول الله(صلی الله علیه و آله) بود پس چرا با آن همه شجاعت و شهامتی که خاص خود او بود، قیام به حق ننموده و سکوت اختیار کرد و بعد از مدتی نیز بیعت نمود؟

پاسخ: این يك اصل و قاعده کلی است که آنچه را انبیا و اوصیای الهی، مطابق دستورات پروردگار، وظیفه خود تشخیص دهند، عمل می نمایند. علی(علیه السلام) نیز که خاتم الاوصیا و خیرالوصیین است از این قاعده مستثنی نیست. بنابراین نمی توان به ایشان ایراد گرفت که چرا قیام به شمشیر ننموده است، بلکه باید علت این سکوت را جویا شد. با مراجعه به تاریخ انبیا، می توان موارد مشابهی را یافت که همانند علی(علیه السلام) چاره ای جز سکوت نداشته اند.

قرآن مجید، شرح حال نوح پیامبر را چنین می گوید: { فَدَعَا رَبَّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ }؛ «به درگاه حق تعالی دعا کرد که بارها! من مغلوب شدم، پس تو به لطف خود مرا یاری نما». (۱) در سوره مریم نیز خداوند از زبان ابراهیم می گوید: وقتی از عمویش «آزر» استمداد طلبید و از او پاسخ منفی شنید، گفت: { وَأَعْتَزَلَكُمُ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَأَدْعُوا رَبِّي }؛ «از شما و بت هایتان دوری نموده، کنج عزلت اختیار کرده و پروردگارم را می خوانم.» (۲) امام فخر رازی در جلد پنجم تفسیر خود می گوید: «منظور ابراهیم از کلمه اعتزلکم، جدا شدن و دوری جستن از مکان و روش آن ها است.»

در تاریخ آمده است که بعد از آن، حضرت ابراهیم از بابل به سوی کوه های فارس مهاجرت کرد و هفت سال در اطراف آن کوه ها زندگی کرد و کنج عزلت برگزید. سپس دوباره به بابل برگشت و با شکستن بت ها دعوت خویش را آشکار نمود. در سوره

۱ . قمر (۵۴): ۱۰

۲ . مریم (۱۹): ۴۹

قصص نیز داستان فرار همراه با ترس و خوف حضرت موسی را چنین بیان می کند: { فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الظَّالِمِينَ } از شهر و دیار خود با ترس و خوف خارج شد و گفت پروردگارا! از این قوم ستمکار نجاتم ده. «(۱) همچنین در سوره اعراف، جریان قوم بنی اسرائیل را که در غیاب حضرت موسی - با فریب سامری - گوساله پرست شدند و سکوت حضرت هارون را بیان می کند. بالاخره خداوند در جای دیگری از قرآن مجید می فرماید: { وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّوْنِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي } از شدت خشم، سر برادرش هارون را گرفت و گفت: ای جان برادر و ای فرزند مادرم! آن ها مرا خوار و زبون داشتند و نزدیک بود مرا به قتل برسانند. «(۲) هارون که خلیفه حضرت موسی بود در مقابل فریبکاری سامری - که مردم را منحرف و گوساله پرست کرده بود - قیام نکرد و دست به شمشیر نبرد. قبلاً گفتیم که رسول الله (صلی الله علیه وآله)، علی (علیه السلام) را نیز به منزله هارون برای خود می دانست. بنابراین وقتی در مقابل کار انجام شده ای قرار گرفت، همانند هارون صبر و تحمل پیشه کرد. زمانی که به زور، او را به مسجد آوردند تا از او بیعت گیرند، خود را به قبر پیامبر رساند و همان کلمات هارون را به پیامبر فرمود: { إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّوْنِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي }؛ این امت مرا تنها گذارد و ضعیف نمود و نزدیک بود مرا بکشند. «(۳)

به طوری که ابن مغزالی - فقیه شافعی - و خطیب خوارزمی در مناقب نقل کرده اند، این واقعه هم برای پیامبر و هم برای علی (علیه السلام)، قابل پیش بینی بود و حضرت رسول (صلی الله علیه وآله) آن را این چنین به امام علی (علیه السلام) تذکر داده بود:

«این امت از تو کینه ها در دل دارد و به زودی بعد از من آنچه را که در دل دارند ظاهر می سازند. من تو را به صبر و بردباری سفارش می کنم تا خداوند تو را جزا و عوض خیر عنایت کند.» امیرالمؤمنین (علیه السلام) نیز الزام خود به سکوت را، در پاسخ به حضرت فاطمه (علیها السلام) در قضیه غصب فدک یادآوری می کند. در آن زمان حضرت فاطمه (علیها السلام) پس از

۱ . قصص(۲۸): ۲۱

۲ . اعراف(۷): ۱۵۰

۳ . اعراف(۷): ۱۴۹

آن که حقش را غصب کردند و نومیدانه به خانه برگشت، به امام علی(علیه السلام) گفت: «چون جنین در شکم مادر، پرده نشین و چون متهم و مظنون، در کنج خانه پنهان گشته ای! پس از آن که شاه پره‌های بازها و عقاب‌ها را در هم شکستی، اینک از پره‌های مرغان ضعیف، عاجز شده ای و قدرت توانایی بر آن‌ها را نداری!! اینک پسر ابی قحافه - ابوبکر - عطای بخشیده پدرم و قوت و معیشت فرزندانم را به زور می ستاند. با من دشمنی و در سخن گفتن مجادله می کند و ...»

پس از پایان خطابه حضرت فاطمه(علیها السلام)، امام با صبر و حوصله با پاسخ کوتاهی، دلیل سکوت خو را چنین بیان می کند: «من در امر دین و احقاق حق تا جایی که ممکن بود، کوتاهی نکرده ام. آیا مایلی که این دین، باقی و پایدار بماند و نام پدرت دائم در مناره مساجد برده شود؟» فاطمه پاسخ داد: به راستی این منتهای آمال و آرزوی من است. سپس علی(علیه السلام) گفت: «بنابر این باید صبر و تحمل کنی که پدرت خاتم الانبیا(صلی الله علیه وآله) چنین سفارش نموده و گرنه من، قدرت آن را دارم که حقت را بگیرم. ولی بدان! که آن وقت دیگر دین محمد(صلی الله علیه وآله) از میان ما رخت بر می بندد. پس برای خدا و حفظ دینش صبر کن که ثواب آخرت برای تو، از برگرداندن حق غصب شده ات بهتر می باشد.»

همین مطلب را امام با بیانی دیگر به ابوسفیان فرمود: پیامبر ابوسفیان را برای جمع آوری صدقات به بیرون از مدینه فرستاده بود و او پس از رحلت پیامبر به مدینه بازگشت. زمانی که مطلع شد ابوبکر زمام امور خلافت را به دست گرفته است، نزد علی(علیه السلام) رفت و گفت: «چنانچه بخواهی مدینه را از سواره و پیاده بر علیه ابوبکر پر می کنم.» امام علی(علیه السلام) در پاسخ وی گفت: «دیر زمانی است که تو در صدد ضربه زدن به اسلام و مسلمین هستی، ولی کاری از پیش نبرده ای. ما را به سواره و پیاده تو نیازی نیست.» امام سپس ادامه داد: «تو در پی انجام کاری هستی که ما اهل آن نیستیم. پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) با من عهدی نموده است که من بدان پای بندم.» (۱) ملاحظه می شود که امام در اینجا نیز دلایل سکوت خود را به روشنی بیان می دارد.

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۴۴

ابراهیم ابن محمد ثقفی، ابن ابی الحدید و علی بن محمد همدانی آورده اند: وقتی که طلحه و زبیر بیعت خویش با امام را شکستند و به سوی بصره حرکت کردند امیرالمؤمنین (علیه السلام) از مردم خواست در مسجد جمع شوند و در اجتماع آنان خطبه ای خواند. پس از حمد و ثنای پروردگار، دلایل سکوت بیست و چند ساله خود را چنین اظهار نمود: «پس از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله)، ما اهل بیت عترت، خویشان و اولیای حضرت می دانستیم که سزاوارترین و محق ترین افراد به رتبه و مقام ایشان هستیم. مشکلی هم برای رسیدن به حق و خلافت نداشتیم. گروهی، دست به دست یکدیگر داده و خلافت را از ما گرفته و به دیگری دادند. به خدا سوگند که چشم ها گریان، دل ها آزرده و سینه هایمان از خشم و کینه و نفرت این کار پر بود. اگر خوف تفرقه مسلمانان نبود - که به کفر و قهقرا بر گردند - به خدا قسم که هر لحظه خلافت را تغییر می دادم. لکن سکوت اختیار نمودم و آنان مشغول خلافت شدند، تا این که مسلمانان خود با من بیعت نمودند و ...» (۱)

بنابراین، سکوت و تسلیم اجباری آن حضرت به خلافت ابوبکر و عمر، دلیل بر رضایت ایشان نبوده و صرفاً به جهت حمایت از دین اسلام بوده است. مساعدت ایشان به خلیفه اول و دوم نیز، هرگز به معنای تأیید آن ها نبوده است، بلکه در حقیقت، مساعدت به دین مقدس اسلام و حفظ آن بوده است امام علی (علیه السلام) این مطلب را در نامه خود به اهالی مصر که توسط مالک اشتر، ارسال شد یادآوری نموده است. ترجمه قسمتی از آن نامه مطابق جلد چهارم شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید چنین است «.. چون رسول الله (صلی الله علیه و آله) درگذشت، مسلمانان برای خلافت نزاع کردند. به خدا سوگند اصلاً به ذهنم خطور نمی کرد و باور نمی کردم که عرب، پس از ایشان و با وجود آن همه سفارشات پیغمبر و نصوص آشکار، خلافت را از اهل بیت و خاندانش گرفته و به دیگری واگذارد، و آن را از من دریغ ورزد. آنچه مرا آزرده ساخت، عجله مردم برای بیعت با ابوبکر بود. ابتدا دست

۱ . بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۱۱۱ ؛ الکافنه، ص ۱۹ ؛ شبهای پیشاور، ص ۸۴۰ «و خشنت و الله الصدور، و ایم الله لو لا مخافة الفرقة من المسلمین أن یعودوا إلى الکفر، و یعود الدین، لکننا قد غیرنا ذلك ما استطعنا، و قد ولی ذلك و لاه و مضوا لسبیلهم و ردّ الله الأمر إلیّ، و قد بايعاني و قد نهضنا إلى البصرة لیفرقا جماعتکم، و یلقیا بأسکم بینکم».

خود را از بیعت نگه داشتیم تا آن که دیدم گروهی از مردم مرتد شده و از اسلام برگشتند و می خواستند دین محمد(صلی الله علیه وآله) را از بین ببرند. پس نگران شدم که اگر به یاری اسلام و مسلمانان نپردازم، رخنه و شکافی در دین افتد که مصیبت و اندوه آن در مقایسه با از دست دادن حکومت و ولایت بر شما بیشتر است (که کالای چند روزه ای است و آنچه به دست آید مانند سراب از دست رفتنی است). لذا در میان آن همه پیشامدها و تبهکاری ها برخاستم، تا جلو آن تبهکاری ها و نادرستی ها گرفته شد و از میان رفت و دین آرام گرفت.»(۱)

ابن ابی الحدید، شیخ محمد عبده و شیخ محمد خضری نقل می کنند که ایشان در قسمتی از خطبه شفشقیه می فرماید: «پسر ابی قحافه در حالی که می دانست موقعیت من برای خلافت به سان محور وسط آسیا می باشد، خلافت را چون پیراهن به تن کرد... پس من جامه خلافت را رها کرده و در کار خود اندیشیدم که آیا بدون دست (یار و یاور) حمله برده و حق خود را بستانم یا آن که بر ظلمت (کوری و گمراهی خلق) صبر کنم تا پیران فرتوت؛ جوانان پژمرده و پیر و مؤمن رنج کشند تا خدا را ملاقات کنند. هنگامی که تشخیص دادم خردمندی در صبر کردن است، در حالی که خار در چشم و استخوان در گلویم بود و میراث خود را به غارت و تاراج رفته می دیدم، صبر نمودم...»

ایشان در خطبه دیگری که برای اصحاب خویش پس از سقوط مصر و شهادت محمد بن ابی بکر ایراد نمود، در قسمتی از آن دلایل امتناع از بیعت ابوبکر را چنین بیان نمود «.. من دست نگه داشتم، چون خود را برای تصدی این منصب از ابوبکر شایسته تر

۱ . شرح نهج البلاغه صبحی صالح، نامه ۶۲ ؛ شبهای پیشاور، ص ۸۴۱ «قسمتی از نامه امیرالمؤمنین به اهالی مصر - «فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بَعَثَ مُحَمَّدًا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) نَذِيرًا لِلْعَالَمِينَ وَ مَهْمِينًا عَلَى الْمُرْسَلِينَ فَلَمَّا مَضَى ع تَنَازَعَ الْمُسْلِمُونَ الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ فَوَاللَّهِ مَا كَانَ يُلْقَى فِي رُوعِي وَ لَا يَخْطُرُ بِيَالِي أَنَّ الْعَرَبَ تُزْعَجُ هَذَا الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ ص عَنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ لَا أَنَّهُمْ مُنْحَوُّهُ عَنِّي مِنْ بَعْدِهِ فَمَا رَاعَنِي إِلَّا الْإِنِّيَالُ النَّاسِ عَلَى فُلَانٍ يُبَايِعُونَهُ فَأَمْسَكْتُ يَدِي حَتَّى رَأَيْتُ رَاجِعَةَ النَّاسِ قَدْ رَجَعَتْ عَنِ الْإِسْلَامِ يَدْعُونَ إِلَى مَحَقِّ دِينِ مُحَمَّدٍ ص فَحَشِيتُ إِنْ لَمْ أَنْصُرِ الْإِسْلَامَ وَ أَهْلَهُ أَنْ أَرَى فِيهِ تَلْمَازًا أَوْ هَدْمًا تَكُونُ الْمُصِيبَةُ بِهِ عَلَيَّ أَكْبَرَ مِنْ قُوْتِ وَ لَا يَتَكُمُّ الَّتِي إِثْمًا هِيَ مَتَاغُ أَيَّامٍ قَلِيلٍ يَزُولُ مِنْهَا مَا كَانَ كَمَا يَزُولُ السَّرَابُ أَوْ كَمَا يَنْقَسِعُ السَّحَابُ فَتَهَضَّتْ فِي تِلْكَ الْأَحْدَاثِ حَتَّى زَاخَ الْبَاطِلُ وَ زَهَقَ وَ أَطْمَأَنَّ الدِّينُ وَ تَنَهَّه».

می دیدم. مدتی این چنین گذشت و دیدم که گروه هایی از اسلام برگشته و به آیین محمد(صلی الله علیه وآله) پشت نهادند. آنان در پی نابودی دین خدا و امت محمد(صلی الله علیه وآله) بودند. پس نگران شدم که اگر به یاری اسلام و مسلمین برنخیزم، شکافی در آن پدید آید که مصیبت آن برایم از مصیبت از دست رفتن ولایت بر شما - که متاع چند روزه دنیا بود و چون سراب از بین رفتنی و چون ابر ناپایدار است - بزرگتر بود. لذا نزد ابوبکر رفته و با او بیعت نمودم، و بر رفع آن فتنه ها و تنگناها همت گماردم تا این که باطل از بین رفت و کلمه الله برتری یافت؛ گرچه کافران را خوش نیامد. «(۱) ایشان درباره بیعت با عثمان چنین می فرماید: «از روی اکراه با او بیعت نمودم و این مصیبت را در راه خدا به حساب آوردم. به اطراف خویش نگریستم، یار و یاورى و مدافعی جز اهل بیت خویش برای خود نیافتم. از این که آن ها را در کام مرگ افکنم دریغ نمودم و خار در چشم، دیده بر هم نهاده و استخوان در گلو آب دهان را فرو بردم و خشم خود را که تلخ تر از زهر بود، فرو خوردم. مصیبتی که در دل، دردناک تر از ضربه کاری بود تحمل نمودم.»(۲) بنابراین قیام نکردن و دست به شمشیر نبردن، و بیعت با خلفای اول و دوم، وظیفه ای بود که علی(علیه السلام) تشخیص داد. نگرانی از زوال دین، تفرقه مسلمانان، شروع جنگ داخلی و در نتیجه غلبه یهود و نصاری و مشرکین بر جامعه نو ظهور مسلمین، دلیل اصلی سکوت آن حضرت بود. از آنجایی که پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله)ایشان را از این جریان با خیر کرده بود، که اصل دین از بین نمی رود و مثل آفتابی است که ممکن است مدتی در پس ابرها پنهان بماند، دین محمد(صلی الله علیه وآله) نیز ممکن است مدتی در پس پرده جهل و عناد باقی بماند ولی، عاقبت آشکار و هویدا می گردد. لذا به اقتضای مصلحت دین، صبر و تحمل نمود تا باعث تفرقه مسلمانان نگردد. از طرفی نهال نو پای اسلام را با مساعدت های خویش آبیاری نمود و فرصت را از دشمن گرفت.

در پاسخ به عده ای که می گویند «اگر این شیوه، مصلحت اسلام و مسلمین بود و

۱ . الغارات ؛ شبهای پیشاور، ص ۸۴۲ ؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۶ ، ص ۹۵

۲ . الغارات ؛ شبهای پیشاور، ص ۸۴۳

پیغمبر نیز ایشان را مطلع ساخته بود، چرا از همان ابتدا این تشخیص را نداد و یا در همان ابتدا بیعت نکرد؟» باید گفت: بدان جهت مدتی را صبر کرد و در عین حالی که دست به شمشیر نبرد، از بیعت اجتناب نمود تا در مناظرات و مجالس، به اثبات حق و حقوق اهل بیت و خاندان پیامبر بپردازد؛ تا حق و حقیقت بر همگان معلوم گردد، و دیگران نیز دریابند که بر حسب اجبار، به بیعت تن داده و رضایت قلبی ندارد.

روشن است اگر از ابتدا ایشان از روی اجبار و بدون روشنگری با خلیفه اول بیعت می کرد، الان دیگر راه دفاع از اهل بیت بسته بود و چه بسا شیعه ای وجود نداشت تا بدین شبهات پاسخ دهد.

امام علی(علیه السلام) در جای دیگری در پاسخ به خوارج که می گفتند: «علی وصی پیامبر بود اما نتوانست و وصایت را ضایع نمود!» فرمود: «این شما بودید که توصیه پیامبر را نادیده گرفتید و دیگران را بر وصی او، مقدم دانستید و زعامت و رهبری را از من دریغ داشتید. آیا نمی دانید که اوصیا و وظیفه ندارند مردم را به خود دعوت کنند، اما انبیا که خداوند آن ها را به رسالت بر می گزیند باید مردم را به سوی خود دعوت نمایند. لیکن چون «وصی» معرفی شده است نیازی به دعوت مردم به سوی خود ندارد و هر کس به خدا و رسولش ایمان آورده است، باید توصیه پیامبر را با جان و دل اطاعت کند.» ایشان ادامه دادند: «پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) درباره من فرموده است «یا علی أنت بمنزلة الكعبة تُؤتی ولا تأتي»؛ (۱) یا علی! تو نسبت به من همچون کعبه هستی که مردم باید نزد آن روند، نه این که کعبه نزد آن ها رود.» حال اگر مردم حج را ترک کنند، این کار خدشه ای به جایگاه بیت الله الحرام نمی رساند، بلکه مردم به خاطر ترك زیارت خانه خدا، معصیت می کنند زیرا خدای تبارك و تعالی، خانه خود را به مردم معرفی نموده و تردیدی در آن نیست؛ لذا زیارتش بر کسانی که استطاعت دارند واجب شده است.»

۱. اسد الغابه، ج ۴، ص ۳۶؛ تاریخ دمشق، ج ۲، ص ۴۰۷؛ مناقب ابن مغزلی، ص ۱۰۶، ح ۱۴۹؛ المسترشد محمد بن جریر طبری، مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۸؛ ینابیع المودة، ج ۲، ص ۸۵، کنوز الحقایق.

پاسخ علی بن ابیطالب(ع) و عمر به سوالات شرعی و فقه مربوط به آن

پرسش: امام علی(علیه السلام) در مورد سوالات شرعی به عمر مراجعه می کرده یا عمر از امام سؤال می کرده است؟

پاسخ: در مورد امام علی(علیه السلام) فقط به ذکر يك حديث از پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) اکتفا می شود که فرمود: «انا مدینه العلم و علی بابها» و نیز «انا دار الحکمه و علی بابها». اگر جواب سؤال اول مثبت باشد، بدان معنا است که گنجینه علم و حکمت رسول الله(صلی الله علیه و آله) کامل نبوده که در و دروازه آن به عمر - خلیفه دوم - نیاز داشته و با مراجعه به او، پاسخ مسائل فقهی خود را از عمر می گرفته است. در این صورت باید نتیجه گرفت که عمر، محل رجوع خود پیغمبر نیز بوده است!!

اما در مورد عمر، به ذکر چند واقعه بسنده می شود، و نتیجه گیری درباره پاسخ این سؤال به خواننده واگذار می گردد.

۱. ابن ابی الحدید آورده است: عبدالله بن مسعود از فقهای بزرگ مدینه بود و عمر اصرار داشت که وی همواره همراه او باشد تا در مواقع لزوم، پاسخگوی سؤالات علمی و فقهی که از عمر می پرسند، باشد.

۲. اکابر علمای اهل سنت، نظیر: جلال الدین سیوطی در درالمنثور، جارالله زمخشری در جلد اول تفسیر کشاف، فاضل نیشابوری در جلد اول تفسیر غرایب، ابن ابی الحدید در جلد اول شرح نهج البلاغه، حمیدی در جمع بین الصحیحین و ذهبی در تلخیص مستدرک آورده اند:

روزی عمر، برای اصحاب خطبه ای خواند و اخطار نمود هر کس زنی بگیرد و مهر زنش بیشتر از چهارصد درهم باشد او را حد زده، زیادتی مهر را از او گرفته و به بیت المال مسلمین واریز می کنم. زنی از میان جمعیت بر خاست و صدا زد: ای عمر! کلام تو اولی تر است یا کلام خدا؟ عمر در پاسخ گفت: البته کلام خدا. سپس زن گفت: مگر نه آن است که خداوند در قرآن مجید می فرماید: { وَإِنْ أَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَكَانَ زَوْجٍ وَأَنْتُمْ

إِدْأَهْنَ قِنطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا أَتَأْخُذُونَهُ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا؛ «اگر خواستید زنی را رها کنید و زن دیگری به جای او اختیار کنید، و مال بسیاری مهر او کرده اید نباید چیزی از مهر او را باز گردانید.» (۱) عمر از شنیدن پاسخ این زن، مات و مبهوت شد و گفت: «همه شما حتی زنانی که در حجله ها هستند از عمر فقیه تر و داناترید.» (۲) عمر سپس به بالای منبر برگشت و حرف قبلی خود را لغو کرد.

۳. حمیدی در جمع بین الصحیحین نقل می کند که در زمان خلافت عمر، پنج مرد را با زنی گرفته بودند، و ثابت شد که مرتکب زنا شده اند. بلافاصله عمر دستور داد آن ۵ نفر را سنگسار کنند. در این هنگام، علی(علیه السلام) وارد شدو به عمر گفت: هر چند همه این ها يك عمل را انجام داده اند اما حکم هر کدام متفاوت است و احکام یکسانی ندارند. امام علی(علیه السلام) دستور داد آن پنج نفر را آوردند، و حکم آن ها را چنین صادر کرد: اولی را

گردن زدند؛ دومی را سنگسار کردند؛ سومی را ۱۰۰ تازیانه؛ چهارمی را پنجاه تازیانه و بالاخره پنجمی را ۲۵ تازیانه زدند. عمر تعجب کرد، و دلیلش را پرسید. امام گفت: اولی کافری است که در ذمه اسلام بوده و با زن مسلمان زنا نموده است؛ دومی مردی زن دار بود؛ سومی مرد مجرد؛ چهارمی غلام بود و پنجمی مردی ابله و کم عقل بود.

۴. امام احمد حنبل در مسند، حمیدی در جمع بین الصحیحین، بخاری در صحیح، خوارزمی و جمعی دیگر نقل می کنند: زن حامله ای را نزد عمر آوردند و پس از بازجویی، اقرار به زنا نمود، و خلیفه حکم سنگسار او را صادر کرد. امام علی(علیه السلام) گفت: حکم تو درباره این زن قابل اجرا است؛ اما تو بر طفلی که در رحم او است تسلطی نداری. پس عمر زن رها کرد تا برود.

۵. امام احمد حنبل، امام احمد بن عبدالله شافعی و سلیمان و سلیمان بلخی حنفی و بسیاری دیگر نقل کرده اند: زن دیوانه ای را نزد عمر آوردند که متهم به زنا بود، و خود آن زن نیز اعتراف کرده بود. خلیفه دستور داد تا او را سنگسار نمایند. امیرالمؤمنین(علیه السلام) که در

۱. نسا (۴): ۲۴

۲. کتاب الاربعین، ص ۴۲۷؛ عین العبره، ص ۱۶؛ سبیل السلام، ج ۳، ص ۱۴۹؛ شبهای پیشاور، ص ۸۵۲ «کلکم أفتة من عمر حتی المخدرات في الرجال».

آن جا حاضر بود، خطاب به عمر گفت: از پیغمبر شنیدم که فرمود: قلم از سه گروه برداشته

می شود: «خوابیده تا بیدار شود، دیوانه تا عاقل شود و بچه تا به سن تکلیف برسد.»

۶. امام احمد حنبل در مسند، حمیدی در جمع بین الصحیحین و بیهقی در جلد اول سنن و عده ای دیگر نقل می کنند: در زمان خلافت عمر، مردی نزد وی آمد و گفت: من جُئب شده ام و آب نیافته ام تا غسل کنم. حکم چگونه است؟ عمر گفت: تا وقتی آب نیافتی نماز نخوان. هر گاه آب یافتی غسل کن و نماز بخوان. عمار یاسر که در آنجا حاضر بود به عمر گفت: یادت می آید که در یکی از سفرها بر حسب اتفاق به غسل احتیاج پیدا کردیم، چون آب نبود تو نماز خواندی ولی من گمان کردم که تیمم بدل از غسل، آن است که تمام بدن خود را بر زمین بمالم. لذا خود را بر زمین غلطانده و نماز خواندم. چون خدمت پیامبر (صلی الله علیه وآله) رسیدیم حضرت تبسمی کرد و گفت: در تیمم همین قدر بس است که کف دو دست را با هم بر زمین زده و بعد هر دو کف دست را بر پیشانی بمالند. سپس کف دست چپ را بر پشت دست راست و کف دست راست را بر پشت دست چپ گذاشته و مسح نمایند. پس چگونه می گویی نماز بخواند؟ عمر چون پاسخی نداشت گفت: ای عمار از خدا بترس!

۷. نور الدین مالکی در فصول المهمه آورده است که مردی را نزد خلیفه عمر آوردند و در حضور جمعی از او پرسیدند: چگونه دیشب را صبح کردی؟ او گفت: «صبح کردم در حالی که فتنه را دوست می دارم و از حق کراهت دارم، یهود و نصاری را تصدیق می کنم، چیزی را که ندیده ام به آن ایمان دارم و اقرار به چیزی دارم که خلق نشده است.» عمر دستور داد بروند علی (علیه السلام) را بیاورند. چون امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمد، قضیه را برای آن حضرت بازگو کردند. سپس امام فرمود: این مرد درست گفته است. چود مرادش از فتنه، اموال و اولاد است؛ زیرا در قرآن مجید آمده است: { اَنَّمَا

وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ } (۱) منظورش از حق همان مرگ است؛ چنانچه در سوره ق می فرماید: { وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ } (۲) منظورش از تصدیق یهود و نصاری تکذیب هر دوی آن ها

۱. انفال (۸): ۲۸

۲. ق (۵۰): ۱۹

می باشد؛ چون در قرآن آمده است: { وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَى عَلَى شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارَى لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَى شَيْءٍ }؛ یهود می گفتند: نصاری بر حق نیستند، و نصاری می گفتند: یهود بر حق نیستند. «(۱) لذا منظور مرد از این جمله، تکذیب هر دو فرقه آن ها می باشد. مراد از «ایمان به چیزی که ندیده است» آن است که به خدای نادیدنی ایمان دارد و بالاخره منظور از «اقرار به چیزی که خلق نشده» قیامت است که هنوز به وجود نیامده است. سپس عمر گفت: «به خدا پناه می برم از هر معضلی که علی در او نباشد و اگر علی نبود عمر هلاک می شد.» (۲) همچنین در جای دیگری گفته بود: «مباد آن روزی که مشکلی برایم پیش آید، و علی (علیه السلام) در دسترس نباشد» (۳)، یا خطاب به سایر صحابه پیامبر خدا می گفت: تا علی (علیه السلام) در مسجد است احدی حق ندارد زبان به فتوا بگشاید.» (۴)

و نظیر این وقایع در تاریخ زیاد نقل شده است. (۵)

۱. بقره (۲): ۱۱۳

۲. مسند زید بن علی، ص ۳۳۵؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۲، صص ۱۸۴، ۱۸۵ و ۱۸۷؛ ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۳، ص ۱۴۷؛ شبهای پیشاور، ص ۸۶۴ «أعوذ بالله من معضلة ليس لها أبو حسن... لو لا علي لهلك عمر».

۳. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۸؛ عمر بن خطاب، ص ۳۷۱ «لا بقیة لمعضلة ليس لها أبو حسن».

۴. بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۱۴۱، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۸؛ المناظرات فی الامامة، ص ۴۴۵ «لا یفتین أحد فی المسجد و علی حاضر».

۵. در کتاب شبهای پیشاور، ص ۸۶۴، سی مورد از کتابهای اهل سنت نقل می کند که عمر بن الخطاب برای حل مسائل از امیرالمؤمنین سؤال کرده است.

چرا شیعه دست بسته نماز نمی خواند؟

پرسش: چرا شیعه دست بسته نماز نمی خواند؟

پاسخ:

۱ - چون شیعه آن را حرام و هیچیک از مذاهب اهل سنت آن را واجب ندانسته اند.

بعضی آن را مستحب و گروهی در نمازهای واجب آنرا مکروه شمرده اند و زمان پیامبر و خلیفه اول همه صحابه دست باز نماز می خوانده اند تا در زمان خلیفه دوم این بدعت گذاشته شد.

ابن رشد قرطبی اندلسی از علمای اهل سنت می گوید: (۱)

درباره دست روی دست گذاشتن در نماز میان علماء (اهل سنت) اختلاف است، مالک ابن انس در نمازهای واجب مکروه و در نماز نافله آن را جائز شمرده و جمهور آن را مستحب دانسته اند. علت این اختلاف نظر روایات صحیحی است که به دست ما رسیده که نماز پیامبر را توصیف می کند و در آن نقل نشده که پیامبر دست راست روی دست چپ می گذاشته اند. از طرفی به مردم امر شده که دست روی دست گذاشته نماز بخوانند (دستور دهنده معلوم نیست).

عمده دلیل جمهور اهل سنت دو روایت است:

۱ - بخاری از سهل بن سعد نقل می کند که مردم مأمور شدند که (مردان) دست روی دست نماز بخوانند. ابو حازم می گوید این را (صحیح) نمی دانم مگر این که امر کننده پیامبر باشد (که معلوم نیست). (۲)

۲ - روایت دوم هم مرسل است؛ زیرا اهل سنت روایت علقمه بن وائل از پدرش را مرسل می دانند و معتبر نمی شمارند. (۳)

۱ . بداية المجتهد، جلد اول کتاب الصلاة فصل دوم، مسأله پنجم، ص ۱۳۶ - ۱۹۳

۲ . صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۳۵

طبق بعضی روایات منقول است که روزی چند نفر از اسرای مجوس بر عمر وارد شدند و جهت ادای احترام دست به سینه بودند. علت آن را پرسید. گفتند ما برای احترام به بزرگان چنین می کنیم. عمر پسندید و دستور داد در نماز برای خضوع بیشتر چنین کنند. (۱) ولذا ائمه اهل بیت آن را جائز ندانسته اند.

۱ . جواهر الکلام، ج ۱۱، ص ۱۹ ; پاسخ به شبهات، طبسی.

معصومین و علم غیب

پرسش: علم غیب مخصوص پروردگار است. آیا کسان دیگری چون معصومین هم غیب می دانسته اند؟ موارد یا مصادیقی از آن را بیان نمایید.

پاسخ: در قرآن مجید آیاتی وجود دارد که صراحتاً علم غیب را مخصوص خداوند می داند. مثلاً در آیه شریفه ای از سوره انعام که در نماز غفیله نیز خوانده می شود، می فرماید: { وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٌ فِي ظِلْمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ }؛ «کلید مخازن غیب نزد خداست و کسی جز او بر آن آگاهی ندارد...» (۱) علم غیبی که شیعیان برای انبیاء و اوصیاء قائلند شریک بودن در صفت خدایی نیست، بلکه قسمتی از وحی و الهام است که از جانب خداوند بر آن ها نازل شده است، و حقایق را بر آن ها کشف می نماید.

علم را به دو نوع ذاتی و عَرَضِي تقسیم می کنند. علم ذاتی یا علم مطلق، منحصر بفرد و مخصوص ذات اقدس پروردگار است. در حیطه عقل بشر قابل تصور نیست و بشر از آن عاجز است. لذا آنچه که بشر می گوید اثبات اجمالی آن است. علم عرضی نیز خود به دو قسم دیگر تقسیم می شود: علم اکتسابی و علم لدنی. علم اکتسابی به واسطه مدرسه رفتن و آموزش دیدن به دست می آید، و به همان مقداری که زحمت می کشیم حاصل می گردد. علم لدنی علمی است که بدون تحصیل، از مبدأ فیاض افاضه می شود. خداوند در قرآن مجید می فرماید: { وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا }؛ «از نزد خود به او علم لدنی آموختیم.» (۲) بنابراین هیچ مسلمانی نمی تواند ادعا کند که علم به غیب، جزو ذات پیغمبر و امامان است. یعنی آن ها نیز همانند خداوند، ذاتاً عالم به علم غیب هستند.

۱ . انعام (۶): ۵۹

۲ . کهف (۱۸): ۶۵

بر حسب اعتقاد شیعیان، در مواقعی که مشیت و اراده الهی تعلق گیرد و مصلحت

بداند، به هر يك از مخلوقات خویش علم و قدرت عطا می کند. این افاضه علم، گاهی به واسطه معلم و افراد بشر و گاهی بدون واسطه آن ها صورت می گیرد. نوع دوم افاضه علم، به علم لدنی و علم غیب تعبیر می شود و بدون مکتب رفتن و معلم دیدن حاصل می شود. خداوند در سوره جن صریحاً می فرماید: {عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ...}; «خداوند که عالم و دانای غیب است، احدی را بر غیب خویش آگاه نمی سازند، مگر کسانی که از رسولان برگزیده خویش را...» (۱) این آیه صراحت کامل دارد که برگزیدگان و رسولان، مستثنای علم غیب هستند که خداوند به آن ها افاضه می کند. در سوره آل عمران نیز می فرماید: {وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مَنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ فَأَمُّوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ}; «خدای متعال همه شما را از اسرار غیب آگاه نسازد، لکن وقتی که مشیت الهی بر پیغمبری تعلق گیرد او را برگزیند. پس شما به خدا و پیغمبرش بگروید که چون ایمان آورید و پرهیزگار شوید، اجر عظیمی خواهید یافت.» (۲) این آیه نیز صراحت دارد که افراد برگزیده ای از جانب حق، به عنوان رسول انتخاب می شوند و به اذن و امر پروردگار، عالم به علم غیب می شوند. استثنایی که در این دو آیه وجود دارد بدین معنا است که علم غیب جزو ذات پروردگار است ولی کسانی نیز مستثنی شده اند.

در آیات دیگری از قرآن مجید، این موارد استثنا به صراحت مشخص شده است. در سوره آل عمران، حضرت عیسی به قوم خود بنی اسرائیل می فرماید: {وَأَنبِئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ}; «به شما بگویم که در خانه هایتان چه می خورید و چه ذخیره دارید.» (۳) در سوره کهف می فرماید: {قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَى إِلَيَّ أَنَّمَا

إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ}; «ای رسول! به آن ها بگو: من نیز چون شما بشری هستم که به من وحی

۱ . جن (۷۲): ۲۶

۲ . آل عمران (۳): ۱۷۹

۳ . آل عمران (۳): ۴۹

می رسد، و جز این نیست که خدای شما خدای یکتا و واحدی است.» (۱) آیا رسیدن وحی به پیامبران، چیزی جز افاضه علم حق تعالی به دریافت کنندگان وحی است؟ آیه دیگری از سوره کهف صراحت دارد که به پیغمبر، علم لدنی آموختیم: { وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا } (۲) و آموزش این علم، چیزی جز علم غیب نیست (در اینجا نیز پیغمبر مستثنی شده است). لذا چون این استثنائات محدود و مخصوص برگزیدگان حق تعالی است، هر کس دیگری چنین ادعایی کند، کذاب و بازیگر است. بنابراین با توجه به آیات مذکور، دریافت وحی و افاضه علم غیب به پیامبران و رسولان برگزیده خداوند اثبات می شود.

از آنجا که معصومین، برگزیدگان خداوند و خلفای منصوب و منصوص رسول الله (صلی الله علیه و آله) می باشند که خداوند به وسیله خود پیامبر، آن ها را برگزیده است، پس این افاضه را نیز می توان به آن ها تعمیم داد. به عبارت دیگر، شیعه اعتقاد دارد همان پرده و حجابی که در مقابل دیدگان عالمیان است، که نمی گذارد در این عالم به جز آنچه ظاهر و نمایان است را ببینند، در مقابل دیدگان انبیا و اوصیای آن ها نیز می باشد. به اقتضای زمان و مکان، همان خدای عالم الغیب که قادر به افاضه فیض می باشد، به هر مقدار و هر وقت که صلاح بداند و مقتضی باشد، پرده ها را از مقابل دیدگان آن ها برداشته تا پشت پرده را ببینند و از اسرار غیب خبر دهند. هر گاه هم که صلاح نباشد، پرده می افتد و بی خبر می مانند. به همین جهت است که ائمه در برخی موارد، اظهار بی اطلاعی کرده اند. عبارت «اگر از خود علم غیب می دانستم خوبی ها و خیرات خود را زیاد می کردم»، (۳) بدین مفهوم است که مستقلاً از پیش خود خبری از غیب ندارم؛ مگر آن که پرده ها بالا رود، افاضه فیض گردد و حقایق مستور و پنهان بر او مکتشف گردد.

به عبارت دیگر، شیعه معتقد است که خلفای رسول الله (صلی الله علیه و آله) باید مانند خود آن حضرت، عالم به ظاهر و باطن امور باشند. بلکه در جمیع صفات - به غیر از مقام نبوت و

۱ . کهف (۱۸): ۱۱۰

۲ . کهف (۱۸): ۶۴

۳ . جواهر الکلام، ج ۱، ۱۸۵؛ کفایة الاثر، ص ۳۰۰؛ جامع البیان، ج ۹، ص ۱۹۰؛ شیهای پیشاور، ص ۹۱۲ { لَوْ كُنْتُ اَعْلَمُ الْغَيْبَ لاسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ } .

رسالت و شرایط خاصه آن مثل نزول وحی و کتاب و احکام - باید مانند ایشان باشند. لازمه این اعتقاد، وجود خلیفه ای است که خود رسول الله(صلی الله علیه و آله) از طرف خداوند منصوب نماید، نه خلیفه ای که برگزیده جماعتی از مردم باشد - هر چند پیغمبر آن خلیفه انتخابی را نفی و حتی کسانی چون معاویه را لعن کرده باشد.

خلفای مورد نظر شیعه، دوازده نفرند که اولین آن ها امام المتقین علی(علیه السلام) و

سپس یازده فرزند بزرگوارش می باشند. ضروری است مجدداً یاد آوری شود: اظهار عجز و ناتوانی خلفای انتخابی جمعی از مردم، در برابر سؤالات علمی و مطلق علم

- چه رسد به علم غیب و آگاهی از اسرار و باطن امور - نشانه ای از بر حق نبودن آن ها است.

دارا بودن علم غیب را - کنار رفتن پرده ها و مکتشف شدن حقایق مستور - برای نخستین امام و جانشین بر حق پیامبر اثبات می کنیم و برای بقیه یازده امام بزرگوار، فقط به ذکر مصادیقی از علم الغیب خواهیم پرداخت.

حدیث مدینه که به حد ثواتر رسیده است و بیش از ۲۰۰ نفر از علمای اهل سنت نقل کرده اند، یکی از دلایل ما است. اسامی ۵۰ نفر از آن ها در صفحات ۹۱۶ تا ۹۱۸ کتاب شبهای پیشاور آمده است. پیغمبر خدا(صلی الله علیه و آله) این حدیث را در زمان ها و مکان های مختلف و به مناسبت های گوناگونی بیان کرده است: «من شهر علمم و علی دروازه آن است. پس هر کس می خواهد از آن بهره برد، باید به سوی در ورودی آن یعنی علی(علیه السلام) بیاید.» (۱) اصل کامل حدیث را ابن مغزلی شافعی و بسیاری دیگر، از ابن عباس و جابر بن عبدالله انصاری نقل کرده اند. در این حدیث آمده است: پیامبر(صلی الله علیه و آله) بازوی علی(علیه السلام) را گرفت و فرمود: «این مرد امیر و رئیس نیکوکاران و قاتل کافران است. یاور او یاری شود و خوار کننده او خوار گردد. سپس صدای خود را بلند کرد و گفت: من شهر علم ام و علی دروازه آن است، پس هر کس که می خواهد از آن بهره برد، باید به سوی در ورودی آن یعنی

۱ . المستدرک، ج ۳، ۱۲۷؛ الموضوعات، ج ۱، ص ۳۵۱؛ الکامل، ج ۳، ص ۴۱۲؛ شبهای پیشاور، ص ۹۲۱ «أنا مدينة العلم وعليّ بابها ومن أراد العلم فليأت الباب»

علی(علیه السلام) برود.»(۱)

حدیث دیگری که تا حدودی به همان اندازه حدیث مدینه، به حد توانر رسیده، حدیث دار الحکمه است که پیامبر فرمود: «من سرای حکمت و علی دروازه آن، هر کس می خواهد از آن بهره برد، باید به نزد علی برود.»(۲) چون در عربی، آوردن «ال» بر سر «علم» و «حکمت» نشانه عام بودن، جامعیت و کلیت آن است، پس علم و حکمت به طور عام و یا به عبارتی هر علم و حکمتی را شامل می شود. از آنجایی که پیغمبر، شهر علم و حکمت بوده است، علم جامع، شامل ظاهر و باطن امور، آشکار و مستور، مشهود و غیب و همه علوم خدادادی است. لذا علی(علیه السلام) نیز در ورودی و دروازه رسیدن به همه علوم است که در وجود پیامبر(صلی الله علیه و آله) می باشد. بنابراین، علی(علیه السلام) عالم به ظاهر و باطن قرآن نیز بوده است. چنانچه حافظ ابونعیم در جلد اول حلیة الاولیاء، محمد بن یوسف گنجی شافعی در کفایة الطالب و سلیمان بلخی در ینابیع المودة از کاتب وحی عبدالله بن مسعود نقل کرده اند که گفت: «قرآن بر هفت حرف نازل شد و هر حرفی از آن ها دارای ظاهر و باطنی است. علم ظاهر و باطن قرآن نزد علی بن ابی طالب(علیه السلام) می باشد.»(۳)

ابو حامد غزالی در کتاب بیان علم لدنی نقل نموده است که علی(علیه السلام) فرمود: «رسول خدا(صلی الله علیه و آله) زبان خود را در دهان من گذارد. پس از لعاب دهان آن حضرت برای من

هزار باب از علم باز شد که از هر باب آن هزار باب دیگر باز می شود.»(۴) ابن مغزالی شافعی نیز از ابن عباس از پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) نقل می کند که فرمود: «چون شب معراج به مقام

۱ . مناقب خوارزمی، مناقب ابن مغزالی، تاریخ ابن عساکر، ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۱، ص ۲۱۹؛ شبهای پیشاور، ص ۹۲۱ «هذا أمير البررة و قاتل الفجرة منصور من نصره مخذول من خذله فمد بها صوته ثم قال أنا مدينة الحكمة و علي بابها فمن أراد الحكمة فليأت الباب».

۲ . نهج الايمان، ص ۳۴۲؛ شبهای پیشاور، ص ۹۲۰ «أنا دار الحكمة و علي بابها فمن أراد الحكمة فليأت الباب».

۳ . فتح الملك العلی، ص ۷۲؛ شبهای پیشاور، ص ۹۲۳ «ان القرآن أنزل على سبعة أحرف ما منها حرف إلا و له ظهر و بطن و ان علي ابن ابی طالب عنده علم الظاهر و الباطن».

۴ . ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۱، ص ۲۳۱؛ شرح الاخبار، ج ۲، ص ۳۰۸؛ شبهای پیشاور، ص ۹۲۴

«إن رسول الله(صلی الله علیه و آله) علمني ألف باب، كل باب منها يفتح ألف باب، فذلك ألف باب حتى علمت علم المنايا و البلايا و فصل الخطاب».

قرب رسیدم، خداوند با من حرف زد و نجوی نمود. پس هر چه را یاد گرفتم به علی(علیه السلام) نیز آموختم؛ لذا علی باب علم من است.»(۱)

از عایشه حدیث مفصلی منقول است که در آخر آن می گوید: «پیغمبر علی(علیه السلام) را خواست و او را به سینه خود چسباند و عبا را به سر کشید. من سرم را نزدیک بردم و هر چه گوش دادم چیزی نفهمیدم. تا این که علی(علیه السلام) سر برداشت و عرق از جبین مبارکش سرازیر شده بود. به علی(علیه السلام) گفتم: یا علی! پیغمبر در این مدت طولانی به شما چه می گفت؟ ایشان پاسخ داد: به درستی که پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) به من هزار باب علم آموخت که از هر باب آن، هزار باب دیگر گشوده می شود.»(۲) بنابراین، فرمایش امام علی(علیه السلام) که به کرات از مردم خواسته است: «پرسید قبل از این که دیگر مرا نیابید، که در سینه من علم فراوان است»(۳) دلالت بر وجود منبع عظیم علم رسول الله(صلی الله علیه وآله) و نیز احاطه کامل ایشان به جمیع علوم است. به همین دلیل هیچ یک از صحابه، به این صراحت و یا حتی به کنایه، مردم را به پرسیدن از خود دعوت نکرده اند. همانطور که علمای اهل تسنن از صحابه نقل کرده اند از سعید بن المسیب نقل شده کسی غیر از علی(علیه السلام) نگفت سلونی...»(۴)

جعفر جامعه

از جمله راه هایی که از جانب پروردگار و به وسیله خاتم الانبیا(صلی الله علیه وآله) به علی بن ابی طالب(علیه السلام) افاضه فیض می شده «جعفر جامعه»(۵) بوده است که مورد تأیید علمای اهل سنت نیز می باشد. جعفر جامعه، کتابی است مخصوص علی(علیه السلام) که در آن کتاب کلیه

۱ . ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۱، ص ۲۴۵؛ شبهای پیشاور، ص ۹۲۴ «لما صرت بین یدی ربی کلمنی و ناجانی فما علمت شیئاً إلا علمته علیاً فهو باب علمی».

۲ . شرح الاخبار، ج ۲، ص ۳۰۸؛ شبهای پیشاور، ص ۹۲۷ «قد علمنی رسول الله ألف باب من العلم و من کل باب یفتح ألف باب».

۳ . کشف الیقین، ص ۵۶؛ ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۱، ص ۲۲۴؛ شبهای پیشاور، ص ۹۲۷ «سلونی قبل أن تفقدونی فإنّ بین الجوانح منی علماً جمّاً».

۴ . اسد الغابه، ج ۴، باب علی.

۵ . ابو حامد غزالی؛ ینابیع المودة ۴۰۳؛ در المنظم محمد بن طلحه حلبی.

حوادث عالم تا انقراض آن به طریق رمز نوشته شده است و اولاد آن حضرت به آن کتاب حکم می کنند. در سال دهم هجرت و پس از مراجعت از حجة الوداع، جبرئیل بر رسول الله (صلی الله علیه و آله) وارد شد و خبر وفات آن حضرت را به ایشان داد. آن حضرت دست های خود را به سوی پروردگار بلند کرد و گفت: خدایا به من وعده دادی و هرگز خلف وعده نمی کنی. سپس به پیغمبر (صلی الله علیه و آله) دستور رسید که علی (علیه السلام) را بردار و با او به بالای کوه احد رفته و پشت به قبله بنشینید. حیوانات صحرا را صدا کن تا جواب دهند. در میان آن ها بز سرخ رنگ بزرگی را می بینی که شاخ های او اندکی بالا آمده است. به علی دستور ده تا او را ذبح کند و پوست آن را از سمت گردن بکند و وارونه دباغی نماید. آنگاه جبرئیل برای تو دوات و کاغذ و مرکب می آورد که از جنس مرکب های زمین نمی باشد. پس از آن هر چه جبرئیل به تو می گوید آن را به علی بگو تا بر آن پوست دباغی شده بنویسد. آن پوست برای همیشه باقی مانده، مندرس نشده و محفوظ خواهد ماند. هرگاه آن را بگشایند تازه خواهد بود. پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله) مطابق همان دستور، به بالای کوه احد رفت و عمل کرد. جبرئیل نیز قلم و دوات و مرکب خدمت ایشان آورد. حضرت نیز به علی (علیه السلام) دستور داد و علی (علیه السلام) آماده انجام وظیفه شد. آنگاه جبرئیل از جانب رب جلیل، کلیات و جزئیات وقایع مهم عالم را به پیغمبر گفت. پیغمبر هم به علی باز می گفت و علی (علیه السلام) بر آن پوست می نوشت. جبرئیل گفت و علی (علیه السلام) می نوشت تا آن که پوست های باریک دست و پای بز هم نوشته شد. در آن کتاب «هر چه بوده و هست و تا روز قیامت خواهد بود» (۱) ثبت شد. تمام وقایع را، حتی اسامی اولاد و ذراری دوستان و دشمنان، و هر آنچه بر هر يك از آن ها تا روز قیامت وارد خواهد شد، نوشتند. آنگاه پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) آن جلد و جفره را به علی (علیه السلام) داد و جزو اسباب وراثت و ولایت و امامت قرار گرفت. هر امامی که از دنیا برود، آن را به امام بعد از خود به وراثت می سپارد.

اکنون ممکن است این سؤال مطرح شود که چگونه همه وقایع عالم در پوست بزی

۱. مکاتیب الرسول، ج ۲، ص ۶۷؛ بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۲۷؛ شبهای پیشاور، ص ۹۲۹ «کَلِمَا كَانَ وَ مَا هُوَ كَاتِنٌ اِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ».

نوشته می شود؟ معلوم است که بزغاله عادی و معمولی نبوده و علی(علیه السلام) نیز آن را با رمز می نوشته است. درک و استخراج از این کتاب نیز فقط مخصوص ائمه اطهار می باشد. روزی همه فرزندان امیرالمؤمنین(علیه السلام) جمع بودند آن کتاب را به فرزندش محمد حنیفه که بسیار عالم و دانا بود داد، ولی او نتوانست از آن چیزی درک نماید. بنابراین، هر چه ائمه اطهار از وقایع بعد از خود خبر می داده اند همگی از این کتاب بوده است.

شیوه دیگری که پیغمبر بر امیرالمؤمنین(علیه السلام) افاضه فیض می کرد، کتاب مهر شده ای است که جبرئیل برای آن حضرت آورده است. مورخ محقق، ابوالحسن علی بن الحسین مسعودی در کتاب «اثبات الوصیه» نقل می کند: جبرئیل با فرشتگان مقرب، کتاب مسجلی را از جانب پروردگار برای پیغمبر(صلی الله علیه وآله) آورد و عرض کرد به جز وصی شما بقیه افراد حاضر در مجلس، بیرون روند تا کتاب وصیت تقدیمتان گردد. پیغمبر هم از همه اطرافیان حاضر به جز علی، فاطمه، حسن و حسین(علیهم السلام) خواست تا بیرون روند. سپس جبرئیل گفت: یا رسول الله(صلی الله علیه وآله)! خداوند به شما سلام می رساند و می فرماید: این عهدنامه ای است که با تو پیمان بستم و ملائک گواهی دادند. آنگاه آن کتاب را از جبرئیل گرفته و به علی(علیه السلام) داد. پس از قرائت آن کتاب فرمود: این عهد پروردگار من به سوی من است و امانت او است. پس به تحقیق پیام حق را رسانده و ادا نمودم. امیرالمؤمنین(علیه السلام) گفت: من هم به تبلیغ، نصیحت و راستی بر آنچه که گفتم شهادت می دهم. چشم، گوش، گوشت و خونم به آن گواهی می دهد. سپس رسول الله(صلی الله علیه وآله) به امام علی(علیه السلام) فرمود: این وصیت من از جانب پروردگار است. آن را از من بگیر و وفای به آن را قبول و ضمانت نما. علی(علیه السلام) آن را قبول کرد و یاری بر آن را از خداوند سبحان خواست.

در آن کتاب، با امیرالمؤمنین(علیه السلام) شرط شده است که «دوستی با دوستان خدا، و دشمنی با دشمنان خدا و برائت و بیزاری از آن ها، بردباری و صبر بر ظلم و ستم و فرو نشاندن آتش غیظ و غضب وقتی که حق مسلم تو را از تو سلب و خمس تو را تصرف نمایند و حرمت تو را نگه ندارند و محاسنت را با خون سرت رنگین کنند.» در پاسخ، امیرالمؤمنین(علیه السلام)گفت: قبول نمودم که اگر حرمت مرا شکستند، سنت را تعطیل، احکام کتاب را پاره، کعبه را خراب و محاسنم را از خون سرم خضاب کنند، صبر و تحمل و

بردباری پیشه کنم. آنگاه جبرئیل و میکائیل و ملائکه مقرب را بر امیرالمؤمنین شاهد و گواه گرفت. آنچه را به علی رسانده بود به فاطمه، حسن و حسین(علیهم السلام) نیز رساند و تمام وقایع را برای آن ها شرح داد. سپس آن وصیت نامه را با مهر طلایی که آتش ندیده بود، ممهور گردانید و تحویل علی(علیه السلام) داد.

اما برخی از وقایعی که معصومین از آینده خبر داده اند برای نمونه در زیر آورده می شود.

۱. ابن ابی الحدید معتزلی در جلد اول شرح نهج البلاغه از رسول الله(صلی الله علیه وآله) نقل می کند که به علی(علیه السلام) فرمود: «به زودی بعد از من با ناکثین و قاسطین و مارقین جنگ می کنی.»(۱) مورخین در تاریخ ثبت نموده اند که بعد از حدود سی سال، امام علی با ناکثین (اهل جمل، به اغوای طلحه و زبیر و به رهبری عایشه)، قاسطین (اتباع معاویه و عمرو عاص در واقعه صفین) و مارقین (خوارج نهروان) جنگید.

۲. در شرح مواقف، ماجرای عهدنامه مامون خلیفه عباسی و امام هشتم را نوشته که پس از آن که مامون با زور و تهدید، امام رضا(علیه السلام) را مجبور به قبول ولایتعهدی خود نمود، عهدنامه ای نوشت و آن را برای امضا نزد امام رضا(علیه السلام) بردند. امام شرحی بدین مضمون بر آن نوشت: «... به درستی که او مرا به ولایت عهدی و امارت بزرگ مسلمین منصوب کرد. اگر بعد از او زنده بمانم که جفر جامعه دلالت بر خلاف آن دارد (یعنی بعد از او زنده نخواهم بود) نمی دانم که تحولات روزگار نسبت به من و شما چگونه خواهد بود (یعنی می دانم). حکم از آن خدا است که به حق بین افراد داوری خواهد کرد. او بهترین جدا کننده حق و باطل است (خیر الفاصلین).» سپس امام رضا(علیه السلام) عهدنامه را امضا نمود.

۳. ابن ابی الحدید در جلد اول شرح نهج البلاغه آورده است: شخصی در مسجد از جا برخاست و از امیرالمؤمنین(علیه السلام) پرسید: بگو ببینم که در هر طرف سر و صورت من چقدر موجود دارد؟ حضرت فرمود: پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) مرا خبر داده است که در پای هر

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۱۳۰؛ عوامل اللئالی، ج ۴، ص ۸۷؛ الغدیر، ج ۱۰، ص ۴۷؛ شبهای پیشاور، ص ۹۱۱ «ستقاتل بعدي الناکثین والقاسطین والمارقین»

موی سر تو، ملکی است که تو را لعنت می کند و در پای هر موی صورت تو شیطانی است که تو را می فریبد. در خانه تو گوساله ای است که پسر پیغمبر را خواهد کشت. سؤال کننده، انس نخعی بود که در آن هنگام فرزندش «سنان» کودکی بود که در خانه بازی می کرد و در سال ۶۱ هجری قاتل حسین بن علی (علیه السلام) بود. برخی نیز گفته اند که سؤال کننده سعد بن ابی وقاص (۱) بوده و پسرش عمر بوده که فرمانده لشکر کربلا شد و امام حسین (علیه السلام) را شهید کرد.

۴ . امام احمد حنبل در مسند و ابن ابی الحدید در جلد اول شرح نهج البلاغه آورده اند: روزی امام علی (علیه السلام) در دوران خلافت ظاهری اش در مسجد کوفه نشسته بود و اصحاب، دور ایشان را گرفته بودند. شخصی گفت خالد بن ولید عویطه در وادی القریبی از دنیا رفته است. حضرت فرمود: «او نمرده است و نخواهد مرد تا آن که سردار لشکر گمراهی و ضلالت شود و علمدار او حبیب عمار خواهد بود.» جوانی از میان جمعیت صدا زد یا علی! منم حبیب بن عمار، که از دوستان واقعی و صمیمی شما می باشم. حضرت فرمود: «دروغ نگفته و نخواهم گفت. زمانی را می بینم که خالد، سردار لشکر گمراهان است و تو علمدار او هستی. سپس امام اشاره به باب الفیل نموده و گفت: از این در وارد مسجد می شوی و پرده پرچم تو به در مسجد گیر کرده و پاره خواهد شد.» سال ها از این موضوع گذشت و در زمان خلافت یزید، عبیدالله زیاد والی کوفه شد. لشکر بزرگی را به جنگ و مقابله با امام حسین (علیه السلام) فرستاد. اکثر همان مردمی که آن روز در اطراف علی (علیه السلام) نشسته بودند و این خبر را شنیده بودند، در مسجد حاضر بودند که صدای هلهله و هیاهوی لشکریان بلند شد. خالد بن ولید عویطه، سردار لشکر گمراهی و ضلالت که عزم کربلا و جنگ با پسر پیغمبر را داشت، برای مانور و نمایش از باب الفیل وارد مسجد شد. به هنگام ورود علمدار او، که حبیب بن عمار بوده، پرده پرچم او به در مسجد گرفت و پاره شد. آنگاه منافقین به حقیقت علم و صداقت امیرالمؤمنین (علیه السلام) پی بردند.

۵ . تمامی نهج البلاغه حکایت از اخباری مثل غلبه مغول ها، سلطنت چنگیزخان،

۱ . ممکن است هر دوی آن ها نیز در دو مجلس مختلف چنین سؤالی را پرسیده باشند.

حالات خلفای جور و طرز رفتار با شیعیان را پیش بینی نموده که همه آن ها در صفحات ۲۰۸ تا ۲۱۱ جلد اول شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید مفصلاً بیان شده است.

۶ . علی(علیه السلام) به اهل کوفه خبر داد که به زودی معاویه بر آن ها چیره شده و آن ها را به سب و لعن امیرالمؤمنین وادار می کند. پس از شهادت امام علی(علیه السلام)، معاویه بر کوفه مستولی شدو مردم را به سب و لعن امیرالمؤمنین(علیه السلام) و تبری جستن از ایشان امر می کرد. این کار تا هشتاد سال ادامه داشت و حتی در خطبه های نماز و منابر، ایشان را سب کرده و لعنت می فرستادند. تا این که در زمان خلافت عمر بن عبد العزیز، این عمل قبیح ممنوع شد.

۷ . قبل از وقوع جنگ نهروان که با خوارج اتفاق افتاد، امام خیر قتل تزلمله، رئیس فرقه خوارج که معروف به ذوالنذیه بود را داد. ایشان فرمودند: که در این جنگ بیش از ده نفر نجات پیدا نمی کنند و بیش از ده نفر از مسلمانان کشته نمی شود. بعدها تمامی فرمایشات ایشان عیناً به وقوع پیوست.

۸ . ابن اثیر در جلد چهارم اسد الغابة نقل نموده: زمانی که عبد الرحمن بن ملجم مرادی به حضور امام علی(علیه السلام) رسید در حضور اصحاب، زبان به مدح آن حضرت گشود و با زبان شعر گفت: خداوند تو را به امامت خلق برگزیده، و تو بری و خالص از عیب و نقصی، تو صاحب جود و سخایی و... جمیع اصحاب از کثرت علاقه ابن ملجم به امام علی(علیه السلام) و نیز از زبان شیوای او متعجب شده و انگشت حیرت به دهان گرفتند. ولی امام در پاسخ وی و با زبان شعر گفت: من تو را نصیحت می کنم که علناً و آشکارا از دوستان من باشی حال آن که از دشمنان من باشی. من زندگانی تو را می خواهم و تو مرگ و کشتن مرا می خواهی. تو ای غدار ظاهر دوست، از قبیله مرادی هستی. عبد الرحمن گفت: مثل این که اسم مرا شنیده ای و از من خوششان نمی آید. امام گفت: نه، به وضوح و آشکارا می بینم که تو قاتل منی و محاسنم را به خون سرم خضاب خواهی کرد. ابن ملجم گفت: اگر چنین است پس دستور دهید تا مرا به قتل برسانند. حضار نیز چنین تقاضایی را نمودند. امام در پاسخ گفت: دینم اجازه قصاص قبل از جنایت را به من نمی دهد.

۹ - فخر الدین طریحی نجفی در کتاب معروف «مجمع البحرین» که بیش از سیصد

سال پیش تالیف شده است درباره لغت «کوکب» از امیرالمؤمنین (علیه السلام) چنین نقل می کند: «این ستارگان که در آسمانند، شهرهایی هستند مثل شهرهای روی زمین.» (۱)

۱۰ - نقل کرده اند: وقتی ریحانه رسول الله امام حسین (علیه السلام) به دنیا آمد، مردم گروه گروه بر پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) وارد می شدند و به آن حضرت تبریک می گفتند. شخصی در میان جمعیت به ایشان گفت: یا رسول الله! امروز از امام علی (علیه السلام) امر عجیبی دیدم. وقتی خواستیم برای تبریک خدمتتان برسیم، علی (علیه السلام) ما را منع کرد و گفت: یکصد و بیست هزار فرشته از آسمان نازل شده اند و در حضور پیغمبر (صلی الله علیه وآله) می باشند. ما متعجب شدیم که علی (علیه السلام) چگونه از شمار این فرشتگان آگاه است. آیا شما به ایشان چیزی فرموده اید؟ پیغمبر (صلی الله علیه وآله) تبسمی نموده، از علی (علیه السلام) پرسید: چگونه تعداد فرشتگان را شمردی؟ حضرت فرمود: ملائکی که بر شما وارد می شدند و سلام می کردند، هر کدام با زبانی و لغتی با شما صحبت می کردند. من آن لغت ها را شمردم و دیدم که با یکصد و بیست هزار لغت با شما صحبت کرده اند، پس آمار فرشتگان را دریافتیم. آنگاه حضرت رسول (صلی الله علیه وآله) فرمود: «خداوند علم و حلم تو را زیاد کند یا اباالحسن.» (۲)

۱ . مجمع البحرين، ج ۴، ص ۵۹؛ مستدرک البحار، ج ۹، ص ۲۰؛ شبهای پیشاور صص ۹۵۱ و ۹۵۸ «هذه النجوم التي في السماء مدائن مثل المدائن التي في الأرض».

۲ . مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۳۳۱؛ بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۱۷۱؛ شبهای پیشاور، ص ۹۶۱ «زادك الله علماً و حلاًماً يا أبا الحسن».

سجده ی شیعیان بر مهر و تربت

پرسش: چرا شیعیان بر مهر و تربت سجده می کنند؟

پاسخ: بخاری در صحیح از پیامبر (صلی الله علیه وآله) نقل می کند: *جُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ مَسْجِدًا وَطَهْرًا*; زمین سجدهگاه و مایه پاکیزگی برای من گردیده است. (۱)

سجده کردن یعنی صورت روی زمین گذاردن، آن هم زمین پاک. لذا شیعیان به تاسی از پیغمبر خود که سجده بر زمین را واجب می دانند، بر زمین سجده می کنند.

به دلیل آن که اغلب خانه ها، منازل و مساجد، مفروش می باشد و دسترسی به زمین آسان نیست و از طرفی جمع کردن فرش ها در وقت نماز ممکن و مقدور نمی باشد، لذا شیعیان قطعاتی از زمین و خاک پاک را که مهر یا تربت نامیده می شود با خود همراه دارند تا برای سجده کردن به زحمت نیفتند. بنابراین شیعیان همواره مهری را به نیت قطعه ای از زمین همراه دارند تا بتوانند مطابق دستور قرآن مجید سجده نمایند. این قطعه از زمین، آن طور که مغرضان بر ضد شیعیان تبلیغ می کنند به نیت بت نمی باشد.

اخباری از اهل بیت طهارت رسیده است که سجده بر تربت پاک حسین که به خاک کربلا معروف است، موجب فضیلت بیشتر و ثواب زیادتر می شود. بدیهی است که سجده بر تربت کربلا مستحب است و واجب نیست. در مورد اهمیت خاک کربلا، جلال الدین سیوطی در *خصائص الکبری* از ام سلمه و نیز عایشه نقل می کند: «دیدم حسین (علیه السلام) در آغوش جدش رسول الله (صلی الله علیه وآله) نشسته است و خاک سرخ رنگی در دست آن حضرت می باشد. آن حضرت آن خاک را می بوسد و می گیرد. ام سلمه پرسید یا رسول الله! این خاک چیست؟ ایشان فرمود: جبرئیل مرا خبر داده است که حسینم را در سرزمین عراق می کشند. این خاک را از آنجا برایم آورده است، و من بر مصایب حسینم گریه می کنم. سپس تربت را به ام سلمه داد و فرمود: چون دیدی این خاک به خون تبدیل

شد، پس بدان که حسینم را کشته اند. ام سلمه آن خاک را در شیشه ای نگاه داشت تا در ظهر روز عاشورای سال ۶۱ هجری، آن خاک به خون تبدیل شد و ام سلمه دریافت که حسین را به شهادت رسانده اند.»

بر این اساس، اعتقاد شیعیان که گرفته از نص قرآن و سنت پیامبر و توضیحات ائمه معصومین (عترت پیامبر و ثقل اصغر) است، سجده بر وجه الارض است، یعنی خود زمین و هر چه مصداق زمین باشد، مانند سنگ بشرط آن که نظیر طلا و نقره (و سایر فلزات و سنگهای قیمتی) معدنی نباشد و چیزهایی که از زمین می روید، (بشرط آن که خوراکی و پوشاکی نظیر پنبه نباشد). لذا بهتر است سجده بر خاک کند و فرش و آسفالت (قیر) و نظایر آن ها چون از مواد معدنی است نمی توان بر آن سجده کرد.

سجده بر خاک کربلا (با حکمت هایی که ائمه فرموده اند) فضیلت بیشتری دارد، چون شهادت امام حسین نمونه کامل بندگی است و در کربلا سر به خاک بندگی نهاد

و در این راه خون او بر زمین ریخته شد. لذا سجده بر خاک کربلا نه تنها شرک

نیست، بلکه توحید کامل است و سجده برای امام حسین نیست، سجده بر بهترین

خاک است برای خدا. اگر سجده بر تربت امام حسین شرک باشد، سجده ملائکه بر خاک آدم هم شرک است. در حالی که خداوند هرگز دستور به شرک نمی دهد، بلکه به توحید کامل دستور می دهد. شیطان که ظرفیت توحید کامل را نداشت، سجده نکرد. لذا سجده ما، سجده بر خاک کاملترین خلیفه خدا در زمان خود و به امر خدا و برای خدا است.

شواهدی از فعل پیامبر و صحابه

مسلم در صحیح خود به سند صحیح از انس روایت کرده است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) قطعه حصیری داشت بنام خمره و بر آن نماز می خواند. (۱)

در سنن الکبری از جابر بن عبدالله انصاری نقل می کند: نماز ظهر را با پیامبر

۱ . صحیح مسلم ۱، ص ۱۰۱ ; مجمع الزوائد ۲، ص ۵۷

می خواندم پس مشتی از سنگ ریزه و شن از زمین بر می داشتم، تا خنك شود و بر آن سجده می کردم. (۱)

در سنن بیهقی از صالح سبایی نقل می کند: پیامبر شخصی را در حال سجده کنار خود مشاهده فرمود که بر پیشانی خود دستاری بسته بود. پیامبر (صلی الله علیه و آله) عمامه را از پیشانی وی کنار زد. (۲)

در همان کتاب از عیاض بن عبدالله قرشی نقل می کند: پیامبر خدا مردی را در حال سجده دید که بر گوشه عمامه خود سجده می کند پس با دست اشاره کرد دستار خود را بردار و به پیشانی او اشاره فرمود.

نافع می گوید: عبدالله بن عمر بن الخطاب به هنگام سجده دستار خود را برمی داشت تا پیشانی خود را بر زمین بگذارد. (۳)

۱ . سنن الکبری ۲، ص ۴۳۹

۲ . سنن بیهقی، ج ۲، ص ۱۰۵

۳ . سنن بیهقی، ج ۲، ص ۱۰۵

اختلاف مذاهب چهارگانه با یکدیگر

پرسش: آیا مذهب چهارگانه با یکدیگر اختلاف دارند؟ آیا هیچ يك از نظرات آن ها با نص قرآن مخالف است؟

پاسخ: یکی از اعمال مسلم آن در باب طهارت، وضو و غسل با آب مطلق و پاک می باشد. خداوند در قرآن مجید می فرماید: { إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ }؛ «چون برای اقامه نماز برخاستید پس صورت و دست هایتان را تا مرفق بشویید.» (۱) این آب باید پاک باشد و اگر یافت نشد، باید تیمم نمود. در سوره نسا آمده است: { فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوْهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ }؛ «چون آب نیابید پس با خاک پاک تیمم کنید و به صورت و دست هایتان مسح بکشید.» (۲) از این دو آیه استنباط می شود که برای نماز خواندن راه حل دیگری وجود ندارد. این حکم مورد اتفاق شیعیان، مالکی ها و شافعی ها می باشد. امام اعظم ابوحنیفه که غالب فتواهایش بر اساس قیاس است، حکم می دهد که اگر در سفر آب نیافتید، عمل غسل و وضو را می توان با نیبذ (آب خرما) انجام داد. این مطلب در صحیح بخاری نیز تأیید شده به طوری که بخاری در صحیح خود فصلی را با عنوان «لا يجوز الوضوء بالنيبذ ولا المسكر» دارد. امام فخر رازی نیز در جلد سوم تفسیر مفاتیح الغیب خود در ذیل آیه تیمم می گوید: «شافعی وضو با آب خرما را جایز نمی داند حال آن که ابوحنیفه آن را در سفر جایز می داند.» (۳) برخی دلیل ابوحنیفه را حدیثی از ابو زید مولی عمر بن حریت نقل می کنند که ابن مسعود در لیلۃ الجن با رسول الله (صلی الله علیه وآله) بود و چون آب نداشتند حضرت فرمود: چون هم خرما و هم آب، پاک بوده است با همان آب خرمایی که داری می توانی

۱ . مائده (۵): ۶

۲ . سوره نسا (۴): آیه ۴۳.

۳ . شبهای پیشاور، ص ۸۷۷ «قال الشافعي رحمه الله لا يجوز الوضوء به نيبيذ التمر و قال ابوحنيفه رحمه الله يجوز ذلك في السفر».

وضو بگیرد.

این حدیث به چند دلیل باطل است. اولاً پیغمبر (صلی الله علیه وآله) در لیلۃ الجن تنها بوده و خود عبدالله بن مسعود گفته است: در لیلۃ الجن احدی با رسول الله (صلی الله علیه وآله) نبود. ثانیاً لیلۃ الجن در مکه و قبل از هجرت اتفاق افتاده و آیه تیمم در مدینه نازل شده است. بنابراین حتی در صورت درست بودن این حدیث، این آیه ناسخ آن می باشد. ثالثاً ذهبی در میزان الاعتدال این مرد را شناخته شده نمی داند و می گوید هیچ حدیث دیگری از او نقل نشده است.

در آیه دیگری از سوره مائده آمده است: { وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلِكُمْ إِلَى الْكَعْبَتَيْنِ } سر و پاهای خود را تا بر آمدگی پشت آن مسح کنید. (۱) همین آیه نیز می فرماید: { فَأَغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ } «صورت و دست های خود را بشویید.» (۲) به دلیل وجود «واو عطف» باید ترتیب به همان جوری که در قرآن مجید آمده است، باشد. بدین ترتیب باید اول صورت و بعد دست ها شسته شود. به همین دلیل، در دنباله آیه آمده است: ابتدا مسح سر و سپس مسح پشت پاها و جوب پیدا می کند. لکن اکثر علمای اهل سنت، فتوا به شستن تمام پا در وضو می دهند. جالب است که در مسافرت یا جایی که مشکل باشد، مسح بر جوراب یا کفش را مجاز می دانند که این عمل بر خلاف دستور و فتوای اول می باشد. به دلیل آن که در آنجا می گویند: پاها را باید شست و مسح را بر آن جایز نمی دانند. به طریق اولی مسح بر کفش و جوراب نیز نباید کافی باشد. هیچ دلیل، حدیث، روایت و آیه ای وجود ندارد و معلوم نیست که چرا شستشوی پا را به مسح جوراب و کفش تنزل داده اند؟

در حالی که آیه شریفه دلالت بر مسح دارد { وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ } امام فخر رازی بیان می کند که امام احمد حنبل، اسحاق، سفیان ثوری و اوزاعی فتوای جایز بودن مسح بر عمامه و کلاه را داده اند!

۱ . مائده (۵): ۶

۲ . مائده (۵): ۶

بسیاری از فقهای اهل سنت، فرش های بافته شده از پشم، پنبه، ابریشم، چرم، آکرلیک، مشمع، موکت و کلا هر آنچه که روی زمین پهن شده باشد را جزو زمین می دانند و سجده بر آن را مجاز می دانند. در صورتی که اگر از کارشناسان، متخصصان و دانشمندان پرسیده شود که آیا این موارد جزو زمین هستند؟ پاسخ منفی خواهند داد.

از این قبیل اختلافات بین فرق چهارگانه اهل سنت، بسیار دیده می شود و اصلاً به یکدیگر نیز هیچ اعتراضی نمی کنند. در حالی که برخی از این فتاوی بر خلاف نص صریح قرآن می باشد.

نماز تراویح چیست؟

پرسش: نماز تراویح چیست و در کجا تشریح شده است؟

پاسخ: نوافل شبهای ماه مبارک رمضان مورد قبول فریقین است و پیامبر فقط آن را به صورت فرادی می خوانده و امیرالمؤمنین و ائمه اهل بیت همگی آن را مانند بقیه نمازهای مستحبی به صورت فرادی می خواندند.

- طبق نقل بخاری عمر بن الخطاب دستور به جماعت داد و از کرده خود خشنود بود و می گفت «نعم البدعة هذه...» (این چه بدعت خوبی است؟!)(۱)

- قسطلانی آن را تشریح عمر می داند عمر آن را با تعبیر بدعت آورد؛ چون پیامبر برای مردم جماعت خواندن نماز تراویح را بیان نکرده و در زمان ابوبکر نبوده است.(۲)

عینی: عمر تعبیر «بدعت» آورد؛ چون پیامبر جماعت را برای این نماز تشریح نکرد و در زمان ابوبکر هم نبود.(۳)

قلقشندی: عمر اولین کسی است که جماعت رمضان را تشریح کرد و آن در سال ۱۴ هجری بود.(۴)

- بیهقی چهار روایت از قول امیرالمؤمنین نقل می کند و خودش سند همه را ضعیف می شمرد که در آن ها امیرالمؤمنین نماز تراویح را تأیید کرده اند.

- ائمه شیعه همگی نماز تراویح را بدعت و جماعت نماز مستحبی راحرام دانسته اند.(۵)

- عبدالله بن عمر بشدت از آن نهی می کرده است.

- در جواز به جماعت خواندن نوافل رمضان هیچ روایتی از پیامبر و اهل بیت پیامبر نرسیده است.(۶)

۱ . صحیح بخاری، ج ۱، ص ۳۴۲

۲ . ارشاد الساری ج ۴، ص ۶۵۶

۳ . عمده القاری، ج ۱۱، ص ۱۲۶

٤ . مآثر الاناقة في معالم الخلافة، ج٢، ص٣٣٧

٥ . سرائر، ج٣، ص٦٣٩

٦ . پاسخ به برخی شبهات - طبسی.

آیا شیعه حق است با این که در اقلیت است؟

پرسش: آیا شیعه ای که در اقلیت است و پیروان اندکی دارد، می تواند بر حق باشد؟

پاسخ: آمارهای فعلی دنیا نشان می دهد که جمعیت دنیا بیش از ۶ میلیارد نفر است. کل مسلمانان (شامل شیعیان و مذاهب چهارگانه شافعی، حنبلی، مالکی و حنفی و نیز وهابیون) حدود ۱/۵ میلیارد و جمعیت شیعیان به تنهایی حدود ۳۵۰ میلیون نفر می باشد. بیش از ۲ میلیارد از جمعیت ۶ میلیاردی جهان در چین و هندوستان زندگی می کند که اکثریت قریب به اتفاق آنان بت پرست، گاو پرست و حتی شیطان پرست هستند.

اگر منطق سؤال فوق صحیح باشد بدان معنا است که می توان آن را تعمیم داده و پرسید: «اگر اسلام و دین محمد(صلی الله علیه وآله) بر حق است، پس چرا مسلمین در اقلیت هستند و اکثر مردم جهان آن را نپذیرفته اند؟»

در پاسخ به هر دو سؤال باید گفت: هرگز اکثریت، نشانه حقانیت نمی باشد و تعداد پیروان و طرفداران يك عقیده، موجب شناخت حق و باطل نمی شود. زیرا در این صورت هم شیعه، هم اسلام و هم توحید و نبوت را نمی توان بر حق دانست؟

استناد به قرآن مجید و بیان حدیثی از امام الموحدين علی(علیه السلام) پشتوانه این استدلال است. قرآن مجید در بسیاری از موارد به تعریف و تمجید اقلیت ها و نکوهش اکثریت پرداخته است. برای مثال در سوره اعراف می فرماید: { وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ }؛ «اکثر آنان را شاکر و سپاسگزار نخواهی یافت.» (۱) در سوره انفال نیز می فرماید: { إِنَّ أَوْلِيَاءَهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ }؛ «به جز پرهیزگاران کسی اولیای او نیست و البته اکثر آنان نمی دانند.» (۲) در سوره سبا نیز آمده است: { وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرِينَ }؛ و اندکی از بندگان من سپاسگزارند.» (۳)

۱ . اعراف (۷): ۱۷

۲ . انفال (۸): ۳۴

۳ . سبا (۳۴): ۳۶

بر اساس همین آیات است که امیر مؤمنان، در جریان جنگ جمل در پاسخ فردی که پرسید «چطور ممکن است این همه مخالفان تو که اکثریت را تشکیل می دهند بر باطل باشند؟» فرمود: «حق و باطل را با تعداد پیروان آن نمی توان شناخت. حق را بشناس، سپس اهل آن را خواهی شناخت. باطل را بشناس، آنگاه اهل آن را خواهی شناخت.» (۱)

از سوی دیگر، یکی از منابع فقه، اجماع است. اجماع، عبارت است از اتفاق نظر تمامی مسلمین جهان بر انجام امری. در این اصل، يك نکته مهم نهفته است که اقلیت خواص مسلمین، باید همراه و همگام با اکثریت باشند تا اجماع حاصل شود. در غیر این صورت اجماع حاصل نمی شود و اکثریت به وقوع می پیوندد. البته واضح است که تفاوت اکثریت و اجماع در همین است. لذا می توان استنباط نمود که در اینجا اقلیت، ممکن است بر حق باشد در حالی که اکثریت نظر دیگری دارند.

به همین جهت است که اکثریت، جزو منابع فقه به حساب نیامده و از اجماع به عنوان منابع فقه یاد شده است.

۱ . الانساب الاشراف، ص ۲۳۸ «إِنَّ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ لَا يَعْرِفَانِ بِأَقْدَارِ الرَّجَالِ. اعْرِفِ الْحَقَّ تَعْرِفِ أَهْلَهُ، اعْرِفِ الْبَاطِلَ تَعْرِفِ أَهْلَهُ».

دلایل مؤمن بودن ابوطالب

پرسش: آیا ابوطالب مؤمن بوده است؟ به چه دلیل؟!

پاسخ:

۱. اصیغ ابن نباته که از روایت مورد وثوق اهل سنت است از امیرالمؤمنین نقل می کند:

به خدا قسم پدرم ابوطالب و جدم عبدالمطلب و هاشم و عبد مناف هرگز بت را عبادت نکردند.

۲. خطبه عقد پیامبر و حضرت خدیجه را که حضرت ابوطالب انشاء کرد، حکایت بر اعتقاد به توحید و نبوت ابراهیم و اسماعیل دارد «الحمد لله الذی جعلنا من ذریة ابراهیم...»

۳. سلیمان بلخی حنفی در ینابیع الموده از موفق بن احمد خوارزمی از محمد بن کعب روایت کرده که ابوطالب به فرزندش علی (علیه السلام) دستور داد همواره پشتیبان و کمک و یاری دهنده «پیامبر» باش. در نتیجه، او لا اقرار به پیامبری پیامبر کرده است. ثانیاً به فرزندش دستور داده از پیامبر پشتیبانی کند.

۴. جریان دفاع از پیامبر در شعب: اگر کسی به پیامبر ایمان نداشته باشد، این چنین تا پای جان از پیامبر دفاع می کند. مگر بقیه عموهای پیامبر چنین دفاعی از پیامبر داشتند؟! هیچ کس به اندازه ابوطالب از پیامبر دفاع نکرد.

۵. به فرزندش جعفر طیار دستور داد به او ایمان بیاور، پشت سر پیامبر نماز بگزار. جعفر هم ایمان آورد و نماز گزارد و این اشعار را ابوطالب سرود که دلیل بر ایمان

اوست:

إن علیاً و جعفرأ ثقتی *** عند ملم الزمان و النوب

لا تخذلا و انصرا ابن عمكما *** أخی لأمی من بینهم و أبی

و الله لا أخذل النبی و لا *** یخذله من بنی نو حسب

- علی و جعفر مورد وثوق من هستند، در روزهای سخت و گرفتاری‌ها پشتیبان من هستند، وانگذارید پسر عم خود را یاری نمایید، پسر برادر پدر و مادری من، به خدا دست از یاری پیامبر بر نمی‌دارم، پیامبری که دارای حسب و نسب است.
- در این اشعار: ۱. دوبار اقرار به پیامبری پیامبر نموده، ۲. بهترین فرزندان را به پشتیبانی او واداشته، ۳. اعلام پشتیبانی شدید از پیامبر نموده، ۴. اقرار به توحید هم در قسم اوست به بت‌ها قسم نخورده است؛ دیوان ابوطالب پر از اشعار توحیدی است.
۶. پیامبر بعد از وفات او گریه شدیدی کرد و به امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) دستور داد او را چون بقیه مؤمنین کفن و دفن کنند و مدتی از خانه بیرون نمی‌آمد و برای او استغفار می‌کرد. اگر مشرک بود پیامبر با { إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ } (۱) برای او استغفار می‌کرد؟! (۲)
۷. برای دفاع از پیامبر ایمان خود را ظاهر نکرد تا بتواند در میان مشرکین از پیامبر دفاع کند و لذا تا وفات کرد خداوند به پیامبر دستور داد که از مکه خارج شو که دیگر ابی طالب نیست که از تو دفاع کند و او هجرت کرد.

۱. نساء (۴): ۱۱۶

۲. طبقات محمد ابن سعد، شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، الاسلام فی العم و آباء، محمد بن سید رسول برزنجی، خواص الامه، سبط ابن جوزی، تاریخ دمشق - ابن عساکر.

دلایل علاقمندی و شیفتگی مردم به علی(ع)

پرسش: چرا مردم شیفته و دلباخته علی ابن ابی طالب(علیه السلام) هستند؟

پاسخ: ابن هجر از علمای اهل سنت چهل حدیث در فضائل امیرالمؤمنین انتخاب کرده و در کتاب «صواعق محرقه» نقل کرده. در حدیث ۱۷ به نقل از پیامبر روایت شده: هر که علی را دوست دارد مرا دوست داشته، هر که مرا دوست دارد خدا را دوست دارد، کسی که علی را دشمن بدارد با من دشمنی کرده و هر که با من دشمنی کند با خدا دشمنی کرده است.

او در حدیث ۸ می گوید: مرا به جز مؤمنین دوست ندارند و به جز منافقین با من دشمن نیستند.

در حدیث نهم که حدیث مدینه است، پیامبر فرمود: من شهر علمم و علی درب آن شهر، هر کس بخواهد به آن وارد شود باید به جانب در رود. این احادیث به خاطر فضایی است که خداوند به امیرالمؤمنین عطا فرموده است. فضایل و کمالات امیرالمؤمنین نه تنها به شهادت پیامبر در هیچ یک از صحابه وجود نداشته، بلکه به شهادت دوست و دشمن در بزرگان عالم بی نظیر بوده است و البته انسان ها فطرتاً شیفته کمالات هستند.

انسان ها فطرتاً عدالت را دوست دارند هر چند در عمل تحمل آن را کمتر دارند، ولی به عدالت گستران عشق می‌ورزند.

امیرالمؤمنین شخصیتی است که دشمن بزرگ آن حضرت یعنی معاویه در مقابل کمالات آن حضرت سر خضوع فرود آورده و بعد از شهادت ایشان گفته است: «مادر دهر عقیم است که فرزندی چون فرزندان ابوطالب بزاید.»

- از نظر علم: امیرالمؤمنین باب علم پیامبر است و عالم به ظاهر و باطن اولین و آخرین است و دشمنان همه اقرار کرده اند.

- از نظر شجاعت: حرف اول در جبهه های جهاد می زده و پیامبر به فرمان الهی فرماندهی را به امیرالمؤمنین می سپرده است.

- از نظر ایثار: در لیلۃ المبیت در شب هجرت به جای پیامبر خوابید و جان خود را سپر بالای جان پیامبر قرار داد.
 - از نظر صبر: هنگامی که به خانه اش حمله شد، به خاطر حفظ اسلام در عین قدرت صبر پیشه کرد و شمشیر نکشید.
 - از نظر کمک به فقرا: آیات زیادی چون آیه اطعام و ولایت و... در شأن ایشان نازل شد.
 - از نظر تقوی: هرگز سیاست بازی را بر اصول ترجیح نداد و هرگز از اصول عدول نکرد.
 - از نظر خلوص: خالصاً لوجه الله... اطعام می کرد { إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ } (آیه ۹ دهر).
 - جهاد می کرد، از حق خود می گذشت، خلافت می کرد، هدفش فقط جلب رضایت خدا بود (بقره ۲۰۷ و ۲۶۵).
 - از نظر زهد: هرگز يك وعده غذای کامل با يك خورشت آن هم نمك نخورد! و دنیا را سه طلاقه کرد.
 - ... و در هر کمالی هیچ مانندی نداشت که با او مقایسه شود.
- بنابراین چنانچه فضایل امیرالمؤمنین حتی بدون ذکر نام برای هر انسانی گفته شود، شیفته آن حضرت می شود.
- علاوه بر کمالاتی نظیر شجاعت، علم، فصاحت و سایر خصلت های حمیده ای که پروردگار عالم به امام (علیه السلام) عنایت فرموده است، و هر کدام به تنهایی می تواند دلیلی بر محبوبیت آن بزرگوار باشد؛ پاسخ این سؤال نیازمند مقدمه مختصری است که در زیر بدان اشاره می شود:
- اکثر مردم در این دنیا چنین می پندارند که: حق آن ها ضایع گشته و آنچه بهره آن ها بوده است، دیگران غصب نموده اند.
- اکثر کسانی که استحقاق مقام و منصبی را دارند، از آنچه که شایسته آن ها است محرومند.

چه بسا عالمانی که از متاع دنیا بهره ای نبرده، و در کنار خود جاهلی را می بینند که از تمام امکانات زندگی بهره مند است.

چه بسیارند شجاعانی که در میدان های نبرد، دلاوری هایی از خود نشان داده و جان فشانی ها نموده اند؛ ولی در میدان زندگی از امکانات اولیه زندگی بی بهره و محرومند. در حالی که افراد بزدل و ترسو را که از سایه آن شجاعان، در هراسند، می بیند که مالک بخش عظیمی از دنیا گشته و مال و منال بسیار فراهم آورده اند.

چه بسا افراد عاقل و با کیاست و مدبر که روزگار را به سختی می گذرانند، در حالی که ابلهانی را می توان دید که گویی زر و سیم از آسمان و زمین بر ایشان می بارد.

چه بسیار افراد مؤمنی که از روی اخلاص، در راه بندگی حق گام نهاده و عمر خویش را صرف طاعت و عبادت حق تعالی نموده اند؛ ولی محرومیت ها و تنگنای زندگی از هر سو آن ها را احاطه نموده است. حال آن که افراد لا ابالی را می بینند که از زندگی مرفهی برخوردارند.

چه بسیارند افرادی که به خاطر نبوغ، کیاست و تدبیر خویش استحقاق نعمت ها و مزایای زندگی را دارند، ولی به دیگران، یعنی کسانی که از خصایل ذاتی محرومند، محتاج گشته و مجبور به خضوع و خشوع در برابر آن ها می گردند.

از این افراد که بگذریم در میان صاحبان حرفه و فن به همین منوال است.

آنان که از همه ماهرتر و کارآیی بیشتری دارند، نوعاً با مشقت و سختی های بسیار روبرو بوده و زندگی را به سختی می گذرانند، در حالی که افرادی که شاگرد آن ها نیز نمی توانند باشند، بازارشان گرم و روزگارشان به سامان است.

علاوه بر این ها چون توده مردم، ناز و نعمت اهل دنیا و زرق و برق زندگی آن ها را از يك طرف، و محرومیت و بیچارگی خویش را از طرف دیگر مشاهده می کنند، عموماً نسبت به دنیا دچار کینه و بغزند، و چنین احساس می کنند که حق آن ها ضایع گشته و ثمره کار و کوشش آن ها در سفره اغنیا و ثروتمندان گرد آمده است.

پس از بیان این مقدمه باید دانست که علی(علیه السلام)، نه فقط ذی حقی بود که از حقش محروم گشت، بلکه پیشوای محرومین و سید و بزرگ کسانی است که حقشان ضایع گشته

است. بدیهی است افرادی که احساس می کنند حق شان پایمال گشته و متحمل ذلت و خواری شده اند، هوادار یکدیگر بوده و به دلیل مصیبتی که به آن ها رسیده و ظلمی که بر آن ها رفته است، درد مشترکی را احساس می کنند و بر علیه کسانی که حقوق آن ها را پایمال کرده اند، يك دست و يك صدا شوند.

حال باید گفت: وقتی این محرومین که جملگی در يك سطح قرار دارند، نسبت به هم این چنین همدلی داشته و هر کدام غم دیگری را غم خود می دانند، نسبت به بزرگ مردی والا مقام که تمام فضایل عالی انسانی را دارا بوده، و مراتب والای شرافت و کرامت را از آن خود ساخته است، و با وجود همه این خصوصیات، آن چنان مظلوم واقع گشته که او را مظلوم عالم می دانند، چه احساس و قضاوتی باید داشته باشند؟!

علی(علیه السلام) مردی بود که دنیا تلخی های بسیاری به او چشاند. مصیبت از پی مصیبت و اندوه پس از اندوه به ایشان روی آورد و در طول زندگی خویش، هم از بیگانه و هم از آشنا، نامردمی ها دیده است. کسانی که اصلاً قابل قیاس با وی نبوده اند را بر خود مسلط دیده و بر علی(علیه السلام)، فرزندان و عشیره اش حکومت نموده و مسلط شدند.

حتی کسانی که خود، پای بند دین و مذهب نبوده اند او را سب نموده و کافر و بی نماز می خواندند. سرانجام نیز این انسان بزرگوار و شریف را در محراب عبادت به شهادت رساندند. پس از او فرزندانش یکی یکی به تیغ ستم کشته شده و حریم او به اسارت رفته، نوادگان و عموزادگانش از هر سوی تحت تعقیب قرار گرفتند و در هر کجا که به چنگ افتادند: قتل، حبس، شکنجه و آزار در انتظارشان بود. با این که فضل و زهد، عبادت وجود، شهامت و بزرگواری و انتفاع خلق از او و فرزندانش بر احدی - حتی دشمنانش - پوشیده نیست.

آیا می شود بشریت خود را به چنین شخصی وابسته نداند؟ آیا می شود دلها واله و شیدای او نبوده و در راه عشق و محبت او، از همه چیز خویش نگذرد؟ آیا انسان ها می توانند خود را یار و یاور این مظلوم ندانسته و به خاطر ظلم و ستمی که بر او رفته است، خشمگین نباشند؟ این معنا ریشه در جان انسان ها دارد و يك امر کاملاً فطری و طبیعی است.

حال فرض کنید: اگر جمعی کنار دریا ایستاده باشند و فردی که به شنا وارد نیست، در آب افتد و طعمه امواج دریا شود، تمام کسانی که ناظر این صحنه هستند، حد اقل بر او دل می سوزانند و بعضی هم برای نجات آن غریق، خود را به آب می افکنند و خود را با خطر هم آغوش می سازند. حال آن که در آن لحظه چشم داشت و توقع مزد و پاداش دنیوی و یا حتی اجر و ثواب اخروی را هم ندارند. چه بسا که برخی از آن ها در اعتقاد به خدا و قیامت سست باشند و یا حتی اعتقاد نداشته باشند؛ ولی همان رحم و عطف ذاتی که انسان ها نسبت به هم دارند، آن ها را به این کار وا می دارد.

همین طور است اگر حاکمی ستمگر بر مردم شهری مسلط شود و آن ها را به انواع عقوبت ها معذب سازد، نوعی همدلی و همبستگی بین آن مردم پیدا می شود و همگی برای رفع ظلم و ستم متحد می شوند، و غم دیگران را غم خود می پندارند. حال اگر فردی شریف و جلیل القدر، که نزد همه آن ها محترم است بیش از دیگران مورد ظلم و آزار حاکم قرار گیرد، اموال و دارایی اش به یغما رود، همسر عقیقه اش مورد ضرب و شتم قرار گیرد، فرزندان و بستگانش به قتل رسیده و تحت تعقیب باشند، اینان بیشتر دور او را گرفته و هر چه ظلم و ستم بر او بیشتر شود گرایش مردم نسبت به او بیشتر خواهد شد؛ زیرا فطرت انسان ها این امر را ایجاب می کند و علی(علیه السلام) مصداق چنین فرد محبوبی است. (۱)

دوستی علی، ملاک پاکی نطفه

ابوبکر می گوید: پیامبر را در خیمه با علی و فاطمه و حسن و حسین(علیهم السلام) دیدم، فرمود: ای جماعت مسلمانان، من در صلح و مسالمت با کسی هستم که با اهل خیمه در صلح باشد و با کسی که با آن ها در جنگ باشد در جنگم. دوست دارم کسی را که آن ها را دوست داشته باشد. دوست نمی دارم آن ها را مگر حلال زاده و دشمنی نمی کند با آنان

۱ . این مطالب از شرح خطبه ۱۹۳ نهج البلاغه ابن ابی الحدید گرفته شده است.

مگر حرامزاده.(۱)

احمد بن حنبل و شافعی از مالک بن انس نقل می کنند: ما اولاد حرامزاده را از راه بغض علی می شناسیم.(۲)

۱ . الرياض النضر، حافظ محب الدين طبرى، ج ۲ ص ۱۸۹ ; الغدير ۴ ص ۳۲۳

۲ . اسنى المطالب ص ۸ ; نهاية ابن الاثير، ج ۱ ص ۱۱۸ ; الغدير ۴ ص ۳۲۲

گفتن حی علی خیر العمل در اذان

پرسش: آیا «حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ» جزو اذان بوده و یا کسی از صحابه و تابعین این جمله را در اذان آورده است؟

پاسخ:

ابن حزم در کتاب «المحلی»، طبق روایت صحیح از عبدالله ابن عمر و ابو امامة بن سهل بن حنیف نقل می کند (حتی پس از حذف این جمله از اذان) اینان این جمله را در اذان خود می آورده اند. (۱)

- حسن بن یحیی بن الجعد و زید بن ارقم و شافعی در یکی از دو قول خود این جمله را ذکر کرده اند. (۲)

- بیهقی روایتی از امام علی بن الحسین نقل می کند که ایشان این جمله را می آورده و فرموده جزء اذان است. (۳)

- بیهقی در سنن الکبری به روایت صحیح از عبدالله بن عمر نقل کرده که او این جمله را در اذان می آورده است. (۴)

- تثویب که جایگزین «حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ» شده در يك خواب نقل شده است. (۵)

شوکانی در نیل الاوطار می گوید که شافعی از یکی از دو قولش گفته که حذف آن بدعت است.

و در کتاب «بحر» گفته این (جایگزینی) را عمر ایجاد کرده و فرزندش عبدالله بن عمر

۱ . المحلی، ج ۳، ص ۱۶۰

۲ . نیل الاوطار، ج ۲، ص ۳۹، ط دار الجیل بیروت.

۳ . السنن الکبری، ج ۱، ص ۶۲۴

۴ . نیل الاوطار، ج ۲، ص ۳۹

۵ . همان مأخذ.

گفته بدعت است. (۱)

شوکانی از علمای اهل سنت در کتاب مذکور می گوید هنگامی که حضرت علی (علیه السلام) تنویب در اذان «الصلاة خیر من النوم» را شنید فرمود «چیزی که جزو اذان نیست به آن اضافه نکنید.»

۱ . نیل الاوطار، ج ۲، ص ۳۸

گفتن أشهد أن علياً وليّ الله در اذان

پرسش: آیا «أشهد أنّ علياً وليّ الله» جزء اذان است؟

پاسخ: خیر، شیعه آن را جزو اذان نمی داند و هر کس آن را به قصد اجزای اذان بخواند از نظر علمای شیعه بدعت و تشریح است و فقط آن را به عنوان ذکر مستحب دانسته اند. (۱)

۱ . شبهای پیشاور، ۸۲۳

گفتن الصلاة خیر من النوم در اذان صبح

پرسش: آیا عبارت «الصلاة خیر من النوم» جزء اذان بوده یا بعد از آن به آن اضافه شده است؟

پاسخ:

۱. در نیل الاوطار به روایت صحیح محمد بن اسحاق نقل می کند که در اذان نیوده است. (۱)
۲. از سعید بن مسیب در همین منبع نقل می کند، این کلمه در صلاة فجر اضافه شده است.
۳. مالک در «موطأ» تصریح می کند که این عبارت به امر عمر بن الخطاب به اذان صبح اضافه شده است. او می گوید مؤذن نزد عمر آمد تا داخل شدن وقت نماز صبح را به او خبر دهد. ولی او را خفته یافت، لذا فریاد بر آورد: الصلاة خیر من النوم، نماز از خوابیدن بهتر است، عمر دستور داد تا این جمله را در اذان صبح قرار دهند. (۲)
۴. شافعی آنرا مکروه و بدعت می داند و شوکانی می گوید: اگر جزو اذان بود حضرت علی (علیه السلام) و عبدالله بن عمر و طاووس به آن اعتراض نمی کردند. (۳)
۵. ابن جریر از عمر بن حفص نقل می کند که سعد نخستین کسی بود که در خلافت عمر این جمله را در اذان گفت. (۴)
۶. ابن جزم می گوید: ما این جمله را نمی گوئیم چون در زمان رسول الله (صلی الله علیه وآله) نیوده است. (۵)

۱. نیل الاوطار، ج ۲، ص ۳۷

۲. الموطأ مالک، ج ۱، ص ۷۳

۳. نیل الاوطار، ج ۲، ص ۳۸

۴. مصنف عبد الرزاق ج ۱، ص ۴۷۴

۵. المحلی، ج ۳، ص ۱۶۰

منابع

منابع

- ١ - احاديث ام المؤمنين عايشه، السيد مرتضى العسكرى.
- ٢ - احياء العلوم الدين، ابو حامد محمد بن محمد الغزالي (ف ٥٠٥ ق.)، صحح باشراف عبد العزيز عز الدين السيروان، دار القلم، بيروت.
- ٣ - اختيار معرفة الرجال (رجال الكشي)، ابو جعفر محمد بن الحسن الطوسي (ت ٤٦٠ ق.)، صححه وعلق عليه وقدم له حسن المصطفوي، انتشارات دانشگاه مشهد، ١٣٤٨ ش.
- ٤ - اصول الكافي: محمد بن يعقوب كليني، دفتر نشر فرهنگ اهل البيت وط نظم السلطنة، ١٣١١.
- ٥ - اضواء الصحيحين، شيخ محمد صادق. النجمي، موسسه المعارف الاسلاميه، قم.
- ٦ - افحام الاعداء والخصوم، سيد ناصر حسين موسوى هندی، مكتبة النينوى الحديثه.
- ٧ - الاستيعاب في معرفة الاصحاب، ابن عبد البر بن عاصم النمري القرطبي، مصطفى محمد، مصر ١٣٨٥ و ط كليات الازهرية، ١٣٩٦.
- ٨ - الامالى، ابو جعفر محمد بن الحسن الطوسي (ف ٤٦٠ ق.)، قدم له السيد محمد صادق. بحر العلوم، المطبعة الحيدرية، النجف.
- ٩ - الامالى، ابو جعفر محمد بن على بن الحسين بن بابويه قمى (الصدوق.) (ف ٣٨١ ق.)، مؤسسة الاعلمى للمطبوعات، بيروت، ١٤٠٠ ق.

١٠ - الامالى، ابو عبدالله محمد بن النعمان البغدادى (المفيد) (ف ٤١٣ ق.)، منشورات جماعة المدرسين قم، ١٤٠٣ ق.

١١ - الامام على بن ابى طالب(عليه السلام)، عبد الفتاح عبد المقصود، بيروت، منشورات مكتبة العرفان، ترجمه فارسى:

- سيد محمد مهدي جعفرى، تهران شركت سهامى انتشار، ١٣٥١ ش.
- ١٢ - الامامة والسياسة، ابو محمد عبدالله بن مسلم ابن قتيبة، تحقيق محمد الزينى، مؤسسة الحلبي و شركاه، ط دار المعرفة، بيروت.
- ١٣ - الامامة والتبصرة، ابن بابويه قمى.
- ١٤ - البداية والنهاية: ابو الفدا ابن كثير الدمشقى، مكتبة المعارف، بيروت ١٩٩٦ م.
- ١٥ - البرهان فى تفسير القرآن، السيد هاشم بن سليمان الحسينى البحرانى (ف ١١٠٧ ق.)، مؤسسه مطبوعاتى اسماعيليان، قم.
- ١٦ - التاريخ الكبير، ابو عبدالله محمد بن اسماعيل البخارى، دار الفكر، بيروت، لبنان، ١٤٠٧ ق.
- ١٧ - التحفة السنيه، سيد عبدالله جزايرى.
- ١٨ - الجامع الصغير فى احاديث البشير النذير، جلال الدين عبد الرحمن، بن ابى بكر السيوطى (ف ٩١١ ق.)، الطبعة الاولى، دار الفكر، بيروت، ١٤٠١ ق.
- ١٩ - الحدائق الناضرة، المحقق البحرانى.
- ٢٠ - الخصال، شيخ صدوق، انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه، ١٤٠٣ ق.، قم، ايران.
- ٢١ - الخلاف، الشيخ الطوسى.
- ٢٢ - الدر المنثور فى التفسير بالمأثور، عبد الرحمن بن ابى بكر السيوطى، المكتبة الاسلامى و الجعفرى و غير هما، تهران.
- ٢٣ - الدرجات الرفيعه، السيد على ابن معصومخان، انتشارات بصيرتى، ١٣٩٧ ق.، قم، ايران.
- ٢٤ - السنن الكبرى: ابوبكر احمد بن حسين بيهقى، حيدر آباد دكن ١٣٥٢.
- ٢٥ - السیده فاطمه الزهراء، البيرمى.
- ٢٦ - السيرة النبويه، واخبار الخلفاء ابو حاتم محمد بن حبان ابن احمد البستى التميمى (ت ٣٥٤ ق.)، صححه وعلق عليه السيد عزيز بك و جماعة من العلماء، الطبعة الاولى، مؤسسه الكتب الثقافيه، بيروت، ١٤٠٧ ق.
- ٢٧ - الشيعه فى احاديث الفريقين، ص ١٢٨ به نقل از مناقب، ص ٢٢٦.

- ٢٨ - الصحيح من السيرة النبي الاعظم، جعفر مرتضى العاملى، مؤسسه نشر اسلامى، قم، ١٤٠٠ ق.
- ٢٩ - الصراة المستقيم الى مستحقى التقديم، بياضى عاملى (٨٧٧ ق.)، تهران، المكتبة المرتضوية، ١٣٨٤ ق.
- ٣٠ - الصوارم المهركة، الشهيد نورالله التستري.
- ٣١ - الصواعق المحرقة فى الرد على اهل البدع والزندقة، احمد بن محمد بن حجر الهيتمى (ف ٩٧٤ ق.)،

تخريج عبد الوهاب بن اللطيف، الطبعة الثانية، مكتبة القاهرة، ١٣٨٥ ق.

٣٢ - العمدة، ابن بطريق، انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين، ١٤٠٧ ق، قم، ايران.

٣٣ - الغارات، ابو اسحاق. ابراهيم بن محمد الكوفى المعروف بابن هلال الثقفى (ت ٢٨٣ ق.)، حققه وعلق عليه السيد عبد الزهراء الحسينى الخطيب، الطبعة الاولى، دار الاضواء، بيروت ١٤٠٧ ق.

٣٤ - الغدير فى الكتاب والسنة، والادب العلامة الامينى، مكتبة الامام أمير المؤمنين.

٣٥ - الفايق فى غريب الحديث، جارالله زمخشري، دار الكتب العلمية، بيروت.

٣٦ - الفصول المهمة: في معرفة الأئمة ابن صباغ المالكي، (ت ٨٥٥) حققه سامى القرمزى، دار الحديث، ١٤٢٢.

٣٧ - القوائد والعلويات، ابن ابى الحديد، جاب الاعلمى، بيروت.

٣٨ - الكافنه، شيخ مفيد، دار المفيد. بيروت، لبنان.

٣٩ - الكامل فى التاريخ، ابو الحسن على بن ابى الكرم (ابن اثير) دار الفكر، بيروت ١٣٧٤.

٤٠ - اللمعة البيضاء، التبريزى الانصارى.

٤١ - المباهله، سيد عبدالله الحسينى، مكتبة النجاح.

٤٢ - المزار، شهيد اول.

٤٣ - المستدرک على الصحيحين، ابو عبدالله بن عبدالله الحاكم نيسابورى (ف ١٤٠٥ ق.)، دار المعرفة، بيروت.

٤٤ - المصنف فى الاحاديث والاثار، ابوبكر عبدالله بن محمد ابن ابى شيبه (ت ٢٣٥ ق.)، تحقيق و تعليق: سعيد محمد اللحام، بيروت، دار الفكر، ١٤٠٩ ق.

٤٥ - المصنف، عبد الرزاق. صنعانى (٢١١ ق.)، تصحيح و تخريج: حبيب عبد الرحمن اعظمى، بيروت، المكتب الاسلامى، ١٣٩٠ ق.

٤٦ - المعجم الاوسط، الطبرانى

٤٧ - المعجم الكبير، ابو القاسم سليمان بن احمد الطبرانى (ت ٣٦٠ ق.)، حققه و خرج احاديثه حمدى عبد المجيد السفلى، الطبعة الثانية، مكتبة ابن تيميه، القاهرة، ١٤٠٤ ق.

٤٨ - المعيار والموازنه، ابو جعفر الاسكافى، تحقيق: محمد باقر محمودى، بيروت، ١٤٠٢ ق.

٤٩ - المغنى فى ابواب التوحيد والعدل، قاضى عبد الجبار، ابو الحسن الاسد آبادى، تحقيق: الدكتور عبد الحلیم محمود، الدكتور سليمان دنيا، مراجعه الدكتور ابراهيم مدكور، باشراف الدكتور طه حسين، الدار المصريه للتأليف والترجمه.

- ٥٠ - المفردات (مفردات غريب القرآن)، راغب اصفهاني، مصطفى البابی الحلبي، ١٣٨١ ق.، مصر.
- ٥١ - المناظرات في الامامة، الشيخ عبدالله الحسن.
- ٥٢ - المناقب، ابو امويد الموفق بن احمد الحنفي المعروف بأخطب خوارزم (الخوارزمي) (ت ٥٦٨ ق.)، قدم له محمد رضا الموسوي الخراساني، مكتبة نينوى الحديثة، طهران.
- ٥٣ - الموضوعات، ابن الجوزي (٥٧ ق.)، تحقيق: عبد الرحمن محمد عثمان، مدينة، المكتبة السلفية، ١٣٨٦.
- ٥٤ - الموطأ، ابو عبدالله مالك بن انس (ت ١٧٩ ق.) (همراه تنوير الحوالك)، دار احياء الكتب العربية، مصر.
- ٥٥ - النص والاجتهاد: السيد عبد الحسين شرف الدين الموسوي، مطبعة سيد الشهداء، قم ١٤٠٤.
- ٥٦ - النهاية في غريب الحديث والاثر، مبارك بن محمد بن اثير جر، دار الاحياء الكتب العربية، قاهره.
- ٥٧ - انساب الاشراف، بلذري، تحقيق محمودي، مؤسسة الاعلمي، بيروت، لبنان.
- ٥٨ - بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار: محمد باقر مجلسي، دار الاحياء التراث العربي، بيروت ١٤٠٣.
- ٥٩ - بحراني در غايه المرام
- ٦٠ - تاريخ بغداد او مدينة السلام، ابوبكر احمد بن علي الخطيب البغدادي، دار الكتب العلمية، بيروت.
- ٦١ - تاريخ طبري (تاريخ الرسل والملوك)، ابو جعفر محمد بن جرير الطبري (ت ٣١٠ ق.)، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، الطبعة الرابعة، دار المعارف، القاهرة، ١٩٧٩ م.
- ٦٢ - تاريخ مدينة دمشق، تراجم النساء، ابوالقاسم علي ابن الحسن المعروف بابن عساكر (ت ٥٧١ ق.)، تحقيق سكيئة الشهابي، الطبعة الاولى، دار الفكر، دمشق، ١٩٨٢ ق.
- ٦٣ - تاريخ يعقوبي، احمد ابن ابى يعقوب بن جعفر بن واضح اليعقوبي (ت ٢٨٤ ق.)، دار صادر، بيروت.
- ٦٤ - تاويل الآيات الظاهرة، سيد شرف الدين استر آبادي، ج امير، ١٤٠٧ ق.، قم، ايران.
- ٦٥ - تحف العقول عن آل الرسول، ابو محمد الحسن بن علي بن الحسين بن شعبة الحراني (قرن چهارم)، مكتبة بصيرتي، قم، ١٣٩٤ ق.
- ٦٦ - تذكرة الموضوعات، محمد طاهر بن الهندي الفتني.

٦٧ - ترجمان حیات امام علی، ترجمہ شرح نہج البلاغہ ابن ابی الحدید، ١٣٨٠.

٦٨ - ترجمہ الامام الحسین و مقتله من الطبقات الكبرى، ابو عبدالله محمد بن سعد (ت ٢٣٠ ق.)، تحقیق السيد عبد العزيز الطباطبائي، الطبعة الاولى، مؤسسة آل البيت لاحياء التراث، قم، ١٣١٥ ق.

٦٩ - تفسير الصافي (كتاب الصافي في تفسير القرآن)، محمد بن المرتضى المدعو ملا محسن الفيض الكاشاني (ف ١٠٩١ ق.)، تصحيح حسن الحسيني اللواساني النجفي، الطبعة الخامسة، المكتبة الاسلامية،

تهران، ١٣٥٦ ش.

- ٧٠ - تفسير العياشي، ابو النضر محمد بن مسعود السلمى العياشى (ت ٣٢٠ ق.)، تحقيق هاشم الرسولى المحلاتى، المكتبة العلمية الاسلامية، تهران.
- ٧١ - تفسير القرآن العظيم، ابو الفدا ابن كثير الدمشقى، دار المعرفة، بيروت
- ٧٢ - تفسير القرطبي، القريبي، مؤسسة التاريخ العربى، بيروت.
- ٧٣ - تفسير الميزان (الميزان فى تفسير القرآن)، السيد محمد حسين الطباطبائى (ف ١٣٦٠ ق.)، دار الكتاب الاسلامى، قم ١٣٩٣ ق.
- ٧٤ - تفسير نور الثقلين، عبد على بن جمعة العروسى الحويزى (ت ١١١٢ ق.)، صححه و علق عليه و اشرف على طبعه هاشم الرسولى المحلاتى، دار الكتب العلمية، قم.
- ٧٥ - تنبيه الغافلين، السيد تحسين آل شبيب، مركز الغدير.
- ٧٦ - تهذيب الكمال فى اسماء الرجال، ابو حجاج يوسف المزى (٧٤٢ ق.)، تحقيق: بشار عواد، بيروت، مؤسسة الرسالة، ١٤٠٨ ق.
- ٧٧ - جامع الصغير فى احاديث البشير النذير، جلال الدين عبد الرحمن بن ابى بكر السيوطى (ف ٩١١ ق.)، الطبعة الاولى، دار الفكر، بيروت، ١٤٠١ ق.
- ٧٨ - جلوه هايى از عدالت مولود كعبه، نير السادات صانعى، تهران، انتشارات انديشمند، ١٣٧٩.
- ٧٩ - جواهر المطالب فى مناقب الامام على (عليه السلام)، ابن الدمشقى.
- ٨٠ - حقوق آل البيت (عليهم السلام)، الشيخ محمد حسين الحاج.
- ٨١ - خلاصه عقبات النوار، السيد حامد نقوى، بعثت، قم.
- ٨٢ - دفع شبه، التشبيه لابن الجوزى، مطبعة دار الامام النووى، عمان، اردن، تحقيق حسن السقاف.
- ٨٣ - دلائل الامامه، ابو جعفر محمد بن جرير بن رستم الطبرى (از عالمان قرن چهارم)، منشورات المطبعة الحيدريه، النجف، ١٣٨٣ ق.
- ٨٤ - ذخائر العقبى فى مناقب ذوى القربى، محب الدين ابو جعفر احمد بن عبدالله الطبرى (ت ٦٩٤ ق.)، بيروت.
- ٨٥ - رفع المناره، محمود سعيد ممدوح، دار الامام النووى، عمان، اردن.
- ٨٦ - روضة الواعظين، ابو على محمد بن الفتال النيسابورى (ف ٥٠٨ ق.)، الطبعة الاولى، مؤسسه الاعلمى للمطبوعات، بيروت، ١٤٠٦ ق.

٨٨ - سبل الهدى و الرشاد، الصالحى الشامى.

- ٨٩ - سقيفه و فدك، ابوبكر احمد بن عبد العزيز الجوهرى (ت ٣٢٣ ق.)، روايه عز الدين عبد الحميد بن هبه الله بن ابى الحديد المعتزلى، تقديم و جمع و تحقيق محمد هادى الامينى، مكتبه نينوى الحديثه، طهران.
- ٩٠ - سنن ابن ماجه، ابو عبدالله محمد بن يزيد القروينى المعروف بابن ماجه، تحقيق محمد فؤاد عبد الباقي، دار الاحياء التراث العربى، بيروت، ١٣٩٥ ق.
- ٩١ - سنن الترمذى، ابو عيسى محمد بن عيسى بن سوره الترمذى (ف ٢٩ ق.)، دار الفكر، بيروت.
- ٩٢ - سير اعلام النبلاء، شمس الدين ابو عبدالله محمد بن احمد بن عثمان الذهبى (ف ٤٨ ق.)، اشرف على تحقيق الكتاب و خرج احاديثه شعيب الارنؤوط، الطبعة الثامنة، بيروت، ١٤١٢ ق.
- ٩٣ - شهباهى پيشاور، سلطان الواعظين شيرازى، دار الكتاب الاسلامى - تهران ١٣٤٩.
- ٩٤ - شرح سنن النسائى، جلال الدين سيوطى و حاشية السندى، دار احياء التراث العربى، بيروت.
- ٩٥ - شرح صحيح مسلم، نووى، طبع دار العلم، بيروت، (بى تا).
- ٩٦ - شرح نهج البلاغه: عز الدين بن هبة بن ابى الحديد بن محمد معتزلى (ف ٦٥٦ ق.)، بتحقيق ابو الفضل ابراهيم، الطبعة الاولى، دار احياء الكتب العربية، مصر، ١٣٧٨ ق.
- ٩٧ - شرح الاخبار، فى فضائل الائمة الاطهار، ابوحنيفه النعمان بن محمد التميمى (ت ٣٦٣ ق.)، الطبعة الاولى، دار الثقلين، بيروت، ١٤١٤ ق.
- ٩٨ - شواهد التنزيل، عبدالله بن عبدالله بن احمد الحسكانى، مؤسسه العلمى، بيروت ١٣٩٣.
- ٩٩ - صحيح ابن حبان، ابن حبان.
- ١٠٠ - صحيح البخارى: ابو عبدالله محمد بن اسماعيل بخارى (ف ٢٥٦ ق.)، شرح و تحقيق قاسم الشماعى الرفاعى، الطبعة الاولى، دار القلم، بيروت، ١٤٠٧ ق.
- ١٠١ - صحيح الترمذى: بشرح ابن العربى، ابو عيسى محمد بن عيسى بن سورة، المطبعة المصرية بالازهر، ١٣٥٠.
- ١٠٢ - صحيح مسلم: ابو الحسين مسلم بن الحجاج القشيري (ت ٢٦١ ق.)، بشرح النووى، دار الكتاب العربى، بيروت، ١٤٠٧.
- ١٠٣ - صحيفه الزهرا (عليها السلام)، جواد قيومى اصفهانى، قم انتشارات اسلامى، ١٣٧٣ ش.

١٠٤ - صراط المستقيم، على بن يونس العاملي

١٠٥ - عمر بن خطاب، عبد الرحمن احمد البكري، الارشاد، بيروت.

١٠٦ - عين العبرة، سيد احمد آل طاوس، دار الشهاب قم.

١٠٧ - عيون اخبار الرضا(عليه السلام)، ابو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي (الصدوق.) (ت ٣٨١ ق.)، عنى بتصحيحه وتذييله السيد مهدي الحسيني الاجوردي، انتشارات جهان.

١٠٨ - فتح البارى شرح صحيح البخارى، شهاب الدين احمد بن علي ابن حجر العسقلانى (ت ٨٥٢ ق.)، تحقيق عبد العزيز بن عبدالله بن باز، محمد فؤاد عبد الباقي، الطبعة الاولى، دار الكتب، العلميه، بيروت ١٤١٠ ق.

١٠٩ - فتح الملك العلي، احمد بن الصديق المغربي.

١١٠ - قاعدة القرعه، حسين كريمي.

١١١ - قرآن مجيد.

١١٢ - كتاب سليم بن قيس (كتاب السقيفه)، سليم بن قيس الهلالي العاملى الكوفى (ت حدود ٩٠ ق.)، دار الفنون للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت، ١٤٠٠ ق.

١١٣ - كتاب الاربعين، الشيخ الماجوزى.

١١٤ - كتاب الاربعين، شيخ بهاء الدين محمد العاملى، چاپ سنگى، ١٢٧٤ ق.

١١٥ - كتاب الام، امام شافعى، بيروت.

١١٦ - كشف الخفاء، العجلونى، دار الكتب العلميه.

١١٧ - كشف اللثام، فاضل هندی.

١١٨ - كفاية الطالب، كنجى شافعى، المطبعة الحيدريه، ١٣٩٠ ق، نجف اشرف عراق.

١١٩ - كمال الدين و تمام النعمه، ابو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي (الصدوق.) (ف ٣٨١ ق.)، صححه و علق عليه على اكبر الغفارى، مكتبة الصدوق، هران، ١٣٩٥ ق.

١٢٠ - كنز العمال فى احاديث الاقوال والافعال، علاء الدين بن حسام الدين المتقى الهندى (ف ٩٧٥ ق.)، موسسه الرساله، بيروت، ١٤٠٩ ق.

١٢١ - كنز الفوائد، محمد بن علي بن عثمان الكراچكى (ف ٤٤٩ ق.)، تحقيق عبدالله نعمه، دار الاضواء، بيروت، ١٤٠٥ ق.

١٢٢ - لسان الميزان فى تفسير القرآن، شهاب الدين احمد بن على ابن حجر العسقلانى (ت ٨٥٢ ق.)، الطبعة الاولى، دار الفكر، بيروت، ١٤٠ ق.

١٢٣ - لوايح الاشجان، السيد محسن امين، مكتبة البصيرتى.

١٢٤ - مجمع الزوايد و منبع الفوائد، نور الدين على بن ابى بكر الهيثمى (ت ٨٠٧ ق.)، دار الكتاب العربى،

بيروت، ١٤٠٢ ق.

١٢٥ - مسند ابويعلی الموصلي، ابويعلی احمد بن علی بن المثنى التميمی (ف ٣٠٧ ق.)، حققه و خرج احاديثه حسين سليم اسد، الطبعة الاولى، دار الثقافة العربية، دمشق.

١٢٦ - مسند زيد بن علي، زيد بن علي، دار الحياة، بيروت.

١٢٧ - مسند، ابو عبدالله احمد بن محمد بن حنبل الشيباني (ق ٢٤١ ق.)، دار الاحياء التراث العربي، بيروت.

١٢٨ - مسند الشاميين، طبراني.

١٢٩ - مصباح الفقيه، آقا رضا الهمداني، مكتبة الصدر.

١٣٠ - مطالب السنول في مناقب آل الرسول، كمال الدين ابو سالم محمد بن طلحة النصيبي الشافعي (ف ٦٥٢ ق.)، طبع حجرى، تهران، ١٢٨٧ ق.

١٣١ - معالم المدرستين، علامه السيد مرتضى العسكري، مؤسسة النعمان، بيروت، ١٤١٠ ق.

١٣٢ - معجم رجال الحديث و تفصيل طبقات الرواة، السيد ابو القاسم الموسوى الخونى (ت ١٤١٣ ق.)، دار الزهراء، بيروت، ١٤٠٣ ق.

١٣٣ - معجم الكبير، ابو القاسم سليمان بن احمد طبراني (٢٦٠ - ٣٦٠ ق.)، احياء التراث، بيروت، ١٤٠٤ ق.

١٣٤ - مفاتيح الجنان، حاج شيخ عباس قمى.

١٣٥ - مناقب آل ابى طالب (مناقب ابن شهر آشوب)، ابو جعفر محمد بن علي بن شهر آشوب (ف ٥٨٨ ق.)، دار الضواء، بيروت، ١٤٠٥ ق.

١٣٦ - منية المرید في آداب المفيد و المستفيد، اعداد السيد احمد الحسينى، مجمع الذخاير الاسلامية، قم، ١٤٠٢ ق.

١٣٧ - ميزان الاعتدال في نقد الرجال، شمس الدين ابو عبدالله محمد بن احمد بن عثمان الذهبي (ف ٧٤٨ ق.)، تحقيق على محمد البجاوى، دار الفكر، بيروت.

١٣٨ - نحر انقاز تاريخ الاسلامى، حسن بن فرحان المالكى.

١٣٩ - نظم درر السمطين، زرندى حنفى، نينوى، تهران، ايران.

١٤٠ - نهج الايمان، ابن جبر، چاپ مجتمع امام هادى.

١٤١ - وسائل الشيعة الى تحصيل مسائل الشريعة: محمد بن الحسن الحر العاملي، المكتبة الاسلامية، تهران ١٣٧٨ و ط دار احياء التراث العربي، بيروت ١٤٠٣.

١٤٢ - وفيات الائمة (من علماء البحرين والقطيف)، دار البلاغه، بيروت.

١٤٣ - ينابيع الموده لذوى القربى، سليمان القندوزى الحنفى، مؤسسه الاعلمى للمطبوعات، بيروت.

ميزان الحكمه